



مسائل بین المللی

۱

فروردین - اردیبهشت

سال ۱۳۶۸



انتشارات حزب توده ایران

مسائل بین المللی

شماره ۱

فروردین - اردیبهشت

۱۳۱۸

فهرست مطالب

صفحه	عنوان مطلب	نویسنده
۲	مسئله زنان مقوله ای اجتماعی است	جری فان هوتن
۹	وحدت و تنوع سوسیالیسم	ارش هوتنکر
۲۰	سمت گیری انسانیگرایانه پرسترویکا	آکساندر یاکوف لوف
۳۴	صلح و انقلاب در عصر سلاحهای اتمی	— (بحث)
۴۵	اعلام موجودیت حکومت فلسطین	نعم اشهب
۵۰	همگرایی در جریان مبارزه مشترک	آوتار سنگ مال هوترا
۵۵	تجربه ای تلخ ولی آموزنده	هوری گیرنکو
۶۲	موجبات ، ماهیت و اهمیت درگیری	ساوا ژوانف
۶۹	در باره اوضاع کردستان	ضیاءند خلیل صلاح امین هندنان الاصم

مسئله زنان مقوله‌ای اجتماعی است

جنبه بیولوژیکی را نباید عمده کرد

جرى فان هوتسن

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست کانادا

من با نظر الن توماس از جامائیکا موافقم که می‌گوید بهیچ وجه کافی نیست که بررسی مسئله زن در نشریه ما به شماره ماه مارس محدود شود و در آن نیز فقط نظر برخی کمونیستها آنها را از اعضای رهبری احزاب مطرح گردد. از این جا بوضع پیدا است که به نقشی که قریب نیمی از سکنه بالغ سیاره ما در جامعه و در مبارزه بخاطر ترقی بازی می‌کند چه در تئوری و چه از لحاظ سیاسی که کم بها داده می‌شود.

در گذشته اغلب با مسئله زن چنین برخورد می‌شد که گویی منحصر به یک جنس مربوط است و انگار که حل آن تنها مربوط به یک طرف قضیه می‌شود. چنین برخوردی منتج به بروز این عقیده شده است که مسائلی از قبیل خانواده و خانه داری خارج از محدوده مبارزه بخاطر ترقی اجتماعی قرار دارد. لذا ما سعی می‌کنیم موجبات تاریخی و ایدئولوژیکی عدم تساوی جنسها را با وضع بیشتری مطرح کنیم و نشان دهیم که نظراتی که هنوز هم ما بین کمونیستها دیده می‌شود از کجا منشاء می‌گیرند. بنظر من مقاله الن توماس حاوی مطالب عمده ایست که کمک می‌کند مسئله زن را نه تنها بعنوان مسائلی فوق العاده مهم برای نیروهای مترقی بلکه بعنوان اشتغال خاطر (تک تک) جوامع باز شناسیم.

انگلس و لنین در این مقوله راهنمایی‌های فوق العاده مهمی کرده‌اند که بعد ها دور از توجه قرار گرفته یا حتی نادیده گرفته شده است. اینک من این اندیشه‌ها را بدان سبب مطرح می‌کنم که

* مقاله الن توماس تحت عنوان "مانیسی از بشریت هستیم" در شماره ۱۹۸۸/۳ مجلسه "مسائل صلح و سوسیالیسم" درج شده است.

توضیح نویسنده: این مقاله براساس اندیشه‌هایی که انگلس بیش از یکصد سال پیش بیان کرده است و لنین هم پس از پیروزی حکومت شوراهها در روسیه آنها را دنبال و تکمیل کرده است نوشته شده. نویسنده نظر به اهمیت بحث نخواست است نظریه مشخصی را درباره زن بعنوان شخصیت مطرح سازد و علیه آن به جدل پردازد.

گوشی نظر این دو اندیشمند را حجت قطعی می‌دانم. در همین حال که عقیده داریم که احکام نظری آنها صحت خود را از دست ندادمانند. هرچند از آن زمان تا کنون بسی تغییرات روی نموده است ولی ما به گمان من نتوانستیم میراث تئوریک این انقلابیون نامدار را غنی سازیم. در نتیجه ما کمونیستها در آن زمان که جنبش زنان در برخی کشورها به نیروی بس چشم گیری مبدل شده بود. آنطور که باید آماده‌گی نداشتیم.

بی شک مسئله زن جنبه‌های بسیار دارد که از آن میان تساوی حقوق (یا دقیقتر بگوئیم: عدم تساوی حقوق) زن و مرد جنبه اساسی است. عدم تساوی حقوق دیر زمانی برجا خواهد ماند، زیرا حتی مردانی که پایبند نظرات صفت و سخت انقلابی هستند هنوز هم کم یا بیش دست از عقاید کهن درباره زن بعنوان موجودی اجتماعی و بیولوژیکی برنداشتماند.

انگلس اولین کسی بود که مسئله را از دیدگاه ماتریالیسم تاریخی بررسی نمود. او این مطلب را مطرح کرد که عدم تساوی حقوق زنان با انتقال بشریت از جامعه بدوی به جامعه طبقاتی مربوط بود و همزمان با آن بوجود آمد: "اولین تضاد طبقاتی که در تاریخ بروز می‌کند منطبق است باتکون تضاد زن و مرد در سنت تک زوجی و اولین اجزای طبقاتی همان اجزای بود که جنس مرد برجس زن روا داشت." * استثمار از زن اولین شکل عدم تساوی حقوق در تاریخ بشریت گردید. این قضیه چنان ریشه عمیقی در ذهنیت اجتماعی یافته است که معمولا پدیده‌های طبیعی و بیولوژیکی بشمار می‌آید که تفاوت میان جنسین را بازتاب می‌دهد و چندان بنظر نمی‌رسد که بر بساط جامعه استثمار و بعنوان پدیده‌های اجتماعی بوجود آمده باشد.

مسائل دیگری هم هست که از دیدگاه "بیولوژیکی بیولوژیکی" بررسی می‌شوند. مثلا در نشریه ما و در سایر انتشارات کمونیستی مبارزه در راه صلح بعنوان نیاز باطنی زنان تلقی می‌شود که زائیده نقش مادری آنان است. وقتی که بعنوان اثبات این قضیه که تلاش برای صلح در زن با شدت بیشتری بروز می‌کند تا در مرد عنوان می‌شود که "رسالت طبیعی زن می‌تواند بشر را حفظ کند و ادامه بقایش را تامین نماید" موجودیت زن بعنوان شخصیت اجتماعی تا اندازه‌ای مسخ یا مستور می‌شود. در واقع بسیاری از مشخصات را زندگی و مناسبات اجتماعی تعیین می‌کند و نسه ماهیت طبیعی و بیولوژیکی.

مرد براساس تقسیم کار میان جنسین می‌بایست مسائل مربوط به مالکیت و حکومت و از آن جمله جنگ را حل می‌کرد در حالی که زن به بچه داری و اداره منزل می‌رسید. زنهار بنا بر موجبات اجتماعی و طبقاتی که منشاء تاریخی داشت تقریبا منحصر مسؤولیت رفاه و آسایش خانواده را بعهده داشتند. بدون شک آنها از این جهت به صلح علاقمند بودند زیرا صلح شرط لازم اجرای وظیفه

اجتماعی و پرورش آنها بود و نه به زعم پنداری سخیف، شرط لازم زائیدن بچه، علت عینی و تاریخی وابستگی شدیدتر زنان به صلح در قیاس با مردان، در این است.

ممکن است مناسبات اجتماعی و طبقاتی نیز بر نقش سنتی جنس زن و مرد تاثیر گذارد. مثلا انساندوستان نامداری را چون ماهاتما گاندی و آلبرت شوایتزر در نظر بگیریم و آنها را با ایلزه کونج، «غریبه بوخن والد» که در اردوگاه فاشیستی صاحب منصبی بوده، مقایسه کنیم. یا با مارگارت تاچره نخست وزیر بریتانیا که علیه آرزانتین لشکر کشی کرد و سیاست «به گلوله بستن و کشتن» را در ایرلند شمالی تأیید می‌کند و کماکان به رژیم نژادپرست کیکهای فراوان می‌رساند. این دو زن هر دو مادر بودند و هر چهار شخص نامبرده موارد استثنائی هستند که قاعده را ناثبت می‌کنند: مناسبات اجتماعی است که رفتار شخص را شکل می‌دهد نه خصوصیات بیولوژیکی. تلاش صلح به ویژه در عصر سلاح هسته‌ای و ملک (بیولوژیکی) ویژه‌ای نیست که بقولسی در زنها بدان جهت تکوین بیشتری یافته که آنها باردار می‌شوند و فرزند به دنیا می‌آورند. این تلاش شاخص اکثریت عظیم افرادی از هر دو جنس و تمام قشرهای اجتماعی است زیرا آنها متفلسا می‌خواهند زندگی را در مقابل خطری چون و چرای واقعی نابودی کامل حفظ کنند.

به قول انگلس نتیجه دیگر پیدایش طبقات سرکوب زن در «اجتماع کوچک» - در خانه و خانواده بود: «بطلان حق مادری شکست جنس زن در تاریخ جهان بود. مرد زمام امور خانه را هم بدست گرفت و شرف زن پایمال شده بنده مرد گردید و برده هوس بازی و وسیله صرف بچه زائی شد. بتدریج این وضع ذلت بار زن... تلطیف گردید و به پرده تزئین در آمد و گهگاه نیز در اشکال ملایم تری ظاهر شد و اما بهیچ وجه منسوخ نگردید. ماهیت خانگی از اسباب تغییر کرد: اداره منزل ماهیت اجتماعی خود را از دست داد و بیشکل خدمتگذاری زن برای مرد درآمد. زوجه سرمستخدم خانه شد.

زن باید هنوز هم پس از قرن‌ها مبارزه سختی را بخاطر رهایی واقعی اجتماعی و اقتصادی خود و نیز دور انداختن پنداریس ریشه دار پرستری و سلطه مرد به پیش برد.

در این جا می‌خواهم فقط یکی از تضادهائی را که در این مبارزه روی می‌نماید مطرح سازم. از آنجا که زن می‌داند که در دوره بارداری و پرستاری نوزاد نمی‌تواند سرکار برود به کار نیمه وقت راضی می‌شود. کمبود مؤسسات پرورش کودک بر این جریان تاثیر منفی خود را می‌گذارد. همین عوامل زن را مجبور می‌سازد تکمیل مهارت شغلی را بحقیق بیاندازد یا پاک از آن صرف نظر کند زیرا که او نمی‌تواند مثل مرد چندان هدفمند در این راه پیش رود. به این ترتیب زن در تنگنای دوپیشانی گرفتار می‌شود و این در جامعه سرمایه داری و سوسیالیستی هر دو صادق است: اگر تمام

وقت خود را صرف انجام وظایف مادری و خانه داری کند نتیجتا از زمره شاغلان حذف شده در آمدی بدست نمی‌آورد و برعکس اگر بخواهد صرفا به تحصیل معاش مشغول گردد بزودی پس می‌برد که نمی‌تواند به وظایف خانوادگی خود بپردازد.

اعمال فشار و تضییق نسبت به زن در جامعه سرمایه داری اواخر قرن بیستم در قیاس با فرمایشون های اجتماعی سابق و مراحل ابتدائی تکوین سرمایه داری قدری سبک شده و از حدت آن کاسته شده است. اما هنوز هم زن در وضع فوق العاده ناگواری سر می‌کند و هنوز هم موقعیت اجتماعی- اقتصادی و حقوقی تثبیت شده و معتبری ندارد.

بعنوان مثال زنان کانادا چون گذشته در ازا کارشان بیش از ۶۰ درصد حقوق مردان را نمی‌گیرند. جنبش زنان طی فعالیت بیست ساله خود نتوانسته است این تفاوت فاحش را از میان ببرد. هر چند معدودی از زنان مشاغل پر درآمدی دارند ولی اکثریت آنان با حقوق کم در ادارات و بخش خدمات و یا بعنوان فروشنده کار می‌کنند. نزدیک به دو سوم شاغلان نیمه وقت در کانادا زنها هستند که کارهای ساده بی‌نیاز از مهارت و کم درآمد دارند و در بیم و امید آینده خویش زندگی می‌کنند و آنها از مزایایی که بسیاری از شاغلان تمام وقت (مردتا مردها) دریافت می‌دارند، بی بهره اند.

عدم تساوی زن و مرد از نظر حقوقی علی‌رغم پارامی دستاورد های سالهای اخیر، همچنان برقرار است و مجالس شورای ایالات در مقابل دج موازن تساوی حقوق زن در قانون اساسی سرسختانه مقاومت می‌کنند. قانون برابری دستمزد در مقابل کار یکسان همچنان بندرت کار برد می‌یابد. زنها مجبورند در سرکار از مردان تمکین کنند و اگر در مقابل امیال آنان مخالفتی ابراز دارند ممکن است راه پیشرفت شغلی آنها بسته شود یا حتی کار خود را از دست بدهند. بر خورد های ناشایست یا حتی بد رفتاری با زنان شوهر دار عادی و رایج است.

تمام این پدیده‌ها فرودستی موقعیت اجتماعی زن را آشکار می‌سازند. ظهور این پدیده‌ها و شدت گرفتن آن بموجب این بینش است که مرد موقعیتی درجه اول و ممتاز دارد. سرمایه داری امروزی کمانی السابق زمینه مادی ایدئولوژی حقیر شمردن و سرکوب زنان را آماده می‌دارد که یکی از عواملی است که نابرابری اجتماعی و اقتصادی را حفظ می‌کند. جامعه به تقویت این پندار کسک می‌کند که زنان بموجب طبیعت و زنانگی خود از حیث اقتصادی و اجتماعی ذوات کم ارزش تری هستند. جالب توجه است که بسیاری از مردان کانادائی (و نیز زنها) نابرابری جنسین را تنها ناشی از علل بیولوژیکی می‌دانند. مگر نه این که بدین نحو تفاوت فاحش حقوق و مزایای مرد و زن به ساده ترین وجه توجیه می‌شود. اما در واقع علت در فرمایشونهای اقتصادی اجتماعات است که

بر بهره کشی و تضییع حقوق و تضاد طبقاتی بنیان گرفته اند.

از آنجا که بسیاری از حقوقی که يك جنس دارد از جنس دیگر سلب می شود ایدئولوژی متکی بر جنسیت این وضع را بدین نحو فیصله می دهد که شاهن و مقام مادری را بعنوان وظیفه و منزلت اصلی زن می ستاید. زن شخصیتی اجتماعی نیست بلکه موجودی بیولوژیکی است. بنده امیال مرد و اسباب تولید و تربیت کودکان. محافل ارتجاعی در کشور ما بجای آن که به زنان کانادا آزادی بدهند و شرایطی ایجاد کنند که آنها بتوانند در عین حال مادر و تولید کننده نعمات اجتماعی باشند، مقام مادری را به ارزش می رسانند. برای گرفتن امکانات کار و آموزش از زنان و همان امکاناتی که در اختیار مردان هست و گرفتن حق تصمیم از آنها که می خواهند بچه دار شوند یا نه و نیز استفاده از موسسات پرورش کودک و به تبلیغات مردم فریبانه دست می زنند. تمام این تضییقات با این استدلال توجیه می شود که "جای زن در خانه است".

دگرگونسازی سوسیالیستی اجتماع بر عرصه زندگی خانوادگی و نقش زن بلاواسطه تاثیر می گذارد اما از طرف دیگر خانواده نیز بر تکلیف مناسبات اجتماعی تاثیر می گذارد. انگلس رهائی بشریت را در مجموع با پایان دادن به سلطه يك جنس بر دیگری و با شرکت دادن زنان در تولید پیوند می دهد. و همین طور ماهیت ویژه سلطه مرد بر زن در خانواده مدرن و لزوم و نیز نحوه ایجاد برابری اجتماعی واقعی آند و تازه زمانی به وضوح آشکار می شود که هر دو قانونها و کاملا برابر حقوق باشند. آنوقت معلوم خواهد شد که شرط اولیه آزادی زن اشتغال مجدد کسل جنس زن در صنایع عمومی است و اینکه لازمه این امر منسوخ ساختن تک خانواده بعنوان واحد اقتصادی جامعه است.

سوسیالیسم قادر است شرایط مادی و حقوقی رهائی زن را فراهم کند اما بنیانگذاران کمونیسم علی چنین پندار خوش را بخود راه نمی دادند که سوسیالیسم خود بخود به رهائی زن راه خواهد برد. و نیز آنها نمی پنداشتند که بلافاصله پس از پیروزی سوسیالیسم تساوی حقوق واقعی در سرتاسر جامعه حاکم خواهد شد. هر چند که نظام جدید طبقات متضاد را از میان برداشته است ولی مجبور است که از حیث مادی و معنوی از عهده عدم تساوی به ارث مانده از جامعه طبقاتی پیشین بر آید. مارکس می خواست که واقع بهیچانه در سوسیالیسم بنگرند و متذکر می شد که جامعه سوسیالیستی جامعه ایست که تازه از بطن سرمایه داری بر آمده و قدم در راه تکامل گذاشته است و بهیچین علت از هر لحاظ اقتصادی و اخلاقی و فرهنگی خط و خال جامعه قدیم را بر خود دارد.

■ همانجا (آلمانی) ص ۷۶ (روسی) ص ۷۷

■ همانجا (آلمانی) جلد ۱۹ ص ۲۰ (روسی) جلد ۱۹ ص ۱۸. شبیه همین مطلب را لنین در باره نظام سوسیالیستی در اثر خود "دولت و انقلاب" آورده است.

پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه در سال ۱۹۱۷ بی شك در مبارزه بخاطر رهائی زن پیشرفت تاریخی بود زیرا برای نخستین بار در تاریخ قرون حکومتی بوجود آمد که به آنها عملاً برابر حقوق قانونی را داد و آنرا در قانون اساسی قید کرد. اما لنین به وضوح می دانست که "برابری در مقابل قانون... هنوز تساوی در زندگی" نیست و اینکه در جامعه جدید نیز باز بهیچن جنبه ناپرابری خواهد بود. کارخانه داری مثال بارز و آشکار آن است. لنین در این مورد می گوید "که این اجحاف آشکار به زن در صورت برقراری تساوی حقوق کامل نیز برجای خواهد ماند زیرا که تمام کار منزل به او تحمیل می شود. خانه داری در اکثر موارد غیر مولدترین و ظالمانه ترین و دشوارترین کاری است که زن انجام می دهد. این کاری است که در تنگه ترین محدوده جریان می یابد و هیچ خاصیتی ندارد که بنحوی به تکامل زن کمک کند."

کشورهای سوسیالیستی می توانند با سرانرازی دستاورد های خود را برای زنان در زمینه های حقوقی و اجتماعی و اقتصادی نشان دهند. مثلا سیستم جامعی از موسسات قبل از دستان برای کودکان بوجود آورده اند که به مادران امکان می دهد بیشتر در زندگی اقتصادی و اجتماعی شرکت کنند. در این جا برخلاف جامعه سرمایه داری هیچ محدودیت اقتصادی مستقیمی وجود ندارد که مانع زنان در تحصیل فنونی شود که شرط اشتغال به حرفه های در سطح بالای تخصص و پر درآمد و نیز گرفتن مسئولیت های مدیریتی در تولید و در سازمانهای دولتی و ارگانهای حزبی است. آنها بر مراتب بیش از زنان در جامعه سرمایه داری در تکمیل اغلب زمینه های اجتماعی شرکت دارند.

از مطالعه بهت آزاد مندج در "فور دیس" و نشریه زنان در جمهوری دموکراتیک آلمان و به این نکته پی بردم که یکی از بزرگترین مسائل زنان در جوامع سوسیالیستی این است که چگونه انجام وظایف شغلی خود را با مسئولیت اداره منزل و تربیت فرزندان هماهنگ سازند. عدم تساوی زن و مرد درست از آن جهت واقعیت می ماند که زن باید بار عهده کار منزل را بردوش بگیرد.

علاوه بر این آگاهی اجتماعی مرد ها بخصوص (و نه فقط مرد ها) هنوز به حدی نرسیده است که به حل مسائل زن توجه درخور بشود. این پندار که سرکردگی مرد را سزاوار است - خط و خالی از جامعه کهن - هنوز هم در جوامع سوسیالیستی اثر می گذارد هر چند که در آنجا برابری اقتصادی و

■ لنین و آثار (روسی) جلد ۴۰ ص ۱۵۷ و (آلمانی) جلد ۳۰ ص ۳۶۳

■ همانجا (روسی) جلد ۳۹ ص ۲۰۲-۲۰۱ و (آلمانی) جلد ۳۰ ص ۲۶ - تازه ایمن شدید الحن ترین سخن لنین در باره این مسئله نیست. مثلا در "اقدام بزرگ" تاکید می کند که هر چند اتحاد شوروی می تواند بحق سرفراز باشد که در راه آزادی زن موفقیت هایی بدست آورده است اما زن همچنان کنیز خانگی مانده است و بر اثر کارهای خانه داری پست و پزیرده می شود (همانجا ص روسی ص ۲۴-۲۳ و آلمانی جلد ۲۹ ص ۴۱۹)

حقوقی نه تنها امکان پذیر بلکه وسیعاً واقعیت گردیده است. چنین پندارهائی بعضاً از آن ناشی می شود که نابرابری عملی اجتماعی هنوز از میان نرفته است. اما بهر حال زنان در کشور های سوسیالیستی هنوز در پی راه حلی هستند که تضاد بین وظایف خانگی سنتی و وظایف نسبتاً جدید اجتماعی شان را حل کند.

و بالاخره علت دیگری که موجب می شود نابرابری ادامه یابد عبارت است از اینکه حتی کمونیستها هم نمی دانند که تصورات دیرپای قرون را در ذهن خود دارند. بکرات در کشورهای سوسیالیستی شنیده می شود که زن در درجه اول مسئولیت امور خانه و خانواده را برعهده دارد که زن ویژگی های اجتماعی و سیاسی معینی دارد، درست بخاطر آن که از جنس مؤنث است. چنین تصوراتی باعث می شود که نابرابری جنسین ابدی شود و اشکال کهنه ذهنیت اجتماعی مستور بماند. زن همانطور که انگلس پیش بینی می کرد بسیاری از اشکال نابرابری خود را که ریشه های تاریخی دارند از طریق شرکت همه جانبه در تولید اجتماعی و بوسیله تامین استقلال اقتصادی خود از میان برده است و در این راه همچنان پیش می رود. پیشرفته ترین کشورهای سوسیالیستی در این راه بیشترین دست آوردها را داشته اند. اما همزخم نامدار مارکس به این مسئله نپرداخته است که چه می توان و چه بایست کرد تا خانه داری آسان شود و بار زحمت تربیت فرزند کمتر گردد. و بنا بر عقیده لنین کمونیسم راستین آنجا و در زمانی شروع می شود که مبارزه تودمائی برای پایان دادن به خرده کاری اقتصاد خانگی یا صحیح تر دگرگونسازی وسیع و همه جانبه آن اقتصاد بزرگ سوسیالیستی شروع شود. ■ حال چگونه می توان به این مرحله نزدیکتر شد؟

متأسفانه کمونیستها این تز لنین را اغلب این طور فهمیده اند که باید کاری کرد تا وسایل فنی خانه داری جهت تسهیل کار خانه و مؤسسات پرستاری از کودکان جهت کم کردن از زمان لازم برای تربیت فرزند برای زنان فراهم آید. بدیهی است که کمونیستها با چنین تغییراتی موافقت و ولی علی رغم تمام دست آوردهای فنی و با وجود تمام برنامه های اجتماعی جهت تسهیل کار خانه یک چیز محرز است: تا زمانی که انسانها این تصورات کهنه را به دور نریزند که کار خانه و تربیت فرزند مشغله زنان است. بار عبده - با وجود تمام تسهیلات - بردوش زنان خواهد بود هر چند که برابری حقوق زن و مرد در بقیه مناسبات تامین شده باشد.

بنابر این سوسیالیسم نه تنها باید اشکال حقوقی و اقتصادی نابرابری زنان را از میان بردارد بلکه باید با آن مسلکی هم که مرد را سزاوار امتیازات بیشتری می داند مبارزه کند. دستیابی به برابری حقوقی و اقتصادی می تواند تضاد بین حذف نابرابری ها که گرایش طبیعی سوسیالیسم است و بر جای ماندن پدیده های نابرابری و اعمال فشار در عرصه ایدئولوژیکی در

■ هانجا (روسی) ص ۲۴ (آلمانی) ص ۱۶۹
دنهاله در صفحه ۵۴

وحدت و تنوع سوسیالیسم

اریش هونکر

دبیرکل حزب متحد سوسیالیستی آلمان
صدر شورای حکومتی جمهوری دموکراتیک آلمان

حزب متحد سوسیالیستی آلمان (ح.م.س.آ.) و حزب کمونیست اتحاد شوروی در مرحله کنونی رشد و توسعه پر تنوع کشورهای سوسیالیستی و در مسیر تکامل آتی اقدامات صلح پرورانه در مرحلای حیاتی از تاریخ تکامل بشریت، طی ملاقات دبیر کلان دو حزب، میخائیل گابریلف و اریش هونکر، در اواخر ماه سپتامبر ۱۹۸۸ در مسکو، خط مشی سیاسی خود را در راستای تحکیم صلح و تقویت مواضع سوسیالیسم، هماهنگ ساختند.

دوستی خلل ناپذیر و همبستگی استوار احزاب ما در این مذاکرات بازتاب یافت و بار دیگر وحدت نظرات ما را در مسائل اصولی سیاست خارجی و تکامل سوسیالیسم به ثبوت رسانید. ما دستاوردهای مناسبات دو حزب و دولتها و خلقهای مان راستودیم و قرار گذاشتیم مناسبات برادرانه خود را در گستردگی و تنوع بی مثال آن به اعتدلی بیشتری برسانیم.

حزب ما و مردم ما از مشی سیاسی حزب کمونیست اتحاد شوروی که در قرارهای کنگره بیست و هفتم تسجیل شده است پشتیبانی می کنند. و در عین حال حزب کمونیست و مردم اتحاد شوروی نیز از مشی سیاسی حزب متحد سوسیالیستی آلمان که در کنگره یازدهم حزب در راستای تقویت حکومت سوسیالیستی آلمان و بهر روزی خلق آن به تصویب رسیده است حمایت می کنند. این بازگویی واقعیت جواب تمام کسانی است که خیال می کنند می توانند بین حزب کمونیست اتحاد شوروی و حزب متحد سوسیالیستی آلمان جدائی بیاندازند. بگذار این را همه بدانند که روند دگرگونسازی در اتحاد شوروی برای تقویت سوسیالیسم در جهان و تا مین صلح اهمیت بسیار دارد. در ارزیابی این قضیه نباید به صدا های ناهنجاری که از حلقوم آدمکهای کم مقدار جنسون گرفتاری بیرون می آید که می خواهند تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی و تاریخ کشور شوروی را به زعم بورژوازی باز نویسی کنند، توجه کرد. در عین حال که اینها به مراد خود نخواهند رسید زیرا که کشور شوروی در راه تعالی خود از انقلاب اکثریت تاکنون از تمام آزمونها نیرومند تر بیرون آمده است و همانطور که میخائیل گابریلف در خطابه خود به مناسبت هفتاد و یک سالروز اکثریت سرخ بیان

داشت در آن زمان که ایجاد صنایع سوسیالیستی و اشتراکی کردن کشاورزی و انقلاب فرهنگی برای تقویت حکومت شوراهای اهمیت تاریخی داشت و جز این نبوده است. طی این مراحل امکاناً پیروزی مردم شوروی در جنگ کبیر سپه‌نی علیه فاشیسم برصفت هیتلری و تلاش عظیم آبادگرانه جهت غلبه بر خرابیهای جنگ فراهم آمد و شرایط ایجاد کشوری سوسیالیستی بوجود آمد که به تهنید بسبب اتنی ایالات متحده از راه سوسیالیستی و صلح پرورانه خود منحرف نگردد.

چنین برداشتی از تاریخ که بر تجربیات مشترک ما منطبق است و برای سوسیالیسم بطور کلی فوق العاده سودمند است. زیرا که ما همانطور که در اطلاعیه مشترک در باره مذاکرات من پسا میخائیل گارباچف تأکید می‌شود در پیوند دوستی استوار و همبستگی انترناسیونالیستی متحد هستیم که این خود بر اساس اتفاق نظر در مسائل اصولی سیاست خارجی و ساختمان سوسیالیسم متکی است و ما در آینده نیز به هم هستیم سطح مناسبات آلمان-اتحاد شوروی را که در حقیقت و تنوع خود بی‌مثال است و قلب تهنده آن پیوند رزی استوار حزب متحد سوسیالیستی و حزب کمونیست اتحاد شوروی است بر اساس مارکسیسم-لنینیسم و همچنان اعتلاء بخشیم.

ارتباطات بسیار متنوع ما با احزاب برادر مؤید این اعتقاد ما است که در عین انطباق اساسی اهداف و وظایف، گوناگونی اشکال و راههای ساختمان نظام اجتماعی سوسیالیستی تنوع بیشتری می‌یابد. بدین جهت تبادل ریفقانه نظرات و تجربیات اهمیت بیشتری کسب می‌کند. حزب ما فعالانه وظیفه خود را در این زمینه انجام می‌دهد.

از جمله دستاوردهای سوسیالیسم است که همکاری همه کشورهای سوسیالیستی تحت رهبری احزاب برادر بر اساس برابری، عدم وابستگی و استقلال، مسئولیت در قبال مردم کشور خود و بهره‌مندی متقابل شکل می‌گیرد. در این جا ما از نظریه تدوین شده سوسیالیسم علمی توسط مارکس و انگلس پیروی می‌کنیم که طبق آن جامعه جدید با توجه به شرایط هر کشور ساخته می‌شود. بنابراین برای ما مثلاً مسئله جدیدی نیست که هیچ الگویی که برای تمام کشورهای سوسیالیستی کار برد داشته باشد و وجود ندارد. و اگر می‌داشت تماماً خلاف واقعیت‌ها و تجربیاتی تا به امروز می‌بود.

تمام احزاب هدف اعتلای روند توسعه و تکامل اقتصادی - اجتماعی کشورشان را دنبال می‌کنند و می‌خواهند سطح زندگی مردم را بالا برند و از این راه سوسیالیسم را در رقابت صلح آمیز با سرمایه داری مقبول تر و جذاب تر سازند. البته در این راه مسائلی هم بروز می‌کنند و این طور نیست که در تمام موارد مؤثرترین راه حلها فوراً پیدا شوند. ما هرگز الگو برداری را بر تفکر تئوریک و سیاست علمی لازم خودمان ترجیح ندادیم و از این پس نیز نخواهیم داد. اما تحلیل و ارزیابی تجربیات سایر کشورهای سوسیالیستی برای همه سودمند است.

روندهای توسعه و تکامل در کشورهای سوسیالیستی پرجنبه تر و متنوع تر از آن است که کسانی در گذشته می‌پنداشتند در این جا ساده نگری بیش از هر زمان دیگری بی‌مورد است و در عین حال هیچ مسئله‌ای بین کشورهای سوسیالیستی نیست که در چارچوب مناسبات انترناسیونالیستی قابل حل نباشد.

درست در موقعیتی که برای ما در جمهوری دموکراتیک آلمان اهمیت دارد که مصمانه کشتی خود را در خط کنگره یازدهم و برنامه حزب نگاهداریم اشخاص صاحب نفوذی از جهان غرب از زمره کسرن مطبوعاتی شپینگرتا "زود" در وجه تسایونیکه" کسانی که سیاست ما به مذاقشان "سخت روس" بود و همواره تأکید داشتند که ما آلمانی هستیم و باید به ویژگیهای خود توجه کنیم و اینک بما توصیه می‌کنند خط خود را تغییر دهیم و قدم در راه هرج و مرج گذاریم. یکی از هموطنان ما به کهنه مرکزی می‌نویسد که امروزه این "دوستان" جدید اتحاد شوروی مطلقاً نمی‌پسندند که ما قانونمندیهای عام سوسیالیسم را با سیاست علمی خود پیوند می‌دهیم و کاری که حزب ما همیشه کرده است. حزب ما هرگز اجازه نداده است که در کشور ما آئین شخصیت پرستی و سرکشیهای جمعی امکان بروز بیابد. این نامه با این فراخوان پایان می‌گیرد که: این سیاست خوب را دنبال کنید.

با سیاست تد اوم و تجدید هموی کنگره دوازدهم ح. م. س. ۲۰۰۰

پانزدهم هفتم کمیته مرکزی ح. م. س. ۲۰۰۰ که در تاریخ ۲۱ دسامبر ۱۹۸۸ برگزار شد مقرر داشت که دوازدهمین کنگره حزب از تاریخ پانزدهم تا نوزدهم ماه مه ۱۹۹۰ در برلین تشکیل شود. تدارک جامع و بر گزار کنگره دوازدهم کمک خواهد کرد که با تحرك بیشتر و با دوراندیشی و احساس مسئولیت به انجام وظایفی نایل آئیم که زمان پیش روی ما می‌گذارد و چندی قبل از برنامه پنج ساله ۱۹۹۰-۱۹۹۱ به توضیح وظایفی بپردازیم که باید در این دوره با توجه به سال ۲۰۰۰ انجام شوند.

ما در زمانی زندگی می‌کنیم که رشد نیروهای مولده بیش از پیش ملاک و معیار تکامل اجتماعی می‌شود. این الزام زمان تمام عرصه‌های اجتماع ما را دربر می‌گیرد. سیاست و اقتصاد رفاه اجتماعی و زندگی معنوی - فرهنگی را شامل می‌شود و یعنی تمام آنچه که ما بر اساس برنامه حزبمان ادامه سازندگی جامعه سوسیالیستی پیشرفته می‌دانیم که طی این روند تاریخی تحولات سیاسی و اقتصادی اجتماعی و معنوی - فرهنگی عینی در جامعه ما بوجود می‌آید.

ما این وظیفه را پیش روی خود گذاشته ایم که تمام مزایا و نیروهای محرکه و تمام جنبه‌ها و عرصه‌های زندگی اجتماعی و نیروهای مولده و مناسبات تولید و روابط اجتماعی و سیاسی و علمی و

آموزش، فرهنگ، مجموع شرایط کار و زندگی را بطور منظم و سنجیده به سطح رفیعی تکامل دهیم و دفاع از کشور را تا مبنی نمانیم. ما در این راه تجربه های نیکو را حفظ می کنیم و تمام آنچه را که مانع پیشرفت ما است دور می اندازیم و بسیاری کارها را به شیوه نوین آغاز می کنیم. این روش متناسب با الزامات سیاست ما است و با تجربیات دیگر کشورهای سوسیالیستی مطابقت دارد و با خلصت حزب ما سازگار است. ما حزب نوآورانیم که سنتی صد و چهل ساله را پشت سر داده و بسا بنیانگذاران خود، بنیانگذاران سوسیالیسم علمی، کارل مارکس و فریدریش انگلس متکی است. ما بحق می توانیم مینا را برایین بگذاریم که سیاست سازندگی جامعه سوسیالیستی پیشرفته ما موفقیت آمیز بوده است ولی ما در عین حال آگاهیم که این سیاست خاتمه نیافته است و رشد و تکامل ما باید بر مبنای دیالکتیک تداوم و تجدید همواره بطور خلاق غنی شود و اعتلای بیشتری باید تا ما بتوانیم مسائلی را که جدیداً بوجود می آیند بموقع باز شناخته و با موفقیت حل نمانیم. انجام این وظیفه معیار و محکی برای علوم اجتماعی ما است. نمایندگان این علوم باید روند تکاملی چهل ساله جمهوری ما را عمیقاً بررسی کنند و تجربیات گوناگون را با توجه به وظایف خطیر آینده عالمانه تمهید دهند و نتایج خود را همواره با این دید بازرسی کنند و در پایند که پیش های تئوریک را در کجا باید دقیق تر کرد.

برنامه حزب جهت نمای اصلی علوم اجتماعی هست و خواهد بود. در برنامه حزب این شناخت تسجیل شده است که سازندگی مداوم جامعه سوسیالیستی پیشرفته بعنوان روند تحولات عمیق، آگاهانه و سنجیده و منظم باید اداره شود. این امر از علوم اجتماعی می طلبد که به روابط دیالکتیکی متقابل عوامل عینی و ذهنی، قانونبندی عینی، تضاد های دیالکتیکی و نیروهای بسیج گر اقدامات و نتیجه گیریهائی که از آنها برای فعالیت رهبری در تمام زمینه های جامعه سوسیالیستی حاصل می شود، توجه بیشتری مبذول دارند.

کار عالم علوم اجتماعی باید با دید عمیق دیالکتیکی و تسلط همه جانبه بر روند تکاملی کسب جامعه سوسیالیستی همراه باشد. روابط دیالکتیکی متقابل میان مناسبات اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی، فرهنگی و اجتماعی، بین منافع اجتماعی، گروهی و فردی باید عمیق تر بررسی شوند. این امر کار تحقیقاتی بین رشته ها را در علوم اجتماعی و نیز بین دانشمندان علوم اجتماعی، علوم طبیعی و علوم فنی ضرورت عینی می سازد. در این جا فقط مسئله دست یابی به اشکال مناسب این همکاریها مطرح نیست. لازم است با قاطعیت بیشتر و کهنیت بالاتر تحقیقات مستقلی بخصوص در مورد آن دسته مسائلی پیش آورده شود که با جنبه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیکی، اخلاقی و سایر جنبه های تسلط بر انقلاب علمی - فنی در سوسیالیسم، سروکار دارند.

با دقت بازهم بیشتری باید دیالکتیک شرایط رشد درونی و بیرونی جامعه سوسیالیستی و نیز الزامات و تاثیرات کش مکش طبقاتی و رقابت سیستم های اجتماعی متضاد بررسی شود. دانشمندان مارکسیست - لنینیست علوم اجتماعی بیش از پیش وظیفه دارند به مسائل بزرگ زمان ما در رابطه با آینده بشریت جوابهای مستدل علمی و راه گشا و بسیج کننده بدهند.

راهتهای ما در این مسیر همیشه موضع طبقاتی سوسیالیستی ما است. این دیدگاه کاملاً بسا علاقه بشریت به حفظ صلح و حل سایر مسائل جهانی دمساز است و بنای کار را بر تحلیل علمی واقع بینانه جهان، آنطور که هست، می گذارد. ما مناسبات بین المللی را در "الگوی مبارزه طبقاتی" ساده شده امی خلاصه نمی کنیم. ولی ما می دانیم و هر روز از سر نو تجربه می کنیم که مبارزه طبقات و تنازع منافع آنها، نیروی محرک اصلی رویداد های جهان می ماند.

دانشمندان علوم اجتماعی ما همچنین وظیفه دارند کمک مستقل و سازنده جمهوری دموکراتیک آلمان را در امر تکامل پر تحریک سوسیالیسم در مبادله بین المللی تجربیات و معارف کشورهای سوسیالیستی عرضه دارند. این وظیفه و سایر مسائل نظری موضوع توافق است بین حزب ما و حزب کمونیست اتحاد شوروی در زمینه برنامه دراز مدت همکاری در عرصه علوم اجتماعی میان دانشمندان و گروههای تحقیقاتی جمهوری دموکراتیک آلمان و اتحاد جماهیر شوروی. قرار است اشتراک مساعی دانشمندان علوم اجتماعی را در تدوین طرح سوسیالیسم مدرن و نیز حل مسائل اصولی وحدت اقتصادی سوسیالیستی تعمیق نمانیم. قرار است دانشمندان علوم اجتماعی در چارچوب تحقیقاتی هماهنگ شده و مباحثات صریح به حل این مسئله کمک کنند که سوسیالیسم در آستانه هزاره جدید به چه صورت باید ساخته شود تا امتیازات و نیروهای محرک آن بکمال بروز کنند و مواضع آن در جهان نه تنها حفظ بلکه استحکام بیشتری بیابند.

رشد پالنده و ثبات

بالندگی اقتصادی، ثبات و بارآوری رو به رشد و مرغوبیت در کانون سیاست اجتماعی ما قرار دارد. توان اقتصادی فزاینده کشور ما پایه و اساس استواری است برای سطح زندگی صمودی و امنیت اجتماعی و اشتغال کامل و سطح بالای سواد و آموزش و درمان مجانی. زحمتکشان چ. د. آ. سیاست حزب ما را با دستاورد های حرفه ای چشم گیر و در وحدت حرف و عمل از آن خود می سازند.

رشد درآمد ملی تولید شده، ما از سال ۱۹۷۱ تا به امروز بطور متوسط بیش از ۴ درصد بوده است. در عین حال هر ساله در پشت هر یک از این درصد ها مقدار بیشتری نهفته است که ما می توانیم از آن جهت تقویت نیروی انباشت یا مصرف استفاده کنیم. اگر در سال ۱۹۷۰ افزایش یک درصد بردرآمد ملی معادل ۱۳ میلیارد مارک بود، همین رقم در سال

۱۹۸۲ بالغ بر ۲۶ میلیارد مارك بوده است. در سال ۱۹۷۰ حجم كالاهاى صنعتى ۲۴۰ میلیارد بود. در سال ۱۹۸۲ به مبلغ ۵۵۱ میلیارد مارك رسيد.

تاكيد اين نكته ضرورى است كه در كشور ما افزايش در آمد ملي همواره و هر چه بيشتر از قبل افزايش بار آوارى نبروى كار حاصل مى شود. اگر بر حسب دستاورد سرانه شافلن در رشته هاى توليدى بسنجيم آنوقت بار آوارى نبروى كار كه در سال ۱۹۷۰ رقم ۱۷۸۸۴ مارك بود در سال ۱۹۸۲ به ۳۶۷۴۹ رسيده و به اين ترتيب بيش از دو برابر شده است.

ما در عين حال وظيفه داريم دستاورد هايما را با واقع بينى ارزيايى كنيم. در نتيجه رشد فزاينده نبروهاى مولده در تمام كشورهاي صنعتى پيشرفته امكانات كاملا جديدى براى دست يابى به بار آوارى بيشتر نبروى كار بوجود آمده است. جنب و جوش اين روند در عرصه بين المللى هنوز فرونشسته است. براى ما نه فقط لازم است كه از قافله عقب نمانيم بلكه بايد بر سرعت حركت خود نيز بيفزائيم. افزايش چشم گير بار آوارى نبروى كار به اين معنا است كه بتوانيم سطح زندگى امروز و آينده را حفظ كنيم و افزايش دهيم. بنا بر اين نكته آموزنده تنها اين است كه تلاش مادى و فكرى بيشترى بكار بريم تا اساس و زمينه بار آوارى فزاينده نبروى كار را در اقتصاد بوجود آوريم.

اين واقعيت كه مصرف مواد اوليه توليد درج. د. آ. د. از سال ۱۹۸۰ ثابت مانده يا حتى کاهش داده شده است و همانقدر اهميت اساسى دارد كه افزايش بار آوارى نبروى كار. مصرف انرژى به ازاء هر واحد توليد در قياس با ۱۹۸۰ شصت و نه درصد کاهش يافته است. مصرف مواد خام و مصالح كار بحددار ۷۴ درصد و از آن جمله مصرف ورق فولاد ۵۸ درصد کاهش يافته است. در نيمه اول سالهاى هشتاد ۴۰ درصد افزايش در آمد ملي از کاهش مصرف وزنه توليد يدست آمده است. مصرف مواد خام و مصالح مهم اقتصادى بالا نرفته است بلكه اقلام مهم آن و در مجموع كم شده است.

جمهورى دموكراتيك آلمان از ۱۹۸۲ هم ساله مازاد صادرات داشته است. اين وضع از نظر ثبات اقتصادى كشور ما، از لحاظ افزايش امكان عمل ما در اقتصاد برون مرزى و پيشبرد بيشتر برنامه وحدت سياست اقتصادى و رفاه اجتماعى اهميت بسيار دارد.

اقتصاد نبايد جامد ماي يكطرفه باشد. ما اين اصل را از سال ۱۹۸۲ با همكارانمان به كرسى نشانده ايم و همين طور هم بايد بماند.

اين سه دستاورد تاثير مى كند كه حزب و سياست و استراتژى اقتصادى آن جاى محكمى در قلب شهروندان ميبين. سوسياليسمى ما دارد.

اين امر ناشى از آن است كه عالى ترين اصل در سياست ج. م. س. آ. رفاه و سعادت خلق در سايه صلح است. زيرا كه حزب در قبال هر آنچه در كشور مى گذرد احساس مسئوليت مى كند و زيرا كه ما طى نيش از چهل سال ويخصوص پس از وحدت حزب كمونيست آلمان و حزب سوسيال دموكراتيك آلمان و تشكيل حزب متحد سوسياليسمى آلمان شعار " همه چيز با مردم و همه چيز يدست مردم و همه چيز براى مردم " را راهنماى عمل خود ساختايم.

دموکراسی و نظام حقوقی

انتخابات شهراى شهر در چهلين سال تاسيس ج. د. آ. و در ادامه اجراى قرارهاى يازدهمين كنگره حزب نقطه اوجى بشمار مى آيد. ما با برگزارى اين انتخابات ارگانهاى محلى قدرت حكومتى قدم ديگرى در راه تكامل دموكراسى سوسياليسمى خود بر مى داريم. شهروندان در اين انتخابات راجع به تركيب ۷۸۰۰ شهروى مردى كه در پنج سال آينده مسئوليت رونق شهرها و روستاها را بعهده خواهند داشت و تصميم خواهند گرفت. شخصيتهاى براى ۲۰۳۰۰۰ كرسى نمايندگى نامزد مى شوند كه با تشكيل كمى مساعى در امر بهبودى مردم از منافع تمام اقشار مردم دفاع مى كنند و مورد قبول و احترام مردمند. طبق سنت ديرينه و به موجب قانون انتخابات تصدات نامزدهاى پيشنهاد شده به ازاء يك سوم بيش از تعداد كرسى هاى نمايندگى است. همچنين سازمانهاى اجتماعى و تشكلى هاى مثل اتحاديه بافچه دارى و دامپرورى كوچك اتحاديه ورزشكاران آلمان و جمعيت توسعه دانستى هاى علمى (اورانيا) سازمان داوطلبانه آتش نشانى و غيره اعضاى فعال خود را جهت احراز مقام نمايندگى پيشنهاد مى كنند. به اين ترتيب باز هم تعداد بيشترى از شهروندان كه در زمينه امور محل فعالند مى توانند در مقام نماينده خواسته هاى اهالى راجاسه عمل بپوشانند.

حوزه هاى انتخاباتى به ترتيبى تعيين مى شوند كه در هر حوزه بيش از هشت تا ده نامزد به انتخاب گذاشته نشوند. شهروندان به اين ترتيب امكانات بيشترى براى شناختن آنها و تصميم گيرى يدست مى آورند. علاوه بر آزمون نامزدها در اجتماع همكارانمان و كميسيونهاى محلى و محلى جبهه ملي نيز راجع به نامزدهاى پيشنهاد شده اظهار نظر مى كنند. بحث و تصميم گيرى در باره نامزدهاى پيشنهادى جبهه ملي طى جلساتى در حوزه انتخابى صورت مى گيرد.

نبروى حيات دموكراسى سوسياليسمى ما در اين امر باز تاب مى يابد كه پيوسته تعداد بيشترى از شهروندان در تصميم گيرى هاى حكومت و اقتصاد شركت مى كنند و همكارى آگاهانه آنان در اجراى همه جانبه برنامه واحد هاى اقتصادى و نيز در سراسر كشور امكانى از اين مشاركت است. پيوستى پلاواسطه رهبرى مركزى محكم و آزادى عمل و ابتكارات متنوع محلى كه با خصلت مركزيت دموكراتيك سازگار است و يكى از منابع تعيين كننده رشد و تكامل موفقيت آميز جمهورى ما است. چه لزومى دارد كه ما چيزى را كه موفقيت آميز است نفي كنيم و برعكس ما كيفيت آن را بر اساس تجربه هاى زندگى همواره بالا ببريم.

شكوفائى دموكراسى سوسياليسمى در رابطه تنگ تنگ با تكامل سنجيده و منظم حكومت سوسياليسمى قانون قرار دارد. اين موضوع از جمله در ۸۲ قانون و مصوه ايكه از كنگره هشتم حزب

تاکنون جدیداً تصویب شده یا تغییر یافته و اصلاح گردیده است و انعکاس می‌یابد. این لواطج با همکاری وسیع مردم تدارک دیده شده و در مسئولیت مشترک به اجرا در می‌آیند. ما این راه آزموده را بر اساس طرح قانونگذاری تصویب شده پیگیرانه ادامه می‌دهیم.

حزب ما همواره مدافع این موضوع بوده است و در عمل هم آنرا پیش برده است که حقوق و آزادیهای اساسی قانونی شهروندان در تناسب با وظایف حفظ و تکمیل گردد. به کمال رساندن دموکراسی سوسیالیستی بدون استحکام و قوام نظام حقوقی غیر قابل تصور است و همین طور هم برعکس گسترش سنجیده حقوق و وظایف به اشتراک معای دموکراتیک شهروندان میدان می‌دهد. ما در حال حاضر در راستای همین اندیشه پیشنهادهایی را شهید می‌کنیم جهت بازرسی دادگاهی برخی تصمیمات اداری که در پارلمان مطرح خواهند شد. این اقدام کمک باز هم بیشتری است برای افزایش امنیت حقوق در کشور ما. ما از این راه به تکلیف خود مبنی بر تکامل نظام حقوقی سوسیالیستی به موجب درجه بلوغ جامعه که در برنامه حزب مندرج است عمل می‌کنیم.

همانطور که می‌دانیم دموکراسی سوسیالیستی در کشور ما بر اساس پیوند مستحکی که طی دهها سال میان طبقه کارگر، طبقه کشاورزان تعاونی و روشنفکران و سایر زحمتکشان قوام گرفته و بنیاد شده است. حزب ما از همان آغاز فعالیت ضد فاشیستی و دموکراتیک تا به امروز به این اشتراک معای بیشترین توجه را داشته است تا به حل مسائل رشد اجتماعی در راستای منافع تمام مردم نایل آید.

دستاوردهای معرفتی مارکس و انگلس و لنین مبنی بر این که طبقه کارگر در عین حال مدافع منافع اساسی سایر طبقات زحمتکش و اقشار است و تنها در ائتلاف با آنها می‌تواند پیروز شود. در حزب ما زنده است. ما با نتیجه گیری از تجربیات تلخ و نیز بنا به اراده تمام نیروهای ضد فاشیستی و دموکراتیک خلق ریشه فاشیسم و جنگ را خشکاندیم و جامعه نوینی را ایجاد کردیم. بالاخره جامعه بر این اصل قرار گرفت که انسان بتواند و صرفنظر از منشاء اجتماعیش، بدون توجه به جهان بینی و مذهبش و حقیقتاً انسان باشد و آزاد از بهره کشی و بی حرشی و فارغ از جنگ و فلاکت. این هدف حزب ما و انگیزه سیاست ائتلافی آن از آغاز بود. این زندگی نوین در جمهوری سوسیالیستی دموکراتیک آلمان بوجود آمد و نقش تمام طبقات و اقشار کشور ما را بر خود دارد. در سوسیالیسم برای همه جا هست و سوسیالیسم به اندیشه و عمل تمام کسانی نیاز مند است که می‌خواهند به رشد و رونق آن و در نتیجه به خود خدمت کنند. در جهت همین تلاشها است که ما بیش از چهل سال است با حزب دموکراتیک دهقانان، اتحاد دموکرات مسیحی و حزب لیبرال دموکرات آلمان و حزب ملی - دموکرات آلمان بعنوان همراه و همزم خود پیش می‌رویم.

آنها تجربه های سیاسی و اجتماعی ارزشمندی را از سنتهای مبارزه انقلابی دهقانان آلمان و ایدآل های لیبرالها، روحیه ملی و دموکراتیک و استنتاجات اجتماعی اخلاق مسیحیت را وارد ائتلاف ما کرده اند. دوستان ما سهم بزرگی در این امر دارند که این فضایل انسانگرایانه به بهترین های خلق ما در جمهوری دموکراتیک آلمان برای اولین بار در تاریخ آلمان بکمال شکوفا می‌شوند.

ما با ایجاد بلوک دموکراتیک و جبهه ملی تشکیلاتی را برای همکاری ائتلافی خود یافتیم که در شرایط مشخص ویژه سازندگی سوسیالیسم در ج. د. آ. بخوبی از آزمایش درآمده است. این موضوع در مورد کار مشترک ما در پارلمان و سایر ارگانهای نمایندگی خلقی، در شورای حکومت و شورای دولت هم صادق است. اعضای احزاب مؤتلف با ما و سازمانهای تودمائی در تمام سطوح از آغاز تا سیمس جمهوری تاکنون فعالیت مؤثر و ارزنده ای در راه اعتلای میهن سوسیالیستی مشترک ما انجام می‌دهند.

معنا و راه های سوسیالیسم

اینک ما در چهلمین سالروز تا سیمس ج. د. آ. سرشار از شادی و نه عاری از هیجانی درونی می‌بینیم که سیاست حزب ما ثمرات گرانقدری به بار می‌آورد. ما جامعه سوسیالیستی مدرنی را در خاک آلمان بوجود آوردیم و همراه با مردم آموختیم که چگونه آن را رهبری کنیم. جمهوری دموکراتیک آلمان بشکرانه جهد و خلاقیت و همت و ابتکار طبقه کارگر دهقانان و روشنفکران و تحت رهبری حزب به کشور رونقیند سوسیالیستی تبدیل شده است. به این ترتیب ما به وسایلی بزرگترین فرزندان خلقمان و بنیانگذاران سوسیالیسم علمی کارل مارکس و فریدریش انگلس، سوسیال دموکراتهای انقلابی و آنها که هفتاد سال پیش در آتش انقلاب نوامبر حزب کمونیست آلمان را بوجود آوردند و به وسایلی تمام آن کسانی که در سراسر تاریخ پرتحول آلمان در جانسیدهاری از اندیشه ترقی قدم در راه گذاشتند، عمل کرده ایم. سوسیالیسم علمی در عمل پیروزمندان از آزمون درآمده است و مدتها است که واقعیت یافته است و دیگر موضوع خیالهای شورانگیز نیست. عملی کردن آموزش مارکس و انگلس که توسط لنین بارورتر شده است بمثابة تامین سعادت بشر و خوشبختی مردم ما است.

ما حتی در زمان جمهوری وایمار یعنی در زمان مبارزه بخاطر بدست آوردن قدرت و اینس تهمت بورژوازی را که می‌گفتند ما طرفدار مساوات ناهنجار هستیم، که در سوسیالیسم در آمد سخت کوشان و کم کوشان مساوی است و رد کردیم. کارل مارکس بود که در "نقد برنامه گوتتا" استدلال ساخت که در سوسیالیسم بهرکس برحسب استعداد و حاصل کارش مزد می‌دهند. او

می‌نهد، نخست در مرحله عالی‌تری از جامعه کمونیستی "هر کس به اندازه توان و برحسب نیازش" بهره‌مند می‌شود. درک این موضوع به حزب با امکان داده است همراه با مؤتلفانمان در هر مرحله تکاملی قدمهای بعدی را مشخص کنیم.

بالا بردن باردهی کار تعیین‌کننده بوده و هست. همانطور که لنین می‌گفت این معیار در نهایت امر مهمترین عامل در پیروزی نظام اجتماعی نو بر کهنه است. خط مشی سیاسی ما نیز از کنگره هشتم حزب که در سال ۱۹۲۱ برگزار شد یعنی بروعدت سیاست اقتصادی و رفاه اجتماعی، بر همین اصول استوار است. ما بمنظور تقویت جنبه‌های اجتماعی برنامه سازندگی خود دست‌کم از کنگره هشتم، اقتصادمان را بر اساس پرمایه کردن تولید گذاشتم، بر اساس بهبود بلاواسطه سطح زندگی آنطور که در عین حال دورنمای آینده نیز داشته باشد. چه کسی در سالهای گذشته باور داشت که ما در مدتی کوتاه مسئله مسکن را بعنوان مسئله اجتماعی حل کنیم یا امروز مسئله تکنولوژی تولید خازن یک - مگابیت دست‌یابیم، که اصل "امکان آموزش یکسان برای همه" همانقدر بدیهی باشد که اشتغال کامل، امنیت اجتماعی و ثبات قیمت‌های کالاها اساسی مورد نیاز عموم، اجاره‌بهای مسکن، ترخیصها و خدمات.

ما همواره این نکته را راهنمای خود می‌سازیم که چهره سوسیالیسم، امروز می‌توان چنین گفت، در رنگ و روی جمهوری دموکراتیک آلمان، در واقع بهمان نسبتی جلوه می‌یابد که پیشرفت علمی - فنی یا ترقی اجتماعی پیوند داشته باشد. ج. د. آ. با این حساب پیش می‌رود که انقلاب علمی - فنی در عین تأمین اشتغال کامل و رفاه مردم، بدون بیکاری وسیع و فقر نوظهور بخشی میسر و امکان‌پذیر است. از اقتصاد سود پرست سرمایه داری نه می‌توان هماهنگی پیشرفت مادی و اجتماعی را آموخت و نه انساندوستی و عدالت و انصاف را.

ما در قبال خلقمان و بهبودیش موظف و متعهدیم. ما خدمتگذار منافع آن هستیم. این طور معنای سوسیالیسم بیشتر بروز می‌کند - یعنی تأمین رفاه خلق از طریق پایان دادن به استثمار انسان از انسان، شکوفاندن تمام استعدادها و توانائی‌های انسان، همکاری فعالانه آنها در حل تمام مسائل تکامل اجتماعی. شناخت بی‌شبه مفهوم مبارزه ما، آگاهی و تفاهم نسبت به برنامه اجتماعی ما، اشتراک مساعی در کار سازندگی و درک واقعیت آن، تجربه‌های حاصل از سیاست انتقالی پر دامنه، ما حفظ میراث معنوی - فرهنگی ما اندیشه سوسیالیسم را در مردم ج. د. آ. عمیقاً و بطرز زوال‌ناپذیر ریشه دار کرده است.

هنگامی که ما از سوسیالیسم، از شیوه‌ها و الزامات سازندگی متکامل آن بر مبنای مصوبات کنگره یازدهم حزب سخن می‌گوئیم، دقیقاً می‌دانیم چه می‌گوئیم. سوسیالیسم در تئوری و عمل از نیازهای اساسی طبقه کارگر و تمام زحمتکشان به رهائی از استثمار، سرکوب و جنگ بوجود آمده

است. سوسیالیسم بعنوان نظام اجتماعی آن جماعتی از شهروندان آزاد است که مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست آن را به مثابه جامعه‌ای که در آن انسان می‌تواند انسان باشند، توصیف کرده‌اند.

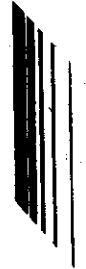
حزب ما در اجرای سیاست اجتماعی خود همواره بر این مینا کار کرده است که ایجاد و تکامل سوسیالیسم بر اساس قانونمندیهای عموماً درست متکی است. حفظ قدرت حاکمه طبقه کارگر و تحکیم پیوند آن با سایر طبقات زحمتکش و اقشاره تکامل کیفی بیشتر مناسبات مالکیت سوسیالیستی، تقویت بی‌وقفه نقش رهبری سیاسی حزب طبقه کارگر بخاطر موجودیت و تکامل دادن سوسیالیسم همانقدر لازم است که تحکیم دائم باهماد کشورهای سوسیالیستی، همبستگی و همکاری مؤثر و برابر حقوق آنها بر موازین انترناسیونالیسم پرولتری.

حزب ما برنامه اجتماعی خود را بر این اساس تدوین کرده و آن را از طریق حل نظری و عملی مسائلی که هر بار پدید آمدمانند همواره تکمیل کرده است. این کار همواره با توجه به ملاکهای ذاتی و ارزش‌های سوسیالیسم و شرایط مشخص و الزامات کشور ما، تاریخ ما، سنت‌ها و تجربیات رزمی جنبش کارگری و خلق آلمان و نیز با توجه به واقعیت همجواری دو کشور مستقل از یکدیگر آلمان بسا نظام اجتماعی متفاوت و تعلق به اردوگاههای مختلف صورت می‌گیرد.

سازندگی سوسیالیسم بنا بر ماهیت آن روندی انقلابی است. ما در مسیر این روند در گرو تسازنها و رفرمهای بسیاری را انجام داده‌ایم. در آینده نیز نباید نرمش و انعطافی که در این راه بکار رفته کنار گذاشته شود. وظیفه ما است که همیشه هدف خود را جلوجشم داشته باشیم یعنی ادامه سازندگی و تکمیل بیشتر جامعه سوسیالیستی پیشرفته. وظیفه ما است که همواره خود را با وضع جدید هماهنگ سازیم، در تمام شرایط از مسیرمان بسوی هدف منحرف نشویم، راه تعیین شده را پیگیرانه بپیامیم. و در این جا همواره موضوع وحدت تداوم و نوآوری مطرح است.

جمهوری دموکراتیک آلمان جزیره رستگاران نیست. نباید بر تارک آن هاله قدسی معصومان را نشانند. اما این در عین حال نباید مانع ما شود که در ذهن تمام شهروندانمان این واقعیت را منقوش کنیم که موفقیت‌های ما در سازندگی جامعه سوسیالیستی پیشرفته حاصل کار خلاق میلیونها انسان است و اینکه سوسیالیسم تنها امکان قابل قبول در برابر جامعه سرمایه داری است. ما در هر قدمی که در راه عملی کردن استراتژی اجتماعی خود بر می‌داریم بر تری تاریخی جهسان سوسیالیسم را ثابت می‌کنیم. سوسیالیسمی که در عین تنوع وحدت خود را به منصف ظهور می‌رساند.

سمت گیری انسانگرایانه پرسترویکا



آکماندر باکوف لف

عضد فترسیاسی و دبیر کمیته مرکزی
حزب کمونیست اتحاد شوروی

جامعه شوروی درگیر و دار انجام غامض ترین همه انقلاب ها است: انقلاب در ذهن انسانها. در کشور ما می توان طیف کاملی از نظرات را در برخورد با پرسترویکا یافت - از طرفداران پرشور و بی شکیب و کسانی که آنرا امری حیاتی می دانند تا شکاکان و عده ای که آن را نمی پسندند. ما می دانیم که دنیای خارج و از جمله کشورهای سوسیالیستی برادر نیز برخورد های متفاوتی با پرسترویکا دارند. بدیهی است که ما حق اظهار نظر انتقادی را برسمیت می شناسیم و بی گوشیم حد اکثر بهره را از انتقاد بدست بیاوریم.

حال ببینیم امروزه در حزب کمونیست اتحاد شوروی و در جامعه شوروی راجع به چه مسائلی بیش از همه بحث می شود؟ در باره اصول اساسی سوسیالیسم: در باره سمت گیری اجتماعی و در موضوع مالکیت و راجع به دموکراسی و علنیت و در باره حکومت خلق و در موضوع نقش سیاسی حزب. در باره محتوای راستین این اصول. در این باره که چگونه می توان زندگی را در عمل براساس این اصول ساخت و پرداخت بی آنکه امید و آرزو بجای واقعیت قلمداد شود و بی آنکه زندگی را به زور در قالب امیال تحقق نیافته بگجانیم. در این جا است که ما مسئله اخلاق را نه فقط در زندگی بلکه در سیاست نیز مطرح می کنیم. امروزه واژه های اخلاق و انسانگرایی مترادف است با واژه سوسیالیسم. بدون توجه به اصول و موازین اخلاقی نه می توان سرچشمه و هدف پرسترویکا را درک کرد و نه مسیر و جریان آن را.

در شوروی کسی در باره لزوم سوسیالیسم بحثی ندارد. ما سوسیالیسم را به تصادف و اتفاق انتخاب نکردیم بلکه این انتخابی آگاهانه و هدفمند بود و ما بهای گزافی در قبال آن پرداختیم. آرمانها و ارزشهای سوسیالیستی به ارکان اخلاقی تبدیل گشته اند، اجزاء استوار زندگی روزمره و اندیشه و احساس ما هستند. در بحث های کنونی در باره پرسترویکا موضوع بر سر آن است که ما جامعه سوسیالیستی را چطور می طلبیم و چطور می خواهیم آنرا از این پس هم ساخته و پرداخته کنیم.

پرسترویکا قصد ندارد که همواره با عنوان کردن چیز جدیدی که حتما باگذشته تفاوت داشته باشد نظرها را بخود جلب کند. پرسترویکا برآمده از خود زندگی است. نتیجه ضرورت های اجتماع است. منتج از این ضرورت است که در زندگی عملی بیگانگی مردم با روند تولید و تقسیم با حکومت و با کار خلاق از بین برود. موانع مصنوعی ایجاد شده بر اثر رفتارهای غیر قانونی یا غلط و برچیده شوند و معنای عمیق پدیده ها درک گردد و سیاستی در خور آن بوجود آید. در انسانها تلاشی برای زندگی فعال و پربار معنوی و استعداد آن برانگیخته شود و پرورش یابد - معنای نوسازی سوسیالیسم در همین است.

ساز و برگ تئوریک پرسترویکا ایده های آن در جامعه طی روندی پیچیده و طولانی که گاه دهها سال به درازا کشیده است و پخته و پرورده شده است و اینک با نیروی فائق وارد سیاست و زندگی می شود.

کیفیت جدیدی در تفکر

پرسترویکا در تلاش برای بیرون کشیدن کشور از رکود و ترمیم تکامل اجتماعی - اقتصادی آن شروع شد. این مسائل هنوز هم موضوع روز است. اما طی بررسی های همه جانبه درک جدید و جامع تری از موجبات اولیه پرسترویکا بدست آمد. ما تشخیص دادیم که پرسترویکا نظر به جایگاه تاریخی و اهمیت خود از محدوده حل مسائل مربوط به بهره روهیهای مادی بسی فراتر می رود. پرسترویکا آغاز مرحله ای جدید و مولود شرایط عینی در تکامل سوسیالیسم است که طی آن سوسیالیسم کیفیت نهایی می یابد.

ما زمان خود را عصر پیروزی عقل سلیم انسان و پیروزی واقع گرایی و مرحله بازنگری و ارزیابی و خود شناسی و وقف بر جایگاه همان در جهان و شناخت امکانات و وظایف مان می نامیم. تجربه های دگرگون ساز نهایی سوسیالیستی برای اولین بار امکان داد مکانیسم های عینی حفظ و تکامل زندگی اجتماعی شناخته شوند و اساس راستین و قوانین زیست اجتماعی انسانها از قوانین کاذب متمایز شوند. از برکت تجربیات گرد آمده در جهان سوسیالیسم ممکن گردید در مقوله ای که پیش از این اصولا وحدت ناپذیره بموجب ماهیتش ناسازگار می نمود و وحدت و اشتراک دیالکتیکی باز شناخته شود.

نخست این که تصورات اغلب ساده دلانه - رمانتیک از اینکه سوسیالیسم می تواند خود بخود بدون فقط بطور صمودی تکامل یابد زیرا که پیشرفته ترین نظام اجتماعی است و از بین می رود - آنهم سپیگیرانه - امروزه دیگر واضح است که تحت شرایط معینی در سوسیالیسم هم ممکن است رکود یا پس رفت وجود داشته باشد.

ثانیا در جامعه امروزی شوروی صوری از سازماندهی کاره شیوه هائی در زندگی روز مسره و مدیریت و کل زندگی اجتماع که در مراحل پیشین بکار برده می شده منسوخ شده اند. این نکته نه تنها در مورد ناقبولی های آشکار بلکه در مورد بسیاری از شیوه های کاملاً عادی هم صدق می کند. ولی عادی و بقاعده برای جامعه صنعتی عقب مانده، جامعه ای فقیر با سطح آموزشی پائین، اعتراف به این نکته بمعنای تردید در سوسیالیسم و امکانات آن نیست بلکه بمعنای درک این نکته است که سوسیالیسم بعنوان جامعه ای رشد یابنده و اخلاقی نمی تواند در قالب های خشک و منجمد وجود یابد.

ثالثاً می توان و باید از بحران پر خورده تکنوکراتی و مکانیکی با درگرونی سازی زندگی اجتماعی سخن گفت که در نتیجه آن رشد زیر بنا از صورت یک وسیله در می آید و به هدف بدل می شود و این عقیده سخت جان غیر مارکسیستی را بوجود می آورد و مسلط می کند که می شود زندگی اجتماعی و اشکال و شیوه های آن را به دلخواه تمهین کرد. رابعا ضد طبیعی بودن این عقیده آشکار شد که استحکام آنچه بنا می شود موقوف به گستردگی کار پرانگرا نه ایست که قبلاً صورت می گیسرد. سوسیالیسم بمعنای شکوفائی انسان و رونق تمدن است بر اساس تمام دست آورد های مادی و معنوی نسلهای گذشته نه ایجاد صور جدید زندگی بر ویرانه هائی در بیابان.

بر جست تین خیرخواهان بشریت انسان را به تلاش در راه کمال فرا خوانده اند. ما امروز در قالب پرستریکا این هدف و نیز این سؤال را مطرح می سازیم: چگونه می توان به این نتیجه رسید که کلیه سازمانهای اجتماعی - اقتصاد عرصه اجتماعات و علم و آموزش و پرورش در خدمت یکمال رساندن انسان و جامعه در آیند؟ آنطور که دستاورد کاره خلافت و استمداد بیشترین مزد را بیاید.

تحولی که بر اثر تجربه ها و تحلیل آنها در ادراک تمامی عمق و پیچیدگی کاری که پیش روی ما است و وظایف انجام درست و اساسی آن - اینها همه جهت سالم سازی معنوی، برای حاکم کردن انسانگرایی واقعی بسیار مهم است. انجام این کار ماهیتا بدین معنا است که سوسیالیسم یکمال بشکند و از نظر معنوی و اخلاقی به بلوغ رسد.

مشکل است و بسیار مشکل است اندیشه ها و احساس ها و شناخت ها و کشفیات و واقعیت بی پیرانه و الزامات سخت زندگی را که دفعتاً در یک مسیر جاری شده اند. هضم کرد. مشخصاً احساس می شود که ما واقعا هنوز چه کم می دانیم و چه کم می فهمیم. ولی ما در ارباب زندگی سوار شده ایم. مهمترین دستاورد معنوی پرستریکا که با درد و رنج بدست می آید دقیقاً حصول این توانائی است که خودمان را آنطور که هستیم ببینیم و واقعیت ها و رویدادها را آنطور که به راستی هستند ببینیم و به این نکته آگاه گردیم که آرمانهای والا می توانند واقعیت زندگی شوند و حتماً

نباید خیال خوشی خالی از امید تحقق یابند.

توافق ولی نه پکتواختی

مهمترین درس حقیقت اعتراف به این بود که ما در وضع پیش از بحران قرار داریم و اینکه دیگر به شیوه گذشته نمی توانیم زندگی کنیم.

حزب و جامعه بتدریج به این نتیجه رسیدند. هر چند که در گزارش سیاسی میخائیل گاباجف به کنگره بیست و هفتم حزب کمونیست اتحاد شوروی علل ساختاری دشواریهای کشور واضح شده بود و عدم تطابق مناسبات تولید و الزامات عینی رشد نیروهای مولده نشان داده می شد بسیاری از اشخاص بطور غیرزی از پذیرش این ارزیابی از اوضاع سر باز زدند.

بسیاری کسان حتی امروز هم دست از این خیال خوش بر نمی دارند که گویا تمام دشواریها تنها ناشی از آن بوده است که رهبری پیشین کشور به ضعف ابتکار عمل و نقصان فرهنگ و خسود بزرگ یعنی دچار بوده و در مقابل آفت سطحی گری و نفع پرستی مصون نبوده است. بطوری که اگر حزب تصفیه شود و اگر انضباط بیشتر گردد و روحیه رزی و سازمان پذیری حاکم تقویت یابد ما باز می توانیم بسرعت جلو برویم.

در وهله اول این طرز تفکر در ارزیابی نقادانه گذشته بسیار جالب و حتی خوش آهنگ است (مهمترین خصلت های انسانی را به میدان عمل فرا می خواند). ولی چنین برخوردی بطور عینی مانعی در راه پرستریکا شد. زیرا اگر همه چیز موقوف به اخلاق شخصی و صفات انسانها باشد دیگر لازم نیست نه در اقتصاد و نه در سیستم سیاسی چیزی را تغییر داد.

با این همه شور و شوقی که در اجتماع بچشم می خورد نسبت به انتقاد اخلاقی به زمان رکود و برخی برنامه های مربوط به تجدید نظر در توزیع سود مندی محسوس داشت. و بار دیگر محافظه کاری به بی تحرکی ذاتی تساوی طلبی ناهنجار یعنی سوسیالیسمی بر مبنای تفهیم به تساوی را به اثبات رسانید. این شور و شوق موجب شد علل ساختاری دشواریهای کنونی را عمیق تر بررسی کنیم و تفاد های عمیق سیستم اقتصادی و سیاسی را بر ملا سازیم. و نیز موجب شد در ارزیابی وضع کشور جسامت بیشتری بپنجم دهیم و مسائل را مشخصاً نام ببریم: روند های از هم پاشیدگی روابط اجتماعی و اقتصادی، بی تفاوتی روبه رشد نسبت به کاره بی رغبتی بیش از پیش، نزول مهارت و قابلیت حرفه ای، زوال فرهنگ خلقی و خالی شدن روستاها از دهقانان، بیگانگی توده ها نسبت به حکومت و نسبت به زندگی سیاسی رسمی و درگیری حقیقت علیه عوام فریبی و علیه بقایای سوسیالیسمی بر مبنای تساوی عاری از معیارها خاست و فهم و وجدان مردم را بیدار کرد.

شوخ چشی سرنوشت چنین خواست که جامعه شوروی در آغاز سالهای هشتاد به روشنی و

وضع درستی نظر مارکس را به ثبوت رساند که ممکن است مناسبات تولید در راه تکامل نیروهای مولده مانع عده‌های بوجود آورند. مطلب متضاد در وضع جدید این بود که معلوم شد پیدایش چنین وضعی در سوسیالیسم امکان پذیر است.

هنگامی که نابسامانی‌های کشورهایمان را بررسی می‌کنیم در می‌یابیم که بانی و باعث همه آنها ارضای است که عرصه را بر ابتکار عمل و مسئولیت شخصی می‌بندد. در ورای بسیاری از نهاد های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی که ما آنها را پذیرفته‌ایم مکانیسم‌ها و روندهائی عمل می‌کنند که خلایقیت و شکوفائی شخصیت و آزادی وجدان و در نتیجه زندگی معنوی را مختل می‌سازند. بجای روند تحلیل رفتن تدریجی حکومت در باصطلاح جماعت شهروندان یا "جماعت تولید کنندگان" و جماعت شهروندان در حکومت تحلیل رفت و زیر فرمانروائی ساختارهای استبدادی اداری قرار گرفت. درست بهمین علت میسر نگشت که ضامن مانعی در مقابل سوء استفاده از قدرت بوجود آید.

اصل مساوات انسانها و عدالت اجتماعی که در سوسیالیسم اصلی مقدس است و در صورت مساواتی عادی از معیاره بی‌تفاوتی نسبت به حاصل کاره تفاوت فاحش دستاورد کار و مزد و توان کار فرد و کیفیت زندگی به اجرا در آمد. و به این ترتیب به مکانیسی تبدیل گشت که مانع خلایقیت و ابتکار عمل و مهارت حرفه‌ای گردید. نگرش بحق روحیه سرمایه داری خصوصی به نحوی عوام فریبانه به سود اشخاص تن پرور و کاهل به مذمت اشخاص با روحیه ایجادگری و زحمتکشانی با جاه طلبی و جدیت سالم و کارگران مبتکر مبدل گردید. تنها این واقعیت را دست کم نگرفتند که جامعه مقوله پیچیده‌ایست که ناگزیر منافع بسیار گوناگونی وجود دارد که ضرورت به نشان پیوندی ایجاد کرد و میانشان سازگاری بوجود آورد. بخصوص به درک این مطلب توجه کنشگری می‌شد که اعمال چنین سیاستی جهت رشد و پیشرفت آتی جامعه از طریق حل تضادهای طبیعی آن به ضرورت حیاتی دارد. زیرا صرفنظر از سایر جنبه‌ها این تضاد و این موتور این نیروی محرکه پیشرفت اجتماعی تنها بواسطه وجود تنوع منافع می‌تواند بوجود آید و پدیدار شود.

لذا یگانگی جامعه سوسیالیستی چیزی کیفیتاً متفاوت با یکنواختی مکانیکی است. حتی باید گفت که درست عکس چنین یکنواختی است و با آن وحدت ناپذیر است. سوسیالیسم تنها بمعنای دگرگونسازی عمقی زندگی اجتماعی و نو سازی انقلابی آن و تغییر سراسر ساختار آن نیست. سوسیالیسم هم بلحاظ اهداف و هم از نظر ماهیت شیوه‌های تکاملی اش خیرخواه انسان است. این دلیل مهم دیگری است که موجب می‌شود قاطعانه سیاست سالهای ۳۰ و ۴۰ را رد کنیم. این سیاست موجب تجزیه جامعه گردید و باعث شد که اجزای آن در تضاد فزاینده‌ای بسا یکدیگر قرار گرفتند. ولی سوسیالیسم بمعنای توافقی جامعه است و تفاهم تمام اعضای آن است نسبت

به اساسی‌ترین و مهمترین امور در عین تنوع آرای مجاز و ضرور و زنده نسبت به مجموعه پرتنوع امور و مسائل شخص. سوسیالیسم بمعنای قوام گیری جامعه است و بمعنای داشتن قابلیت و میل به متقاعد ساختن کسانی است که اعتقاد دیگری دارند و معتلم شنیدن نظراتشان و رعایت خواسته‌های محققان است. تنها در این صورت است که جامعه بنیاد تاریخی زندگی آن واقعاً شایسته انسان خواهد شد.

وجود يك ملاک کافی است تا در سوسیالیسم تنوع آراء برقرار شود - پذیرش زیربنای سوسیالیستی. تمامی سایر ملاحظات مربوط است به عرصه عادی و طبیعی تنوع و رنگارنگی زنده که می‌تواند و باید در سوسیالیسم غنی تر و پرجنبه‌تره کامل تر و بارزتر باشد. در این جا تصادم عقاید و احساسات و منافع، اجتناب ناپذیر است. بنا بر این هنر رهبری سیاسی در آن است که اختلاف نظری در مورد مهمترین و اساسی‌ترین امور بوجود نیاید و کسی از اجتناع جدا نیافتد یا کسی خود را از اجتماع کنار نکشد.

گاه این سؤال مطرح می‌شود که آیا ما اکنون به بحران سوسیالیسم رسیده‌ایم. در واقع بهتر است از بحران رشد صحبت کنیم که ممکن است در اجتماعات - و نیز در سوسیالیسم - بوجود آید. حال که ما مرحله فعلی را در تکامل جامعه شوروی مرحله دگرگونی بنیادین می‌نامیم پس در واقع با يك بحران رشد سر و کار داریم.

بحران رشد از آنجا بوجود می‌آید که قالب‌های زندگی اجتماعی بوجود آمده در گذشته و اشکال سیاست عملی، با الزامات و وظایف تغییر یافته زمان در تضاد افتادماند. ولی وجود چنین تضادهائی هنوز بمعنای بحران نیست. هنگامی کار به بحران رشد می‌گردد که جامعه انسان به وضعیت بوجود آمده را بسوق در نیاید یا تدابیر مؤثر را در وقت خود بکار نیاندازد یا از هر دو اینها غافل بماند. درست همین جریانها در جامعه ما پیش از پرسترویکا بوجود آمده بود. حالت رکود زمینه باروری برای تکوین بحران شده بود.

یکی از مهمترین درسهای که حزب کمونیست اتحاد شوروی از دوره رکود آموخت این بود که باید در جامعه سوسیالیستی چنان شرایط اجتماعی سیاسی و معنوی بوجود آورد و پرورش داد و به کمال رسانید که مانع رکود جریانها و عمل و انفعالات شوند و باعث گردند که عناصر تن آسان و بی‌تحرك جا خوش نکنند و کسانی که فقط سودای نفع شخصی را در سر دارند خنثی شوند و عناصر سالم و مثبت حداعلی سودمندی اجتماعی را به بار آورند. اینها کسانی هستند که از این طریق تکامل اجتماعی را به راه می‌اندازند و باعث می‌شوند که ذخایر و امکانات پنهان به عرصه عمل در آیند و آنها با وسایلی که ارزشهای اخلاقی و انسانی و سوسیالیستی را تقویت می‌کنند و وقتی به عواقبی که دوره استالین برای کشور ما و سوسیالیسم داشته است می‌اندیشیم آنوقت

فقط يك توضیح برای آن می‌یابیم • نه توجیه بلکه توضیح • آنها این که : کمی دانش و تجربه ما و جذابیت پاکیزگی اخلاقی انقلاب سوسیالیستی • اندیشه سوسیالیستی که حتی علی‌رغم فجایع باز داشتگاه‌های استالین • چنین فکری را به مخفی‌ترین زاویه ذهن راه نمی‌داد که می‌توان این انقلاب را چنین بی‌حرمت کرد • آنها به این سهولت و سادگی • ولی اینک ما این تجربه و دانش‌اندوخته از آن را داریم • حال باید جسارت آن را هم داشته باشیم که به تناسب نتایج حاصل پیگیرانه عمل کنیم •

پروسترویکا یعنی احیا* لنینیسم

اندیشمندان قدیم مارکسیسم در توصیف نظام اجتماعی نین بیش از هر چیز واژه‌های خرد و رفاه و شخصیت و سعادت را بکار می‌بردند •

مارکس در بیان تولید اشتراکی ملاک‌هایی را چون سازماندهی خردبندانه داد و استد تولید با طبیعت و به راه انداختن آن با صرف‌کترین انرژی تحت شرایطی که حداعلای شایستگی و سازگاری را با طبیعت انسان داشته باشد • بکار برده است •

مارکس و انگلس مدافعان پیگیر حاکمیت اکثریت • خودگردانی خلق زحمتکش بودند و اعتقاد داشتند که حقوق خلق بعنوان حاکم و صاحب اختیار سرنوشت خود • مقدس است • مارکس هم چون ژان ژاک روسو معتقد بود خلقی که قانون بر او وضع می‌شود باید خود واضح آن باشد •

او طرفدار پیوند زنده‌ای میان دموکراسی در واحد اقتصادی و خودگردانی اداری ناحیه‌ای در چارچوب نظام جمهوری بود • لنین هم درست همین دورنما را در نظر داشت و در طرح‌های خود برای سازندگی سوسیالیسم رعایت آنها را کرد • هر مارکسیست باسوادى در ابتدای قسرن بیستم خود بخود می‌دانست که سیستم سیاسی ایجاد شده در شرایط جنگ داخلی موقتی است • بحث فقط بر سر امکانات و شرایط انتقال به دموکراسی نامحدود زحمتکشان بود •

لنین در تحلیل تجربه‌ها از دوزیره موجبات شکست استراتژی کمونیسم جنگی نام می‌برد • او از یک طرف از خود و حزب بعلمت عدم سنجیدگی • بی‌شکوهی • زیاده طلبی • آتش مزاجی و انعطاف پذیری ناکافی • بعلمت تلاش در انتقال به جامعه طیبه کمونیستی عاری از خرید و فروش • بشدت انتقاد می‌کند • اما او از طرف دیگر نقص برخورد خلق با مارکسیسم • کمبود اندیشه مستقل نارسائی تصمیم گیریهای جسورانه و جدید را مطرح می‌کند که در نتیجه آن خطاها و برآورد های غلط استراتژی اقتصادی کمونیسم جنگی تشدید شدند • لنین در سالهای آخر عمر به طمنسسه از کمونیست‌هایی یاد می‌کرد که خیال می‌کنند می‌توانند جواب تمام مسائلی را که در جریان سازندگی

* مارکس - انگلس • آثاره جلد ۲۵ • ص ۸۲۸ (آلمانی) - جلد ۲۵ • قسته ۱۱ • ص ۳۸۷ (روسی)

جامعه نین بروز می‌کنند در آثار مارکس بیابند •

لنین در آخرین آثار خود جهات احتمالی برای تعمیق و تدقیق برنامه سازندگی سوسیالیسم در روسیه را طرح ریزی کرده است • مسئله بهره بر سر آن بود که شکاف عمیقی که میان اخلاقیات طبقاتی و اخلاقیات عام انسانی • میان ضروریات پیشرفت حتی الفدور سرح روسیه • کل بشریت به ست کمونیسم و منافع روز زحمتکشان وجود دارد از بین برود • لنین در کنکره دهم حزب کمونیست روسیه (بلشویک ها) گفت که برای رسیدن به آینده کمونیستی اول باید شکم کارگران و دهقانهای را که می‌خواهند و می‌توانند کار کنند سیر کرد • او در آخرین آثارش یسار آور بهائی می‌شود که بشر باید در قبال ترقی بپردازد • یاد آور می‌شود که والاترین ارزش نه بهره • نه انقلاب بلکه زندگی انسان است •

تغییر برداشت ها از سوسیالیسم که در این آثار صحبت از آن می‌رفت عبارت بسود از شکل گیری درست تر و کاملتر ماهیت انسانگراییانه مارکسیسم در برنامه های دگرگونسازی جامعه • لنین این نکته را یاد آور می‌شد که پیشرفتی که به رفاه بیشتر زحمتکشان • به افزایش علاقتندی آنها به کار و تولید خلاقانه نیايجاد • در واقع پیشرفت نیست • در برداشت جدید از سوسیالیسم ایجاد مشوق برای کار بعنوان لازمه تعیین کننده جهت حفظ زندگی • اهمیت درجه اول یافت • لنین نوشت " جلب و جذب مردم به کار مسئله بسیار مهم و دشوار سوسیالیسم است " • او در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ قاطعانه علیه " ویرانگری " انقلابی • بر ضد تشویقی که در گذشته از کار برد زور می‌شد • علیه تلاشی که برای ترویج صور کمونیستی زندگی و کار بکمک دستگاه اعمال فشار از بالا می‌شد • موضع گرفت •

لنین توضیح می‌داد که جوهر فلسفی خطاهای استراتژی کمونیسم جنگی عبارت بود از مطلق سازی جنگ تضادها • به این موجب دیالکتیک وحدت درونی تضاد از نظر دور ماند • اعمال زور به درجه مطلق گرائید • عدم تداوم و تداوم از هم گسسته شد • بهمین موجب بسیاری از عوامل پیشرفت در نظر گرفته نشد • امکان همزیستی خصلت های متنوع اجتماعی و تاثیر مشترك سود مند آنها دست کم گرفته شد •

یک ویژگی استراتژی جدید رشد سوسیالیسم که لنین در آخرین آثار خود شرح می‌دهد عبارت از این بود که وحدت متضاد نو و کهنه را جهت تکامل کشور بکار اندازد • آنچه معمولاً با عنوان " نه " خوانده می‌شود در ماهیت فلسفه اجتماعی خود همان درس تلفیق آگاهانه و سازنده • تضاد ها است • لنین اولین مارکسیست قرن بیستم بود که در یافت که در واقع مکانیسم های پیشرفت • انتقال از جامعه کهن به نوه بسی غامض تر از آن است که سوسیالیست های قرن نوزدهم

* لنین • مجریه آثار جلد ۲۵ • ص ۳۰۵ (روسی) - جلد ۲۳ • ص ۴۲۵ (آلمانی)

می‌پنداشتند .

شناخت این مقوله که برای پیشبرد امر نهی باید راههای دیگر جست که بر اعمال زور متکی نباشند ، که به نابودی اساس و زمینه زندگی و به احیاء تضاد های متقابل با یکدیگر نجانمانند ، موجب تنکین سیاست داخلی و خارجی کاملاً جدیدی شد ، به ارزیابی تازه ای از وضعی کسه در جنبش بین المللی کارگری شکل گرفته بود . به برداشت جدیدی از سوسیالیسم انجامید .

این معنا در عرصه سیاست خارجی در اندیشه همزستی مسالمت آمیزه در همزستی صلح آبر سوسیالیسم و سرمایه داری منعکس گردید .

قطعه نامه کنگره سوم کمیتون در سال ۱۹۲۱ مبنی بر تشکیل "جبهه واحد" کارگران دو جریان - کمونیستها و سوسیال دموکراتها - که در اصل امکان مذاکره با رهبران انترناسیونال دوم را بجا می‌داشت عنصر مهمی از "نپ سیاست خارجی" بود .

اندیشه گذار از "جنگ داخلی" به "صلح داخلی" در سیاست داخلی تاثیر گسترده سیاسی داشت . گسترش چشم گیر پایگاه اجتماعی حکومت جدید را موجب شد ، نوعی سیاست تفاهم ملی بشمار می‌آمد . اینک وظیفه این بود که قوانین انقلابی شرایط فوق العاده را لغو کنند و ملاکهای متعارف حکومت قانون را بکار گیرند .

اندیشه رقابت اقتصادی ، پس راندن اقتصادی تولید خصوصی توسط بخش سوسیالیستی اساس سیاست اقتصادی قرار گرفت . لنین به این نتیجه رسید که در تعدادی از موارد شرکت های تعاونی در زیربنای سوسیالیستی برتری خواهند داشت .

تصویر سوسیالیستی که در آخرین آثار لنین متبلور می‌شود سرشار از رنگهای زندگی است . در این تصویر اثری هم از زنگار یکنواختی و تکیه مفرط بر سازمان و تشکیلات نمی‌یابیم .

لنن اقتصاد جدید را پیش خود چون یک سلسله سازش های اساسی استراتژیکی مجسم می‌کرد ، بعنوان اشتراك مساعی علی و تلیف منافع شخصی ، گروهی و اجتماعی ، پیوند اقتصاد برنامه ای و بازار ، شیوه های مدیریت مرکزی اداری همراه با شیوه های اقتصادی مدیریت تولید و پیوند مالکیت اجتماعی با صور گوناگون فعالیت تولیدی توسط گروهها و خانواده ها و استفاده از وسایل تولید ملی شده مثلا زمین .

البته مهالغه آمیز است اگر بگوئیم که لنن توانسته است تمام اصول درک جدید از سوسیالیسم را تدوین کند . تغییر نظرات او در باره اهداف و معنای تاریخی اکثر تازه شروع شده بود . مرگ مانع شد که او اولین تجربه های دگرگون سازی کمونیستی زندگی اجتماعی را بیشتر بررسی کند . اما در عین حال بحق می‌توان گفت که در آخرین آثار لنن به بهره در آنها که ما بطور خلاصه "وصیت نامه" سیاسی" او می‌نامیم ، تمام جهات اساسی گذار به درک مدرن سوسیالیسم طرح ریزی شده و از این

نظریسی از زمان خود پیش بوده است .

نتایج اقتصادی و اجتماعی طرح دوم لنن برای سازندگی سوسیالیسم تأییدی بر این است که این طرح در اساس تکمیل بوده است ، از دیدگاه پیشرفت اقتصادی ، خود گرانی اجتماعی و وضعیت معنوی اجتماع ، کشاورزی و صنعت سریع تر از هر زمان دیگر در روسیه رشد یافت . در کشوری اغراق طوفانی از خلافت فرهنگی و هنری در گرفت . اخلاقیات زندگی روز مره و صور سنتی مناسبات انسانی که بین مردم موسوم بود و طی سالهای جنگ داخلی متزلزل شده بود ، بساز سرعت احیاء گردید .

گذار از سیاست اقتصادی جدید ، از استراتژی لننی ایجاد تدریجی و پراستخفاف زمینه های زندگی نهی به خط مشی استالینی سازندگی جبری کمونیسم در اتحاد شوروی سال ۱۹۲۹ معلول هیچ بحرانی نبود . این تغییر سیاست بهیچ روی زائیده فشار رشد درونی اقتصاد که در شرایط "نپ" بوجود آمده باشد ، نبود . و نیز بهیچ وجه استراتژی و احکام حزب را که در آغاز سالهای بیست تحت رهبری لنن تدوین یافته بود ادامه نمی‌داد .

منافع میلیونها مردم زحمتکش ، الزامات رشد و تکامل کشور و نهایتاً منافع سوسیالیسم و جنبش بین المللی کارگری در بسیاری جهات فدای جاه طلبی و انگیزه های سیاسی استالین و اطرافیان نزدیک او گردید .

تازه ما پس از آن که حجاب های قدیم را از جلو اندیشه مان کنار زدیم ، در شرایط علنی و دموکراسی می‌بینیم که استالین با چه جامعیت و اساسیتی لننیسم را تغییر داده است . و این شناخت جدید حاصل کار آگاهانه ایست که پرسترویکا بخاطر بهروزی خلق ، سوسیالیسم ، انجام داده است ، تبیین توجه وافر به گذشته و توجیه وجود پرسترویکا در همین است . این کار تاریخی با پرده برداری از وضع موجود و اوضاع گذشته شروع شد ، تفکر شهروندانه ، احساس آگاهانه مسئولیت و نیروی سیستم علمی مارکسیسم - لننیسم را احیاء کرد .

خط مشی جدیدی که استالین در پلنوم آوریل کمیته مرکزی و کمیسیون بازرسی مرکزی ح . ک . ا . ش (ب) در سال ۱۹۲۹ در سخنرانی خود تحت عنوان "انحراف به راست در ح . ک . ا . ش (ب)" پیشنهاد کرد ماهیتاً به نسخ استراتژی لننی ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی انجا میهد ، در اصول اساسی و ارزشهای تئوری سوسیالیسم لنن تجدید نظر اساسی بعمل آمد .

روح و هدفگیری و سمت گیری سیاسی حزب تغییر کرد . استالین به بجای سیاست تحکیم ارزش اصولی کار در زندگی که لنن خواستار آن شده بود ، مشوق سیاست یکنواخت سازی و محیار زدایی در حزب و اجتماع گردید ، او نسبت به هر کس که خوب کار می‌کرد نفرت و بدبینی سیاسی بر سر می‌انگخت . استالین نظریه مارکسیست - لننیستی دموکراسی را تغییر داد . از طریق دستکاری

در مفهوم طبقه و همزمان با آن با ساختن نظریه صور "عالی تر" و "دانی تر" مالکیت اجتماعی و زمینه تئوریک سیاست محدود سازی حقوق سیاسی دهقانان را بوجود آورد. تحت این شرایط دیگر هیچ ضرورتی برای گذار تدریجی به دموکراسی بلاواسطه وسیع زحمتکشان و برای خودگردانی مردم و برای ایجاد حکومت قانون باقی نماند.

استالین بجای سیاست لنینی گذار به صلح شهروندان و کشور و حزب را در هیچ و سرچ سیاست جبر و اختناق انداخت. او با پیش کشیدن نظر تروتسکی مبنی بر این که با تحکیم اساس سوسیالیسم مبارزه طبقاتی تشدید می شود در واقع فرمان نابودی جسمی بقایای طبقات قدیم را صادر کرد. استالین اندیشه هتاهنگ سازی منافع و تلفیق آگاهانه اعداد را رد می کرد. موضوع وحدت آنها اصلا از آموزش دیالکتیک حذف شد. استالین مارکسیسم را به تئوری مبارزه آهستگی ناپذیر طبقات و تضاد منافع آنها تفسیر می کرد.

به این ترتیب استالین در همان سال ۱۹۲۹ "زمینه فلسفی" سیاست سرکوب و اختناق یا انتحار ملی را بوجود آورد. اعمال زور و ایجاد ترس و وحشت رایج شد. بجای طرح لنینی تجمع دواطلبانه تعاونی که قرار بود از پائین رشد کند و بجای پیوند کار آزادانه دهقانان با صنایع سوسیالیستی دولتی و سیاست "ترویج" کالخور و ساوخورز پیاده شد. سیاست لنینی اتحاد طبقه کارگر با دهقانان زحمتکش و بخصوص با دهقانان میانه حال به سیاست مبارزه بی امان پرولتاریا و فقیرترین دهقانان علیه دهقانان خرده پا و از جمله دهقانان میانه حال تبدیل شد. و بالاخره استالین طلب کرد که در سیاست کمینترن بجای اندیشه لنینی سازش محتاطانه و نزدیکی با سوسیال دموکراسی اینک "مبارزه با عناصر دست راستی را در احزاب کمونیستی شدت بخشند" و "مبارزات طبقاتی جدیدی" را اعلام کرد که بدون آنها "پهروزی بر سوسیال دموکراتها غیر قابل تصور" است.

استالین نه تنها عملا در دستاورد های تئوریک لنینیسم تجدید نظر کرد بلکه مارکسیسم را از محتوای انسانگرایانه خالی کرد. مفهوم انسانی دگرگون سازی سوسیالیستی زیرساخت و وسایل اجرای آن زیرساخت اشتراکی کردن مطلق بخاطر اشتراکی کردن و زیرساخت مرکزیست قدر قدرت رفت. به این علت است که پرسترویکا به لنینیسم احیا شده راستین نیازمند است. برای ما لازم است که آثار لنین را از نو و در اصالت خود و بدون تفسیرهای کاذبی که بعداً از آنها شده بخوانیم. لنین در تکامل و در پویندگی اندیشه عظیمش و لنین بعنوان یابوری زنده در تحلیل مسائل امروزی ما.

* استالین، آثاره جلد ۱۲، ص ۲۳ - ۲۸ (روسی) - جلد ۱۲، ص ۳۵ - ۳۱ (آلمانی)
 ** همانجا، ص ۱۷ - ۱۶ (روسی) - ص ۱۵ - ۱۴ (آلمانی)

سوسیالیسم بمعنای شناخت است

سوسیالیسم در آغاز يك نظریه بزرگ اجتماعی بود. سپس بطور اجتناب ناپذیر مرحله آزمون این نظریه در عمل شروع شد. اما سوسیالیسم فقط عمل نیست. بعنوان جامعه‌ای که هدفمند و بر اساس علمی ساخته می شود روند کسب معرفت نیز هست. بیوزنه شناخت قوانین طرز کار و تکامل آن.

گذار از نگرش آماری به سوسیالیسم به نگرش علمی آن که ما فعلا طی می کنیم و هنوز هم بطور کامل تحلیل نشده است، یکی از علل دشواریهای بسیاری است که ما فعلا در زمینه ایدئولوژیکی با آنها روبرو هستیم. واضح است که چهره سوسیالیسم واقعا موجود گاه آنچنان غاری از مسئله نیست که چهره سوسیالیسم در تخیل، زیرا که در این جا تصور سوسیالیسم متاثر از محدودیتهایی که زندگی بوجود می آورد نیست. برای پیش بردن برداشت جدید از سوسیالیسم مشکلات بسیاری را باید از میان برداشت. این طرز تفکر جدید اجتماعی ماه نوس نیست، زیرا به فراوان دارد و در حالی که بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی ما به فرمول های مشخص بی چون و چرایی که یکبار برای همیشه معین شده اند، عادت دارند.

برای همه ما، چه دانشمند و چه کارگر حزبی پذیرش این حقیقت دشوار است که سوسیالیسم خلافت توده ها، امر توده ها، روندی تکاملی است. ولی چاره دیگری نیست، نه تنها برای انجام وظایف امروز بلکه - و بخصوص - اگر بخواهیم سوسیالیسم را به عرصه رقابت بیاوریم و اگر بخواهیم آن را چنان ساخته و پرداخته کنیم که به حد اعلای بارآوری اجتماعی برسد و به منابع درونی عظیم و نیروهای محرکه برای تکامل خود دست یابد.

یکی از نشانه های خصلت نمای سوسیالیسم نو شده تحولی است که در روابط حزب و روشنفکران بوجود آمده است. می توان گفت که در اتحاد شوروی ائتلاف رهبری سیاسی و روشنفکران نتیجه ی پلنوم آوریل ۱۹۸۵ کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. و اولین پهروزی آن بود. این پیوند کمک مؤثری در حمایت ایدئولوژیکی و اخلاقی از دگرگون سازی دموکراتیک حساب می آید.

اتفاقی و غیر منتظره نبود که در تمام کشورهای سوسیالیستی بهترین نمایندگان روشنفکران ملی در ستادهای انقلاب های پرولتاری همکاری می کردند.

چه وقت و تحت کدام شرایط و به تقصیر چه کسی بعضی شرافتمندان برشکته از سوسیالیسم به سمت نور خرد تغییر شکل یافت و به غروری پست و توخالی و به بی اعتنائی به استعدادها و ظرفیت های صاحب عقیده، بهر مدد گشت؟ ما امروز می کوشیم جواب این پرسش های دشوار را بیابیم. بخصوص بدان جهت که خود را از بازگشت به وضعیت روشنفکر ستیزی حفظ کنیم.

در مرحلهٔ امروزی دگرگونی در تکامل سوسیالیسم، در تکامل کل تمدن بشر به وضوح بی سابقه چشم می خورد که چه خطرناک و چه غیر طبیعی است که منافع تکامل سوسیالیسم را در ضدیت با منافع روشنفکران قرار دهند.

بدون آزادی معنوی، بدون احترام به کاوش روشنفکرانه نمی توان ارزشهای گذشته را نگاهداری کرد و بازنگری تاریخی دانش پژوهانه ناممکن می شود. هر تلاشی که بمنظور محدود سازی آزادی خلافت و اظهار عقاید متفاوت و کاوش روشنفکرانه بعمل آید نهایتا امکانات رشد و تکامل را محدود می سازد و منجر به کور کردن چشمه ابتکار و شیوع بی رغبتی و بی تفاوتی و دروغ می شود.

برنامه نوسازی و پرسترویکا و دیموکراتیزه کردن، مسائل فرهنگ سیاسی و فرهنگ عمومی و مسائل سطح آگاهی روشنفکرانه اجتماع را مطرح می سازد. بدون ایجاد و پرورش صفاتی چون احساس شخصیت و استقلال فکر و احساس مسئولیت در تفکر، در گفتار و کردار و فعالیت شهروندانه بدون وجدان و درستکاری و امانت و تحمل عقیده غیر و انسانگرایی، ابتکاره استعداد های خلاق و علو اخلاقی و سوسیالیسمی ارزشمند و کامل غیر ممکن است. و نه تنها این؛ امروزه وجود چنین صفاتی یکی از مهم ترین عوامل تکامل و پیشرفت شمرده می شود و برعکس فقدان آن عامل باز دارنده و عامل تقویت محافظه کاری است.

حال ببینیم امروز در مسیر پرسترویکا دشوارترین و خطرناک ترین مسئله چیست؟ من بخصوص توجه را به دو نکته جلب می کنم.

اولا عناصر افراطی. تاریخ بکرات ثابت کرده است که اینها در شرایط پیچیده و در نقاط عطف تاریخ تکامل خلق ها با چه سهولتی بهم می گروند. باز تاریخ نشان داده است که بعضی عناصر افراطی با چه سهولتی می توانند دیگران را به خدمت بگیرند. هر چند پرسترویکا بموجب شرایط موجود کشور بخصوص بمعنای مبارزه با هر نوع پدیده، محافظه کارانه است اما پخش گفتارهای شور انگیزه افراط گرایی چپ روانه و شتاب زدی ضرر کثرتی نخواهد داشت.

زمره دیگری از دشواریها و خطراتی که پیش روی ما هستند و باید به آنها اشاره کرد عبارت است از انتظار معجزه داشتن و منتظر یک عمل خیرنمشتن. این یاور ساده دلانه که کافی است کلمه پرسترویکا را بر زبان بیاوری، و دست را سه بار بهم بکشی و چند دزد و بورکرات را تارومار و بقیه کارها بخودی خور فیصله بیاید. اینکه از یک حاشی از آن بالا، مثلا از مسکو یا جای دیگر ریش سفید خیرخواهی می آید و تمام مسائل را حل می کند.

برای ما عمل و باز هم عمل لازم است. پرسترویکا و سوسیالیسم تنها به عمل سنجیده پیشروند در سالهای اخیر دستاورد های بسیاری حاصل شده است. در کشور فضای معنوی تازه ای برچسود آمده است. مردم شخصیت اجتماعی جدیدی احساس می کنند. افق گسترده ای در آگاهی اجتماعی

پدیدار شده است که تاکنون بی سابقه بوده است. افزایش محسوس ساختمان مسکن، مؤسسات اجتماعی و فرهنگی حاصل شده است. روند های سالم سازی در اقتصاد و عرصه مالی شروع شده اند. اندیشه نهن سیاسی و اقدامات عملی متناسب با آن در سیاست خارجی، دگرگون سازی اساسی و باز سازی سیستم سیاسی و حزب.

در عین حال باید مسائلی را هم که در روابط بین المللی از قدیم ماند ماند حل کرد. مسابقه تسلیحاتی که باین امید به ما تحمیل شد تا مگر اقتصاد ما از نفس بیافتد و در ضمن سوسیالیسم را در جهان بعنوان "تهدید" نظامی قلمداد کنند. درگیریهای منطقه ای و جانمختن مناسبات خصمانه. حل تمام این مشکلات بمعنای پیشرفت بسوی ایدآل های عمومی بشری و در نتیجه ایدآلهای سوسیالیستی است. تمام این ها موجب می شود که قدرت و توان سوسیالیسم به حد اعلا در سمت هدف های سازنده بکار افتد و به این ترتیب اقیهای جدیدی در مسیر پیشرفت گشوده شود.

اینها منابع و علل اولیه و هدف گیریهای اجتماعی پرسترویکا بودند. پیوند گسست ناپذیر مقولات داخلی و بین المللی بوضوح خاصی در پرسترویکا متجلی می شود. درست بهمین دلیل پرسترویکا کالای صادراتی نیست و الگو برداری مکانیکی خلاف خصلت آن است. پرسترویکا بمعنای بذل حد اکثر توجه به مسائل و وظایف مشخص است و به شرایط و اوضاع مشخص، به هدفها و اولیتهای بر اساس تجربیات جمعی و بر مبنای مسئولیت حزب و حکومت بهره در برابر خلق خود. ما به صحت راهی که در پیش گرفته ایم اعتقاد داریم. ما با اعتماد بنفس به نیروی خود متکی هستیم. ما می دانیم که کارمان بر مبنای زندگی است و بهمت آرمانها و ارزشهای پیش رویم که ساخته و پرداخته تمدن بشر است و سوسیالیسم در خود گرد آورده است و یعنی ما در جهت آرمانهای آزادی و بهروری انسان زحمتکش پیش می رویم.

صلح و انقلاب

در عصر سلاحهای هسته‌ای



د با لکتیکا مبارزه بخاطر صلح و مبارزه در راه پیشرفت اجتماعی در پایان قرن بیستم موضوع يك سمپوزیم بین المللی بود که توسط کمیسیون تئوری و مسائل جهانی تحریر شده - در پراگ برگزار شد - تران تان ، رئیس بخش انستیتوی هو - شی - مین جنبش کمیته مرکزی حزب کمونیست ویتنام ، عبد الرزاق الصافی ، عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق ، ا . م . امراخو ، معاون صدر حزب کمونیست ایرلند ، م . زوتنگا ، رئیس بخش آموزش سیاسی جبهه سنده پیوستی آزادی ملی نیکاراگوئه و پروفیسور کترواد ولسف (حزب کمونیست اتحاد شوروی) سخنرانی هائی بعنوان ورود به مطلب ایراد کردند . شرکت کنندگان در بحث عبارت بودند از : محمد ماگدی کمال (حزب کمونیست مصر) ، علی مالکی (حزب سوسیالیستی پیشگام الجزایر) ، یوگ برک شتاین (حزب کمونیست آروانتین) ، آنتونیو گرانیا (حزب کمونیست برزیل) ، ک . گانف (حزب کمونیست بلغارستان) اول ویزهانی (حزب کمونیست شیلی) ، مولوی سانو (حزب کمونیست دومینیکن) ، جیمس باروس (حزب کمونیست السالوادور) ، ز . زورزوبیلین (حزب کمونیست یونان) ، ر . بانگالی (حزب کمونیست هند وراس) ، اونی کریشنان (حزب کمونیست هندوستان) ، س . سود پمان (حزب کمونیست اندونزی) ، علی عاشور (حزب کمونیست اسرائیل) ، کری فان هونسن (حزب کمونیست کانادا) ، خوزه آنزالا (حزب کمونیست کلمبیا) ، ک . کوپاتوفسکی (حزب کمونیست آلمان) ، ف . گامبوآ (حزب پیشگام خلق کومستاریکا) ، آ . د پازیز روشیز (حزب کمونیست کوبا) ، سام موته تی (حزب کمونیست لسوتو) ، رفیق شحمون (حزب کمونیست لبنان) ، مصطفی آژاوشی (حزب ترقی و سوسیالیسم مراکش) ، خوزه لاوا (حزب کمونیست فیلیپین) ، علی احمد طهیب (حزب کمونیست سودان) ، ن . مزالا (حزب کمونیست آفریقای جنوبی) ، ف . هاولیچک (حزب کمونیست چکسلواکی) ، علی اهلری (حزب کمونیست ترکیه) د ونگ ن . کو (حزب کمونیست ویتنام) ، و . ک . پوانیدس (حزب ترقی خلق زیمبابوئه)

گ . وادولاسف در سخنرانی مقدّماتی خود اظهار داشت که مسئله رابطه مبارزه بخاطر صلح و مبارزه طبقاتی در راه پیشرفت اجتماعی ، مقوله منافع عام بشری و منافع طبقاتی ، مسئله شگفت - انگیزی است که از پاره ای جهات معماگونه بنظر می رسد . در وهله اول بنظر نمی رسد که مسئله تئوریک پیچیده ای باشد . زیرا کدام مارکسیست و کمونیستی است که مخالف مبارزه برای صلح ، مبارزه بخاطر پیشرفت اجتماعی ، جامعه ای آزاد از بهره کشی باشد ، کیست که با تلفیق این دو مخالفت کند ؟ چنین بنظر می آید که در اینجا موضوعی برای بحث نباشد . اما با وجود این ، جلسات بحث و سمپوزیم ها بطور دائم تشکیل می شوند و مباحثات تند و پر حرارت درباره این موضوع همچنان ادامه دارند . و همیشه اندکی نارضایتی باقی می ماند ، برخی از جنبه ها با هم در پرتو ابهام پوشیده است ، واقعاً چیست که در طرحهای استراتژیکی گذشته کهنه شده است و اینک در تلفیق مبارزه برای اهداف عام بشری و مبارزه بخاطر منافع طبقاتی به کدام جنبه ها باید توجه بیشتری کرد ؟ این مسئله از پاره ای جهات به معما شبیه است ، " رازی " است . شاید علت در آن باشد که این مسئله تنها سطح ، فقط نوک کوه یخ ، تنها اشاره مختصری به مجموعه مسائل جدیدی است که در رابطه با تغییرات عظیمی که در دهه های اخیر در جهان صورت گرفته ، مطرح است . شاید صحیح تر باشد که ما در مباحثات خود را به ارائه راه حل برای مسائلی که در دستور قرار دارند محدود نسازیم بلکه سلسله مسائلی را هم مشخص کنیم که از بررسی پیگیرانه آن جواب جامع تئوریکی بدست آید که مارکسیست ها باید به واقعیت جدید اجتماعی بدهند ، جوابی که بتواند اساسی تر از گذشته روشن سازد که " اندیشه سیاسی جدید " واقعاً به چه معنا است .

تزه های پیشین و واقعیت های امروزی

امروزه از چه روی حل مسئله رابطه مبارزه بخاطر صلح و مبارزه طبقاتی چنین دشوار شده است ؟ گ . کوپاتوفسکی کوشید در سخنان خود به این سئوال پاسخ دهد . او گفت که در دهه های اخیر چنان وضعیت اساساً جدیدی در دنیا بوجود آمده است که اصلاحاتی را در تزه های علمی پیشین ضروری می سازد . حال ببینیم محتوای اصلی این تزه ها چه بود ؟ کارل مارکس و فریدریش انگلس در اسناد اتحادیه کمونیستها و بین الملل اول اعلام داشتند که علل بروز جنگها در خود نظام بورژوازی ، در سرکوب طبقاتی و بهره کشی طبقاتی نهفته است . لذا آنها نتیجه گرفتند که پایان دادن به خطر و امکان بروز جنگ تنها هنگامی میسر است که مناسبات سرمایه داری که بوجود آورنده جنگها است برچیده شود . یعنی : از طریق مبارزه طبقاتی انقلابی به سمت صلح . جنبش کارگری آغاز قرن بیستم نیز به رهبری لنین در تبعیت از روح همین سنت ، استراتژی مبارزه خود را مشخص ساخت . لنین راه اصلی نجات بشریت از جنگ را در تبدیل جنگ امپریالیستی به جنگ داخلی می دانست . یعنی باز : از طریق انقلاب به سمت صلح (در دهه های بعد نیز موضع کمونیستها در این مسئله در خطوط عمده همین بود . اما امروز نظر به اینکه سلاحها چنان قدرت مخربی دارند که یک درگیری مسلحانه جهانی به نابودی تمدن بشری می انجامد ، دیگر نمی توان مثل گذشته رفتار کرد . اگر امروز جنگ جهانی درگیر دیگر کسی باقی

نی ماند که آنرا به جنگ داخلی به جنگ انقلابی تبدیل کند؛ نه فاتحی می ماند و نه مغلوبی. این بدان معنا است که چنان استراتژی مبارزه انقلابی ای لازم است که بطور زنده با وظیفه جلوگیری مطلق از امکان بروز درگیری جهانی پیوند داشته باشد.

طرح مسئله باین شکل مجادله ای در بحث بوجود آورد، مسائل تازه غیرمنتظره ای را پیش آورد. چطور باید مسئله ای را که در خطوط کلی در اینجا مطرح شد، حل کرد؟ تزه های جدیدی را که باید اعلام کرد که آمد؟ آیا باید شعار "از طریق انقلاب بسمت صلح" پیشین را برگرداند و شعار "از طریق صلح بسمت انقلاب" را در جای آن نشانند؟ در مطبوعات مارکسیستی امروز گاه به این عقیده برمی خوریم: "نخست" باید تمام نیروهای مترقی جهان را بسیج کنیم تا بقای بشر و صلح پایدار تامین شود ("بدون صلح هیچ چیز ارزش ندارد") و آنوقت بعد از این می توان نیروها را در مبارزه طبقاتی، علیه استثمار و سرکوب متمرکز کرد.

اما تاکنیک صحیح تر شاید این باشد که مبارزه در هر دو جهت یعنی برای صلح و رها نسی اجتماعی همزمان صورت گیرد؟ این نظر نیز اغلب در بحث ها از سوی مارکسیست ها ابراز میشود و آنهم بانها "مختلف. در حالیکه کسانی پیشنهاد می کنند به وظیفه اول اهمیت بیشتری داده شود (آنها "اولویت" صلح را متذکر می شوند) دیگران وظیفه دوم را مهتر می دانند ("چطور میتوان از اولویت صلح حرف زد وقتی که گرسنگی، فقر، عقب ماندگی، بیهوشی وجود دارد؟") باز کسانی دیگر معتقد هستند که باید هر دو مسئله را به یکسان اهمیت داد ("هر دو به یک اندازه مهم هستند").

این فرمول بندی های وظایف نظریه و انواع راه حل های احتمالی، زمینه بحث را در سمپوزیم تشکیل می داد.

هیچیک از شرکت کنندگان در سمپوزیم برخلاف جلسات بحث دیگر از این قیبل عقیده ای یعنی بر اینکه تامین صلح و حفظ بقای بشر باید بر مبارزه طبقاتی مقدم باشد و اصولاً "لازمه حتمی" آن است، ابراز نکرد. تران تان گفت نیروهای انقلابی نمی توانند فعالیت خود را به کار صلح محدود کنند، نباید "خود را فدا کنند و دست از اهداف طبقاتی خود بکشند". م. مورخو قاطعانه مخالف این بود که "پیشگام انقلابی بخاطر صلح مبارزه خود را محدود سازد". او. کرشنسان می گفت که نباید اجازه داد که مبارزه طبقاتی و جنبش رها فی بخش ملی "فعال تعطیل شود". برگ شتاین و باربوس تاکید بر این داشتند که مبارزه طبقاتی پدیده ای عینی است نتیجه عمل تضاد های اجتماعی واقعاً موجود است. وضعیت انقلابی آزاد از میل و اراده احزاب سیاسی و سازمان ها نزع می گیرد. لذا خیال پردازی عیبی است اگر کسی خواسته باشد که مبارزه طبقاتی را متوقف سازد. بمبارت دیگر مبارزه طبقاتی را نمی شود مسکوت گذاشت. همه با این عقیده موافق بودند. اما عقاید متفاوت و اختلاف سلیقه وقتی بروز کرد که شرکت کنندگان در سمپوزیم به بررسی های خسود ادامه دادند.

مبارزه طبقاتی را نمی توان مسکوت گذاشت، اما...

شک نیست که مبارزه طبقاتی پدیده ای عینی است و کسی نمی تواند آنرا "تعطیل کند". در عین حال مبارزه در راه صلح نیز معلول وضعیت عینی جهان است و آنرا هم مثل مبارزه طبقاتی نمی تواند متوقف ساخت. از اینجا مسئله نسبتاً پیچیده ای بوجود آمد: چه رابطه ای میان این دو روند عینی "تعطیل ناپذیر" موجود است و نتایج و عواقب آن در استراتژی کمونیست ها و

متحدانشان چیست؟ جوابهایی که برای این مسئله ارائه می شد متفاوت بود.

م. ماگدی بی آنکه نظر تأیید آمیزی ابراز کند گفت که بخشی از شرکت کنندگان در بحث اهمیت بیشتری به بهم پیوستگی سراسری جهان و منافع عام بشری می دهند و بخش دیگر برعکس مبارزه طبقاتی و مبارزه رها فی بخش ملی را مهم می شمارند. و در واقع هم چنین تفاوتی از سخنان شرکت کنندگان در سمپوزیم تشخیص داده می شد.

ملاس. سود پمان می گفت که ضمن بررسی برخی از انتشارات در بحث رابطه "صلح و انقلاب" چنین بنظر می رسد که اجرای عملی اندیشه نوین سیاسی بمعنای محدود کردن فعالیت انقلابی است زیرا در اینجا تاکید بر لزوم اولویت مبارزه طبقاتی نیست. این عقیده را بسیاری از شرکت کنندگان اظهار می داشتند.

ملا برگ شتاین به انتقاد این تر عنوان شده در بحث برخاست که نیروهای انقلابی بایست "مبارزه را در کشور خود طوری پیش ببرند که بر اثر آن درگیری هسته ای در عرصه جهان بوجود نیاید". بنظر او یک چنین برخوردی با مسئله به محدودیت و تضعیف بی جهت مبارزه طبقاتی می انجامد، باعث می شود که انقلابیون تسلیم زورگویی اتمی امپریالیسم شوند و فعالیت خود را متوقف سازند.

تران تان از عقایدی که در نشریات این زمان ابراز می شود مبنی بر اینکه درگیریهای اجتماعی در هر یک از کشورها به تشنج های بین المللی می انجامند و در عصر سلاحهای هسته ای ممکن است به فاجعه ای جهانی مبدل گردند، انتقاد کرد. به عقیده او چنین نظری در برخورد با تجربیات تاریخی - هر چند این تجربیات از نظر زمانی هنوز محدود هستند - نغی می شود. از انفجار اولین بمب اتمی توسط ایالات متحده در هیروشیما چهل سال می گذرد و کابوس هسته ای با فشاری فزاینده بر وجدان و خرد بشریت سنگینی می کند، اما در نقشه سیاسی جهان بلاوقته تغییراتسی صورت گرفته است و این روند همچنان ادامه دارد. سوسیالیسم که ابتدا در یک کشور به پیروزی رسید بصورت یک نظام جهانی درآمده است، صدها مستعمره سابق در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین استقلال سیاسی خود را گرفتند و جنبش صلح قوت می گیرد. همین مبارزه انقلابی رها فی بخش عیناً نیروهای ارتجاع و امپریالیسم را به عقب نشینی مجبور می سازد. ولی بعضی از نویسندگان در این مبارزه روندی می بینند که ممکن است تشنج بین المللی را تشدید کند و تأثیری منفی بر اوضاع سیاسی جهان بگذارد.

هر چند میان تضاد اساسی زمان ما، تضاد میان جنگ و صلح، و تضاد اساسی طبقاتی در هر یک از کشورها رابطه متقابلی وجود دارد اما این تضادها به عرصه های متفاوتی تعلق دارند و بطریق متفاوت حل می شوند. کار خطرناکی است اگر خواسته باشیم امور بین المللی را با وساطت سامان دهیم که در حال تضاد های طبقاتی سازش ناپذیر در این یا آن کشور بکار می روند، در عین حال درست نیست که حل و فصل صلح آمیز تضاد های روابط بین المللی را یگانه راه ممکن حل مسائل سیاسی داخلی کشورها بدانیم.

آ. دیاز - روئیز گفت که انقلاب کوبا و نیکاراگوئه، خط مشی قاطعانه دفاع از آن در برابر یک تجاوز امپریالیستی در عین اعمال سیاست انعطاف پذیر بین المللی متضمن خطری برای صلح جهانی نیست. برعکس این سیاست ها از مداخله نظامی مستقیم آمریکا و بروز برخوردی با عواقب غیر قابل پیش بینی در منطقه ممانعت کردند. برخورد محکم آنگولا و کوبا در درگیری با جمهوری آفریقای جنوبی و شکستهایی که به نیروهای رژیم نژاد پرست وارد شد، پره توری را پشت میز مذاکره نشانند. در عین حال در سمپوزیم باین نکته اشاره شده که گاهی هم اوضاعی پیش آمده است که نیروهای

انقلابی مجبور شده اند نظر به خطر درگیری هسته ای ماهیت مبارزه خود را تغییر دهند . اما بحث برسر تفسیر این یا آن وضع مشخص نیست، بعقیده که وادالاف امروزه دیگر درست نیست که عرصه "خارجی" (بین المللی) و عرصه "داخلی" (ملی) را اصولا متفاوت و مستقل از یکدیگر در نظر آوریم. در شرایط امروز عامل "بین المللی" در رابطه با عامل ملی فقط پيسك "عامل خارجی" نیست که تنها بعضی اصلاحات غیرمهم در مسائل "ملی" را موجب شود، یک زمینه خارجی نیست، بلکه علاوه بر آن واقعه ای است که برکل عرصه ملی تاثیر می گذارد. هر یک از کشورها و مناطق بصورت اجزاء ثابت جهان سراسر پیوند امروز درمی آیند و آنها را تنها بعنوان عناصر جامعه جهانی شکل گیرنده می توان در نظر گرفت. عامل بین المللی که واقعا زمانی عرصه ویژه مستقلا بشمار می آید، امروزه در اساس و پایه و تضاد های ملی جای دارد، همراه آنها حرکت می کند و تکامل می یابد. بنابراین چنان عناصر جدید مهمی از هم پیوند عمومی مثل خطر نابودی هسته ای یا رویداد فاجعه ای در محیط زیست، تاثیر همواره شدیدتری بر استراتژی مبارزه اجتماعی در هر کشور می گذارد.

معنای تز "اولویت مناقع عمومی بشری" از اینجا حاصل می شود. اگر پیش از این وظایف مربوط به تحولات داخلی مقدم و سیاست خارجی ادامه منطقی آن (هر چند هم که در شکلی دیگر) بود اما اینک این دو وجه یک مقوله واحد دیالکتیکی جا عوض می کنند. رابطه متقابل جدیدی بوجود می آید. نیروهای مترقی باید امروزه مبارزه طبقاتی را در کشور خود همواره با توجه به وضعیت سیاسی بین المللی نیز پیش ببرند. لذا بحث مطلقا برسر این نیست که این مبارزه را "متوقف" سازند بلکه باید آن را در اشکالی سازمان دهند که با وضعیت جدید ملی و بین المللی سازگار باشد. بحث برسر روشهای جدید، سرعتی دیگر، برسر اهداف کوتاه مدت و میان مدت عمل انقلابی است، مسئله در اشکال جدید کما متقابل بین المللی نیروهای انقلابی است که پیشرفت در نوسازی اجتماعی را برای تمام خلقها ممکن می سازد طوری که در عین حال از راندن جهان به پرتهگانه ناپودی هسته ای اجتناب شود.

بنابراین همانطور که گ. کویا توفسکی تاکید کرد امروزه از انقلابیون بویژه خواسته می شود هنگامیکه اشکال مبارزه مسلحانه را در کشور خود یا کمک نظامی را به تحوولی بنیادی در کشورها ی دیگر مشخص می کنند، تمام اطراف و جوانب امر را بدقت بسنجند و با احساس مسئولیت تمام عمل کنند. باید مبارزه طبقاتی را در عصر هسته ای چنان پیش برد که به درگیری مسلحانه میان کشورها و بویژه میان کشورهای که نظام اجتماعی متفاوتی دارند بوجود نیاید؛ زیرا یک درگیری محلی ممکن است به یک درگیری منطقه ای یا حتی به یک درگیری جهانی گسترش یابد.

همانطور که م. ماگدی اظهار داشت لزوم اصلاح استراتژی های گذشته مبارزه طبقاتی و جنگ آزاد بیخشی ملی تنها از تلاش بخاطر پرهیز از خطر بروز جنگ هسته ای نیست بلکه بخصوص از آن جهت هم هست که یک جو صلح آمیز بین المللی پیشرفت تمام خلقها را در راه نوسازی اجتماعی تسهیل می کند. لذا باید پیشرفت اجتماعی را در صورتی پیش برد که مانی صلح محکم تر شود. محتوای جدید سیاست ما که از روند کنونی منتج می شود عینا همین است. متأسفانه عده ای از کسانی که بخاطر آزادی مبارزه می کنند این نکته را درک نمی کنند. مثلاً در مصر اعقاب ناصرجنگ را تنها وسیله آزادی سازی سرزمینهای عربی که در اشغال اسرائیل است می دانند. آنها راههای صلح آمیز را مردود می دانند و با تشکیل کنفرانس بین المللی خاور نزدیک مخالفت می ورزند. ظاهر این استراتژی انقلابی است ولی در اصل طرحی است که نوید موفقیتی در خود ندارد و براندیشه کهنه سیاسی متکی است.

آ. ایلیری هم در سخنان خود وارد بحث پیوند ارگانیک وظایف عام بشری با مبارزه ملی شد. او تاکید کرد که مسئله جهانی "بودن یا نبودن؟" یک مسئله اختصاصا بین المللی نیست که در چارچوب جنبش جهانی صلح قابل حل باشد. هر یک از گردانهای انقلابی موظفند این مسئله را در کشور خود در راس استراتژی طبقاتی قرار دهند. آیا نیروهای انقلابی واقعا می توانند بسنه انقلاب برسند اگر که نقش تعیین کننده عواملی را نادیده بگیرند که کره زمین را به یک زرادخانه اتمی واحد تبدیل می کنند؟ آیا مسائل جهانی و بخصوص خطر جنگ جهانی تاثیر تعیین کننده را بر شرایط بالندگی روند انقلابی به تناسب شرایط ویژه هر کشور و هر منطقه، نمی گذارند؟ امروزه مبارزه طبقاتی با منافع جهانی (فراطبقاتی، عام بشری) و هر وظیفه ملی با وظایف بین المللی سخت پیوند گرفته است.

شرکت کنندگان در سمپوزیم در جریان منطقی بحث در کار تحلیل گامی به جلو برداشتند: چگونه می توان با توجه به برداشت صحیح از رابطه متقابل میان جنبه های بین المللی و ملی، میان عوامل "خارجی" و عوامل "داخلی" محتوای آن تغییرات مشخصی را بیان کرد که واقعیت های جدید از طریق آنها به استراتژی انقلابی تاثیر می گذارند؟

استراتژی نیازمند اصلاح است

طرفداران نظریه "دو عرصه متفاوت" طی تحلیل مسائل انقلابی کنونی و راه حل های آنها تکیه اصلی را بر تغییرات در زمینه درگیری طبقاتی گذاشتند. بنا بر عقیده آ. گرانیا اندیشه بقای بشریت مسئله "که برکه: سرمایه داری یا سوسیالیسم؟" را بهیچوجه به پشت صحنه نمی راند. م. آزاتوئی، م. سودیمان، و ا. م. اومورخو طرفدار این عقیده بودند. رفیق اخیرالذکر تاکید کرد که ایجاد نظام عادلانه جهانی موکول به برچیدن بهره کشی امپریالیستی از خلقها و سرانجام از میان برداشتن امپریالیسم است و اینکه نقش اصلی در این کار کما فی السابق از آن طبقه کارگر است.

وضع فعلی مجموعه تضادها ایجاد می کند کسانیکه موافق با پیوند دیالکتیکی مبارزه برای صلح و مبارزه بخاطر رهائی ملی و اجتماعی هستند مشخص تر و دقیق تر راجع به آن فکر کنند. او و وزیرانی می گفت که کمونیست ها نباید بورژوازی را دستگاهی یک شکل ببینند بلکه باید آنها را در تضادهای درونی شان درک کنند که امروزه باشد و حدتی بیش از پیش بروز می کنند. امروزه بخشهایی از بورژوازی عواقب میلیتاریسم و سیاست تسلیحاتی را بلاواسطه احساس می کند. بنابراین باید در مبارزه بخاطر صلح آتش را روی مرتجع ترین و قلدترین نیروها متمرکز کرد که مجتمع های صنعتی-نظامی نماینده آنها هستند. می توان گفت که امروزه تضاد میان سرمایه و کار در تضاد عام تری میان نیروهای صلح و خرد و نیروهای جنگ و میلیتاریسم پدیدار می شود. موضوع پیشرفت اجتماعی بسیط تر شده است. در عرصه بین المللی شرایط ایجاد ائتلافی میان جنبش دموکراتیک جدید و جنبش صلح، طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری رشد یافته، نیروهای که بخاطر آزادی ملی مبارزه می کنند و خلقهای کشورهای سوسیالیستی بوجود آمده است.

بسیاری از شرکت کنندگان در بحث از فکر تشکیل بلوک بعزاتب وسیع تری از نیروهای مترقی حمایت کردند و اظهار نظرهای بیشتری در این جهت کردند. او. کریشتان عقیده داشت که قشرهایی از بورژوازی و حتی بورژوازی انحصاری نیز می توانند در این بلوک شرکت کنند. نیروهای واقع اندیش که از خلع سلاح و تبدیل صنایع تسلیحاتی به صنایع غیرنظامی طرفداری می کنند.

خ. لا و اظهار داشت که جلوگیری از عملیات تجارزگرانه چنان اهمیت فوق العادای یافته است که کمونیست ها حق ندارند دست رد به سینه کسانی بزنند که حاضرند از مبارزه بخاطر بقای بشریت حمایت کنند حتی نمایندگان سیاست شوروی ستیزی و کمونیسم ستیزی نیز نباید طرد شوند. طبیعی است که در جنبش جهانی کمونیستی نسبت به کمونیسم ستیزی و شوروی ستیزی حساسیت وجود دارد ولی باید بخاطر صلح براین احساسات غلبه کرد. بعقیده او دوره شعارهای فرقه گرانانه از نوع "آن که با ما نیست دشمن ما است" سپری شده است. امروزه حتی دیگر شعار "جامعتر آنکه دشمن ما نیست با ما است" هم بکار نمی آید. باید همراهی با نیروهای را هم آموخت که در برخی مسائل (هرچند هم که اساسی باشند مثلا در مسئله آرمانهای اجتماعی و سیاسی) مخالف ما هستند ولی فعلا نه علیه خطر هسته ای به میدان می آیند.

م. زونیکا گزارشی از تجربیات سیاست ائتلافی انعطاف پذیر در جریان انقلاب ساند نیستی ارائه داشت. او می گفت که در نیکاراگوئه برای ابراز همبستگی وسیع ترین نیروهای آمریکای لاتین اهمیت بسیار قائل بودند. از احزاب کمونیستی و رفرمیستی گرفته تا طرفداران حفاظت محیط زیست، روحانیون، دموکراتهای مسیحی، نمایندگان اقلیت های ملی و نیز جنبش زنان. ر. شمعون این اندیشه را به بیان تئوریک درآورد. باید تمام نیروهای را مجتمع کرد که منافعشان با منافع مجتمع های صنعتی - نظامی تضاد دارد و از جمله نیروهای را هم که می خواهند نظام سرمایه داری را حفظ کنند.

"دموکراسی صلح" - اندیشه ای جدید

عقیده ای که در تعدادی از گفتارها منعکس می شد مبنی براینکه تجمع وسیع ترین نیروهای ضد ملیتاریستی برای جنبش صلح ویژه ای که در کنار مبارزه انقلابی طبقاتی وجود داشته باشد لازم نیست بلکه برای مبارزه ای که امروزه در آن وظایف مربوط به حفظ بقای بشر و وظایف ایجابی تحولات انقلابی اجتماعی بهم درمی آمیزند، لازم است، توجه شدید شرکت کنندگان در سمپوزیم را بخود جلب کرد. در بحثها تاکید می شد که پنحوی بارز و شاخص می بینیم که بسیاری از احزاب کمونیستی در جریان دستیابی به استراتژی درخور زمان تلاش دارند عرصه ها و هدفهای از مبارزه را ببابند که در آنها ضروریات تامین صلح و نوسازی سیاسی و اقتصادی در پیوندی زنده و در مجموعه واحدی از مطالبات منعکس شود. این وحدت با وضوح تمام در مبارزه علیه ملیتاریسم که هم موجب افزایش خطر جنگ در جهان و هم بدتر شدن شرایط کار و زندگی و محدودیت آزادی های سیاسی زحمتکشان می شود، تجلی می یابد. مثلا در این زمینه کمونیستهای بلژیک طرح "اقتصاد صلح"، کمونیست های اطریش برنامه ای تحت عنوان "بلوک تحولات"، کمونیست های جمهوری فدرال آلمان ایده "ائتلاف صلح و خرد"، "مشارکت در امنیت" و کمونیست های اسپانیا این وظیفه را تعیین کردند که "نیروهای چپ را براساس صلح و پیشرفت اجتماعی متحد سازند".

در بحث هایی که بین کمونیست ها در جریان است اغلب این عقیده ابراز می شود که باپسند مرحله ویژه ای از مبارزه بخاطر نوسازی اجتماع را بطور همه جانبه طرح ریزی کرد - مرحله "دموکراسی صلح"، مرحله "دموکراسی ضد امپریالیستی" که در آن تحولات دموکراتیک و تبدیل اقتصاد اسلحه سازی به تولید غیرنظامی بطور زنده بهم درآمیزند. این، هم يك وظیفه دموکراتیک عام است که می تواند مورد پشتیبانی نیروهای سیاسی وسیع از جمله نیروهای رفرمیستی و بورژواهای لیبرال قرار گیرد و هم وظیفه ای انقلابی است زیرا محتوای اصلی این مرحله مبارت از این است که

محافظه کارترین محافظ ملیتاریستی بورژوازی از مواضع قدرت سیاسی و اقتصادی رانده شوند. اگر این وظیفه ضاعف (دموکراتیک عام و انقلابی) با موفقیت انجام گیرد آتوقت امکانات بسیاری دموکراتیزه کردن بیشتر ساختارهای اجتماعی و سپس پیشروی بسوی جامعه عاری از بهره کشی بوجود می آید.

ز. زورزویولیس اظهار داشت که چنین دورنمایی در واقع تخیلی نیست. تجربیات حزب کمونیست یونان چنین امری را تاحدی تأکید می کنند. فعالیت کمونیست های یونان در امر صلح بهیچوجه مانع مبارزه آنها برای تحولات اجتماعی نمی شود بلکه شرایط مناسبی برای رشد و توسعه آن و نیز برای حفظ صلح بوجود می آورد. در اینجا بحث برسر آن نیست که شعارهای خاصی مطرح شوند یا تظاهرات صلح دوستانه بی رنگی برگزار شوند بلکه مسئله برسر مبارزه بخاطر تغییرات در محتوا، سمتگیری و اولویت های سیاست اقتصادی و اجتماعی کشور است.

ف. هاولیچک عقیده داشت که می توان چنین روندی را اینطور تصور کرد که از طریق مبارزه برای صلح، علیه ملیتاریسم بخشی از مسائل طبقاتی حل می شوند. نیروهای مترقی می توانند در جریان این مبارزه سرنوشت خلقها را بدست گیرند. سپس در جریان مرحله بعدی مبارزه طبقاتی سایر وظایف پیشرفت اجتماعی هم آسانتر حل می شوند. در این کار تجربیات بلشویک ها سودمند می افتد که در سالهای انقلاب اول روسیه می گفتند: ما باید دولت آشغال را جمع کنیم اما فقط يك گاری داریم. حال چه کنیم؟ اول بساط تزاری و حکومتش را جمع می کنیم و دور می ریزیم و بعد وقتیکه جمهوری شد نوبت تل آشغال دیگر، بورژوازی، می رسد. ما هم می توانیم این روش را در آخر قرن بیستم در مبارزه بخاطر صلح و ترقی بیکم بگیریم.

گ. وادالاسف هرچند با این عقیده موافق بود که باید در راستای روند تکاملی انقلاب "مراحل" جدید ویژه ای را قائل شد ولی مقایسه با وضع ۱۹۰۵ را درست نمی دانست. او گفت که کاملاً خلاف اندیشه نوین است که مولفین خود را (هرچند هم که موقتاً باشند) "آشغال" بنامیم، چیزی که امروز "مورد استفاده است" ولی فردا "دوربختی" می شود. در شرایط کنونی می توان تصور کرد که در جریان فعالیت برای دگرگونسازی اجتماع حتی آن دسته از مولفینی که اختلاف عقیده قابل ملاحظه ای باهم دارند، آنگاه که اوضاع و نیز خود آنها تغییر کردند، سرانجام به راههای متفاوتی نروند، بلکه بهم نزدیک شوند. و تضاد های موجود بین مولفین با گوتین سیاسی فیصله نیابند بلکه از راههای دموکراسی و بر موازین پلورالیسم حل و فصل شوند.

گ. کوبا توفسکی در خاتمه این مطلب اظهار داشت در این استراتژی يك شاخص مهم احزاب کمونیستی امروزی تجلی می شود: درحالیکه این احزاب بعنوان احزاب صلح عمل می کنند در عین حال (هرچند متفاوت با گذشته) احزاب انقلاب و مبارزه طبقاتی می مانند.

درباره تقلیل صلاح و رشد و توسعه

ر. شمعون این ترکی را به بیانی مشخص تر درآورد. تحقق بخشیدن به يك آلترناتیف جامع دموکراتیک که تاکید آن برحل مسائل مبارزه ضد امپریالیستی باشد - وظایف مبارزه نیروهای ترقی اجتماعی در جهان را می توان امروز در کلی ترین شکل با این صورت عنوان کرد. بدیهی است که این ایده باید به تناسب ویژگی های هرکشور و منطقه مشخص شود. قبلا در این باره کسسه کمونیستهای کشورهای صنعتی پیشرفته سرمایه داری چطور باید این مسئله را حل کنند صحبت شد. در مورد کشورهای رشد یابنده بوضوح دیده می شود که چگونه بودجه های نظامی کشورهای

امپریالیستی و نیاز فزاینده آنها به " مواد خام استراتژیک " نظام بهره کشی بی حد و حصری را بوجود آورده است. حفظ و تقویت این نظام مورد علاقه مجتمعات صنعتی - نظامی فراطبیعی است. لذا مبارزه خلقها در کشورهای آزاد شده برای صلح و صلح ملیتاریسم در همین حال مبارزه علیه نظام بهره کشی بی حد و حصر امپریالیستی امروزی و برای نظام اقتصادی منصفانه بین المللی جدید نیز هست.

ع. رزاق گفت اگر بخواهیم این مبارزه به موفقیت به انجامد لازم است که در سطح ملی (هم در کشورهای رشد یافته و هم رشد یابنده) دولت‌های تشکیل شوند که بتوانند رهبری این مبارزه را بدست بگیرند. در کشورهای صنعتی مسئله ایجاد ارگان‌های قدرت دموکراتیک مطرح است که بتوانند فعالانه در اقتصاد وارد شوند، نفوذ قدرت انحصارهای چند ملیتی را محدود سازند، حصارهای اجحاف گرانه گمرکی را بچینند، قیمت‌ها را بروالی اصلاح کنند که حجم واردات بالا رود و غیره. برعکس در کشورهای آزاد شده مسئله آن است که دولت‌های تشکیل شود که بتوانند خلق (و از جمله نیروهای از بورژوازی ملی) را به مبارزه بسیج کنند و کشورهای امپریالیستی و سازمان‌های بین المللی را زیر فشار بگیرند تا نظام اقتصاد بین المللی جدیدی برقرار گردد. تا زمانیکه چنین تحولات مثبتی درونی در اکثر کشورهای رشد یابنده صورت نگرفته است صلح تا مین نگاشته است. مثلا اگر در عراق رژیم دموکراتیک حکومت داشت آنوقت محافل حاکم نمی توانستند جنگ تجاوزگرانه ای را علیه ایران برآوردند. ما همواره مصرانه می خواستیم که بلا درنگ با این جنگ پایان داده شود و از این طریق در همین حال خواستار اکثریت‌یافتن دموکراتیک بودیم - سیاسی که ما همچنان ادامه می دهیم - که به خلق عراق امکان دهد آزادانه خواسته های خود را اعلام کند، در عرصه ملی راه ترقی اجتماعی را پیماید و در عرصه بین المللی به تحکیم صلح کمک نماید.

م. ماگدی نیز به تأکید این نظر پرداخت که وظایف " داخلی " و " بین المللی "، مسائلی " عام بشری " و " طبقاتی " دو مقوله جدا از یکدیگر نیست بلکه به یک عرصه تعلق دارند و در قالب استراتژی توصیف شده برهم منطبق اند. او گفت که دفاع از صلح در کشورهای رشد یابنده به معنای مبارزه علیه وابستگی، نظامی کردن اقتصاد و استقرار پایگاههای نظامی و سلاحهای اتمی در محدوده این کشورها است. قیام خلق عرب فلسطین در سرزمینهای اشغال شده نمونه بارز جنگ رهایی بخش است و در همین حال کمک به صلح و حل این درگیری طولانی منطقه ایست.

بربنای این ستمگری سیاسی که " صلح " و " انقلاب " را مجموعه واحدی تلقی می کنند، در کشورهای رشد یابنده، در استراتژی مبارزه اجتماعی، مبارزه طبقاتی در آمریکا لاتین، ملاحظات جدیدی پیش می آید. در این باره آ. آرزالا، او. ویزانی، و آ. دیاز روئیس سخن گفتند. آنها باین مطلب اشاره کردند که تنها سلاحهای اتمی موجود بیت بشر را به مخاطره نمی اندازد بلکه بهره کشی نواستعماری خلقها ممکن است به چنان انفجار اجتماعی به انجامد که شدت آن بسا انفجار هسته ای قابل قیاس باشد. بنابراین در آمریکا لاتین لازم است که وظایف حفظ بقای بشریت با وظایف مبارزه اجتماعی، مبارزه طبقاتی و از بین بردن واقعی عقب ماندگی کشورهای " جهان سوم " پیوند باز هم تنگ تری بیابد تا در کشورهای سرمایه داری پیشرفته. رسیدن به رشد و توسعه از طریق کاهش تسلیحات و نظام اقتصاد بین المللی جدید - این یک خط مشی عمومی است برای استراتژی نیروهای انقلابی در منطقه.

توان های انقلابی سوسیالیسم

خ. آرزالا ضمن بحث این سؤال را مطرح کرد که کشورهای سوسیالیستی در حل مسئله عام

رابطه منافع عمومی بشری و منافع طبقاتی، رابطه میان صلح، دموکراسی و انقلاب چه نقشی ایفا می کنند. نیروهای صلح (از جمله کشورهای سوسیالیستی) مدت زمان درازی نتوانستند موفقیت‌های مهمی در راه تحکیم صلح بدست آورند زیرا تزه های قبل از شروع عصر اتم راهنمای آنها بوده بشریت همواره به پرتگاه جنگ نزدیک می شد. اما تجربیات سالهای اخیر و اولین موفقیت‌های کاهش تسلیحات هسته ای نشان داد که براساس اندیشه سیاسی نوین راه موثرتری یافت شده است تا بر دشواریهایی که سابقا چاره ناپذیر می نمودند، غلبه شود.

ر. شمشون علت ناگامی‌های گذشته را در این می دانست که در تئوری مارکسیستی - بیه جامعه‌یت و بهم پیوستگی جهان توجه کمی شده است. اما از این مطلب نباید چنین نتیجه گرفت که بهم پیوستگی جهان بهر گشمتگی پایان می دهد، زیرا بموجب قانون دیالکتیکی وحدت و جنگ اضداد، نقش عمده را مبارزه بازی می کند. گ. وادالا سوف تأکید کرد که در واقع امروزه منطق و درونمای تکامل فرماسیون‌های اجتماعی را تنها بدین نحو می توان فهمید که قوانین تاثیرگذاری آنها را بر یکدیگر در جهان از این نقطه نظر بررسی نمود که جهان مجموعه واحدی است که از چندین فرماسیون تشکیل یافته است؛ زیرا از این وضع مسائل جدیدی برای دو فرماسیون متضاد بوجود آمده است (حفظ بقای بشر، حفاظت محیط زیست، اکتشاف کیهان و اقیانوس ها و غیره) که حل آنها فعالیت هماهنگ و مشترکی را ایجاب می کند. بدیهی است که در این حال کشمکش پایان نمی یابد. و مسئله هم برسر این نیست که تعیین کنیم که وحدت اولویت دارد یا مبارزه. مسئله در پاسخ باین سؤال است که باچه کسی وحدت ممکن است و صلح چه کس باید مبارزه کرد. اما این پاسخ را نمی شود از یک قانون کلی دیالکتیکی استخراج کرد بلکه این کار مستلزم تحلیل شخصی بر موازین جامعه شناسی است.

مهم آنست که در نظر گرفته شود که تئوری مبارزه در جهانی بهم پیوسته بطور عمده با برنامه مبارزه در جهانی تجزیه، عمدتاً تفاوت دارد. بعنوان نمونه خطر جنگ را در نظر بگیریم. بنا بر یک باور جزئی جان سخت هنگامیکه سرمایه داری از میان رفت می توان میلیتاریسم را نابود ساخت و صلحی واقعا پایدار بوجود آورد. ولی امروز وظیفه این نیست که تمام نیرو را در درجه اول برای از بین بردن سرمایه داری متمرکز کنیم بلکه اینک مسئله آن است که مشترکاً با سرمایه داری زهرتگاه نابودی هسته ای دور شویم و با هم به تفاهم برسیم که چطور می توان این کار را کرد. و این وظیفه باید مشترکاً بدست تمام انسانها، خواه در سوسیالیسم یا سرمایه داری، خواه در کشورهای رشد یافته یا رشد یابنده زندگی کنند، انجام گیرد.

س. سودیمان پرسید آیا این خطر وجود ندارد که در نتیجه شیوه برخورد جدید استعداد های انقلابی کشورهای سوسیالیستی تضعیف شود؟ دانشمند شوروی جواب داد که اندیشه نوین در رابطه با استراتژی سوسیالیسم موضعگیری انقلابی را نفی نمی کند بلکه خود مشروط به آن است، اما بشکل ویژه ای. براساس اصول و موازین اندیشه نوین هم مناسبات بین المللی و هم اوضاع اجتماعی و سیاسی داخلی کشورهای سوسیالیستی دگرگون می شوند. استراتژی دگرگونسازی در اتحاد شوروی دقیقاً تلاشی است جهت پیوند دادن مسائل حفظ بقای بشریت و مسائل توسازی انقلابی جامعه تا سوسیالیسمی بوجود آید که برای تمام مردم جهان جذابیت داشته باشد. خالی از اغراق می توان گفت که امروزه خط جبهه روبروشی سیاسی نه تنها میان فرماسیون های اجتماعی کشیده شده است بلکه از درون این دو نیز می گذرد: میان نیروهای میلیتاریستی، محافظه کار و رکود و نیروهای صلح دوست، دموکرات و انقلابی، میان نیروهای از خود بیگانگی و مدافعان آزادی انسانها در تمام جهان.

گ. فان هوتن با این جمله ملاحظات پایانی خود را آغاز کرد. او گفت که نقطه نظرها بیان گردیدند، تفاوت اندیشه ها روشن شد. اینک باید در جنبه های مختلف این مقوله که در تئوری کنونی پیشرفت اجتماعی نقشی کلیدی دارد، عمیقاً تأمل کرد.

ف. گاموا گفت، اینکه در سمپوزیم عقاید متفاوتی بیان شد کاملاً طبیعی و حتی اجتناب ناپذیر است. اندیشه نوین سیاسی عرصه ایست که در پهنه آن ایده های جدید و هنوز نامانوس به هم برخورد می کنند. همانطور که در بحث ها دیده شد در اینجا میان مارکسیست ها نیز بحث های داغی در جریان است زیرا بسیاری از اندیشه ها هنوز در مرحله بررسی هستند. حدت بحث درباره دو نظر عنوان شده از آنجا ناشی است که هر یک از طرفین در نظر طرف دیگر این خطرا می بیند که مبادا این نظر به توجیه منطقی توصیه های غلط عقلی بیانجامد. کسانی هستند - از جمله کسانی که خود را کمونیست هم می نامند - که عقیده دارند نباید در نظرات خیابانی سنگ پرتاب کرد زیرا که این کار ممکن است به جنگ جهانی منجر شود. اینها ترجیح می دهند که دست روی دست بگذارند. باز کسان دیگری می گویند درگیری جنگ هسته ای ربطی به فعالیت های مبارزانه ندارد بنابراین می توان مبارزه را ادامه داد بی آنکه توجهی به خطر جنگ و واقعیت های جدید عصر هسته ای معطوف داشت. اما چنین برداشتی به انعطاف ناپذیری جزئی تئوری انقلابی می انجامد و در نتیجه نمی تواند به مسائلی که از واقعیت های عصر هسته ای منتج می شود پاسخ گوید. بنظر می رسد که جوابهای مشخص را باید میان این دو موضع افراطی جستجو کرد. امید است که انتقاد های وارد شده از سوی مدافعان دو نظر مطرح شده در سمپوزیم به نظرات طرف مقابل و استدلال هایی که جهت اثبات مواضع ارائه گردید کمک کند تا نقاط قوت و ضعف عقاید مطرح شده روشن گردد. و از این طریق به جستجوی "جوابهای دقیق"، توضیح اساسی - سر محتوای استراتژی انقلابی متناسب با زمان کمک شود.

سمپوزیم نیز با چنین نگرشی به آینده پایان یافت. شرکت کنندگان به مسائلی اشاره کردند که هنوز باید بررسی شوند. در سخنان چندین نفر از شرکت کنندگان تأکید بر این بود که "اندیشه نوین سیاسی" بمعنای ساده اندیشه "اولویت ضایع فام بشری، تأمین بقای بشریت" نیست که بواسطه آن تئوری سابق تکامل اجتماعی تکمیل شده باشد. اندیشه سیاسی نوین آغاز دگرگون سازی کل تئوری تکامل اجتماعی طبق واقعیت های پایان قرن بیستم است. و این اندیشه در صورت تکامل یافته خود تنها می تواند نتیجه این دگرگون سازی باشد.

شرکت کنندگان در سمپوزیم تحت عنوان "واقعیت های جدید" در درجه اول از پیدایش جهان بهم پیوسته، از بسیاری جهات واحد (و در عین حال متضاد) نام بردند. دقیقاً همین روند اساسی بقیه دگرگونی ها شده است و از آن مسائل علمی بزرگی برای مارکسیست ها بوجود آمده است. باین ترتیب امروزه مطالعه قوانین اشتراک عمل فراماسیونها و مکانیسم و تکامل آن در جهانی جامع و واحد اهمیتی فزاینده می یابد.

این وضعیت جدید در تاریخ جهان تغییرات و تبدیلات چندی در قانونمندیهای تکامل فراماسیونها و اجتماعی بوجود می آورد: فراماسیونها و مابقی سرمایه داری تجربیات اجتماعی و وسائل فنی سرمایه داری و سوسیالیسم را می گیرند و شکل جدیدی در تکامل خود بوجود می آورند که از راههای تکاملی سنتی تاریخی ما هیتا متفاوت است؛ سرمایه داری چاره ای ندارد مگر به درسهای تاریخی چندی که سوسیالیسم می دهد توجه کند؛ در سوسیالیسم باید اجباراً به این یا

آن شکل جنبه های مختلف تکامل نظام سرمایه داری منعکس شود. بمبارت دیگر فراماسیون های اجتماعی مختلف در جهان امروز را در "صورتاب" آنها، بدون توجه به روابط متقابلشان نمیتوان بد رستی فهمید.

جهت رشد و تکامل جهان جامع و واحد را نمی توان بعنوان مجموعه ای از قانونمندیهات تلقی کرد. مهم آن است که جهانی را درک کنیم که جامع چندین فراماسیون است، به مفهوم واژهای چون تمدن خوب بیاندیشیم و رابطه میان "آنچه به کل تمدن مربوط است" و جنبه های "ویسژ" فراماسیونها را در تکامل امروزی بشریت تبیین کنیم. این مفاهیم تاکنون در قالب ماتریالیسم تاریخی کلاسیک وجود نداشته است، اما ماتریالیسم تاریخی بدون آنها (و نیز سایر مفاهیمی که با آنها در ارتباطند) دیگر از نظر علمی بقدر کافی کارآمد نخواهد بود، دیگر الزامات مبارزه برای نوسازی اجتماع را جوابگو نخواهد بود.

نتیجه آنکه مسائل پراهمیت نظری و عقلی بوجود می آیند که پاسخ به آنها شجاعت و در عین حال برخوردی بدقت سنجیده و با احساس مسئولیت طلب می کند. در این زمینه تجد طلبی شتاب زده و تجدید نظر سهل انگارانه در آنچه تاکنون بود همانقدر بی مورد است که جزم گراشی تنگ نظرانه که جرات قدم گذاشتن به عرصه جدید را ندارد.

کمسیون تئوری عمومی و مسائل جهانی قصد دارد بحث درباره مسائل مطرح شده در سمپوزیم را ادامه دهد.

تنظیم گزارش از: گرگوری گسین

اعلام موجودیت حکومت فلسطین

نعیم اشهب

عضو فتر سیاسی حزب کمونیست فلسطین

اجلاس شورای ملی فلسطین در ماه نوامبر ۱۹۸۸ در الجزیره نوزدهمین اجلاس در تاریخ سازمان آزادیبخش فلسطین بود. از این میان چهار اجلاس اهمیتی ویژه دارند؛ هر یک از آنها شاخص آغاز مرحله کفیتا جدیدی در مسیر تکاملی سازمان آزادیبخش هستند.

در پنجمین اجلاس (فوریه ۱۹۶۹) گردانهای جدیدی از مقاومت فلسطین در "ساف" پذیرفته شدند. باین ترتیب سازمان از تشکله ای نیمه رسمی که بنا بر تصمیم اولین جلسه مشورتی نمایندگان عالیرتبه کشورهای عربی در اسکندریه بوجود آمده بود به جبهه میهنی وسیعی بدل گشت.

* "ساف" در سال ۱۹۶۴ تأسیس شد. (تحریریه)

دوازدهمین اجلاس شورای ملی فلسطین (ژوئن ۱۹۷۴) که مسئله حاکمیت ملی فلسطینی‌ها را در سرزمینهای آزاد شده از اشغال اسرائیل، در دستور جلسه قرار داد نشان دهنده گذار "ساف" به خط مشی واقع بینانه‌ای بود که زمینه تمام موفقیت‌های سیاسی بعدی را فراهم آورد. هجدهمین اجلاس (آوریل ۱۹۸۷) که بعنوان اجلاس برقراری مجدد وحدت ملی نام گرفت، ماهیت واقع گرایانه سیاست سازمان را تعمیق کرد و توصیه‌هایی را جهت تشکیل کنفرانس بین‌المللی حل مسئله خاور نزدیک بررسی و تصویب نمود.

وبالا غره باید از "اجلاس الانتفاضة" نام برد. این اجلاس به جهاتی نقطه اوج تمام لحظه‌های مثبت پیشین در تکامل جنبش بود و برای اولین بار در تاریخ مقاومت فلسطین سیاست "ساف" را بر حقوق ملل منطبق ساخت - امری که تا آن زمان فقط در نظرات کمیونیست‌های فلسطین منعکس بود. حقوق ملل و مشروعیت، سلاح‌های خلق ما در مبارزه بخاطر آزادی و استقلال ملی شد. این اجلاس يك "انتفاضة" در اندیشه سیاسی فلسطینی‌ها بود.

رویدادهای مهمی زمینه این تصمیم را فراهم آورد. مهتر از همه قیام توده‌ای در سرزمینهای اشغالی بود که در زمان تشکیل اجلاس تقریباً یکسال به دوام داشت. همچنین جو جدید بین‌المللی، با مشخصاتی چون کاهش تشنج در جهان، پیشرفت در راه تشنج زدایی و نسیب برداشتن اولین قدم‌های عملی در مسیر کاهش سلاح‌های اتمی و حل درگیری‌های ناحیه‌ای با مسائل صلح آمیز، تاثیر خود را داشت. تصمیم رهبری کشور اردن مبنی بر فسخ پیوند‌های اداری امان با سرزمینهای اشغالی نقش ویژه‌ای داشت.*

قیام خلقی که در دسامبر ۱۹۸۷ آغاز شد نتیجه مبارزه بیست ساله خلق ما علیه اشغالگری اسرائیل است. این قیام بحالت شرکت اقشار وسیع اجتماعی، تداوم و ماهیت عمیقاً دموکراتیک آن و نیز تنوع صور سازماندهی، در افکار عمومی جهان احساس همدلی و همبستگی وسیعی را بین فلسطینی‌ها بوجود آورد.

بسیار مهم است که این احساس همدلی و همبستگی در فعالتهای مشخص و موثر سیاسی جهت تشکیل کنفرانس بین‌المللی کارآمدی در موضوع حل و فصل جامع بحران خاور نزدیک کوه طلب عمده آن مسئله فلسطین است، انعکاس یافته است. برای "ساف" بیش از هر زمان دیگر اهمیت داشت که اهداف مبارزه ملی را در انطباق با موازین حقوق ملل و براساس قطعنامه مشهور سازمان ملل بوضوح معین نماید.

در واقع مسئله ما بیش از هر درگیری ناحیه‌ای دیگری با وضعیت جهانی پیوندی زنده دارد و فعالیت‌های برای یافتن راه حل صلح آمیز درگیری‌های محلی براساس مصالحه منافع حاکمیت دارد. اکثر مسائل مورد نزاع در جهان و شاید هم تمام آنها فعلاً در این مسیر افتاده اند و مسئله فلسطینی‌ها نباید آهنگ دیگری ساز کند یا این راه بروی آن بسته شود.

از طرف دیگر قرارهای دولت اردن که می‌توان آنرا به رضایتی اجباری تلقی کرد بر اثر فشار سکه مناطق اشغالی که خواستار استقلال ملی هستند، خلق فلسطین و رهبری آن را در مقابل مسئله جدیدی قرار می‌دهد. مسئله تنها در مسئولیت اداری و تعهدات مالی اردن نیست. می‌خواهند ثابت کنند که "ساف" شایستگی قبول مسئولیت کامل سیاسی را طبق موازین حقوق ملل ندارد و اختیارات تام آنرا در تردید بیاورند. یعنی رهبری اردن هنوز امید دارد بتواند بار دیگر

* الانتفاضة به معنی قیام است. (تحریریه)
** این تصمیم در ۳۱ ژوئن ۱۹۸۸ اعلام شد.

در آینده نقش نماینده فلسطینی‌ها را در جریان حل و فصل مسئله بعهده بگیرد. اساس تشکیل کنفرانس بر قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت استوار است. اساس توصیه‌های سازمان ملل متحد جهت حل بحران خاور نزدیک و مسئله فلسطین، که به پیچوجه علیه منافع ما نیست، فاقد برخی نکته‌های مهم است. مثلاً در این اسناد از حق خلق فلسطین به تعیین سرنوشت ملی نذری بمان نمی‌آید. به همین علت نیز این قطعنامه‌ها در جلسات شورای ملی فلسطین (به خصوص اجلاس دوازدهم ۱۹۷۴ به بعد) برسمیت شناخته نشدند؛ در آنها از فلسطینی‌ها تنها بعنوان آواره یاد می‌شود.

این قرارها کم یا بیش معلق بود تا اینکه تناسب نیروها در منطقه تغییر کرد و فشار افکار عمومی جهان شدت گرفت. در واقع ملی تمام مرحله پیشین فقط دو بار امکان عملی کردن آنها بدست آمد: اولین بار سال ۱۹۶۹ بود که مصر "جنگی فرسایشی" را شروع کرد و اسرائیلی‌ها و همراهان آمریکایی‌ها فشار و عواقب احتمالی آن را احساس کردند - در این مورد ابتکار عمل را جزیره و وزیر خارجه وقت ایالات متحده از وساطت اوضاع کاست - و بعد پس از اکتبر ۱۹۷۳. ملی نتیجه بالقوه آن نیز پس از عقد و قرارداد در موضوع جداسازی واحد‌های نظامی در صحرای سینا که طراحانش کمیسنجر، وزیر امور خارجه آمریکا و سادات، رئیس جمهور مصر بودند، از همین رفتن‌ها بالا غره به کمپ رسید انجامید.

اینک با توجه به "الانتفاضة" و انعکاس بین‌المللی آن و پیشروی روند تشنج زدایی و سایر عواملی که ذکر شد، شرایط جدیدی بوجود آمده است که قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ از طریق تشکیل کنفرانس بین‌المللی عملی شود. شرایط آن فراهم است. "ساف" می‌بایست این قطعنامه‌ها را برسمیت بشناسد باین شرط که حق خلق فلسطین به تعیین سرنوشت خود، آزادی سرزمینهای ساحل غربی، نوار غزه، بخش‌های بیت المقدس - و تشکیل کشور مستقل فلسطین تضمین شود. این موضعگیری شاخص "اجلاس الانتفاضة" بود.

در بیانیه سیاسی شورای ملی فلسطین آمده است که شورای ملی فلسطین که در برابر خلق ما و حقوق آن متعهد است نظر به آرزوی صلح و تلاش بشریت برای تحکیم تشنج زدایی بین‌المللی، آرزوی کاهش تسلیحات هسته‌ای و فاصله‌دگیری‌های منطقه‌ای از راه‌های مسالمت آمیز، با اعلام موجودیت حکومت مستقلی در تاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۸۸ "عزم را سخ خود را مبنی بر حل و فصل سیاسی جامع درگیری اعراب و اسرائیل و مشکل مرکزی آن، مسئله فلسطین، اعلام می‌دارد و آنها را در چارچوب منشور سازمان ملل متحد و قطعنامه‌های ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۰۸ شورای امنیت و تصمیمات کنفرانس‌های سران کشورهای عربی که حق خلق عرب فلسطین را بر عودت، تعیین سرنوشت و تاسیس کشور ملی مستقل در سرزمینهای ملی خود تضمین می‌کند و دست‌هایی به صلح و امنیت را برای تمام کشورهای منطقه تاهین می‌کند."

شورای ملی فلسطین راه وصول باین اهداف را تشکیل يك کنفرانس بین‌المللی در موضوع مسئله خاور نزدیک زیر نظر سازمان ملل متحد و با شرکت اعضای دائمی شورای امنیت و نیز تمام طرفهای درگیر در منطقه از جمله "ساف" بعنوان نماینده قانونی خلق فلسطین براساس تساوی حقوق، می‌داند. این کنفرانس باید بر مبنای قطعنامه‌های شورای امنیت حقوق مشروع ملی فلسطینی‌ها را به‌ویژه حق تعیین سرنوشت آن را طبق اصول سازمان ملل متحد مبنی بر منوحیت اشغال سرزمینهای غیره زور یا از راه مداخله نظامی، تضمین کند.

در ماه دوم بهمنیه بر لزوم عقب نشینی اسرائیل از تمام سرزمینهای فلسطینی که در سال ۱۹۶۷ به اشغال خود درآورده است تاکید می‌شود: از بیت المقدس شرقی، ساحل غربی رود اردن و نوار

غزه. هرچند که قرار مجمع عمومی سازمان ملل که اعلام موجودیت حکومت مستقل فلسطین برهنای آن استوار است* اراضی وسیع تری را حق فلسطینی ها دانسته است ولی شورای ملی فلسطین حاضر است کشور خود را در چارچوب سرزمینهای اشغالی ۱۹۶۷ تأسیس نماید. باین ترتیب واقعیتهای بوجود آمده تاکنون و نیز تعدیل منافع لازم جهت فیصله درگیریهایی منطقه مورد توجه ملی قرار میگیرد. در مورد مسئله آوارگان گفته می شود که بر اساس قطعنامه های سازمان ملل باید حل شود که در آنها از ۱۹۴۹ هر ساله حق فلسطینی ها به بازگشت یا مصالحه (بطور اختیاری) تحکیم شده است.

تنها راه واقعی دستیابی به صلح و امنیت در منطقه ما که اینک بیش از چهار دهه در تهدید خطر جنگ سر می کند، راه حل سیاسی جامعی است بر اساس توافق متقابل. صلح واقعی ممکن نیست تنها برای یک طرف و بازپراگنداشتن منافع دیگران بدست آید.

حکام اسرائیل که مدتهاست سیاست تروریسم دولتی را پیگیری می کنند درین حال و به کرات سازمان آزاد بیخشن فلسطین را متهم به تروریسم کرده اند. شورای ملی فلسطین در بیانیه سیاسی خود تروریسم را مظلوم دانسته و محکوم کرده است. شورای ملی فلسطین در این سند بسیار دیگر موافقت خود را با قرارهای سازمان ملل مبنی برحق خلق ها بر مقاومت علیه اشغالگران خارجی، استعمار و تبعیض نژادی و نیز مبارزه در راه استقلال، اعلام می دارد و موکداً تروریسم را در هر شکل که باشد رد می کند از جمله تروریسم دولتی را.

در ضمن شورای ملی توجه خاصی به ماهیت ویژه مناسبات میان دو خلق برادر فلسطین و اردن نموده است که باید بر اساس اصول کفدراسیونی، اراده آزاد و تصمیم گیری داوطلبانه و نیز تحکیم شرایط بوجود آمده تاریخی و منافع حیاتی شکل بگیرد.

مهمترین موضوع "اجلاس الانفاضه" اعلام موجودیت حکومت فلسطین بود. هرچند که این تصمیم پیش از موقع بنظر رسد از آنجا که پیش از آزاد سازی سرزمینهای اشغالی اتخاذ گردید ولی نشان می دهد که برای خلق ما استقلال ملی و حاکمیت کشوری به یک معنا است. در زمانی که محافل حکومت گرایالات متحده و اسرائیل در زد و بند با ارتجاع عرب حق فلسطینی ها را برتعمین سرنوشت انکار می کنند یا معنای آنرا بزعم خود تفسیر می نمایند، این تصمیم گیری نیز بقوت خود باقی است.

در این اجلاس تأکید شد طبرغم اعمال فشار بر خلق فلسطین، اشغال سرزمینهای آن و سلب حق تعیین سرنوشت از آن، قطعنامه مجمع عمومی سازمان ملل متحد درباره تقسیم فلسطین به دو کشور (یکی عربی و دیگری یهودی) همچنان سندی است با اعتبار حقوق بین الملل که جهت تأمین حاکمیت و استقلال ملی فلسطینی ها معتبر است.

اولین بار است که در تاریخ چهل ساله جنبش آزاد بیخشن ما این قرار سازمان ملل از سوی تمام اعضای شورای ملی با اتفاق آراء پذیرفته شد (پیش از این، بعدت چهل سال تنها کمونیستهای فلسطینی از این موضع دفاع می کردند). بحبارت دیگر در نتیجه این اجلاس می توان گفت که حقوق بین الملل ساز و برگ خلق ما و "ساف" در مقام رهبری آن، گشته است، و زراد خانه جنگ آزاد بیخشن ملی ما از حقوق بین الملل تقویت شده است. کاملاً طبیعی است که اعلام موجودیت حکومت فلسطین در جامعه جهانی مورد استقبال قرار گرفت و در پذیرش بین المللی وسیعی مجسم گردید.

* منظور قطعنامه ۱۸۱ مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۴۷ است.

در بیانیه تاریخی اعلام استقلال تأکید می شود که کشور جدید کشور فلسطینی هاست صرف نظر از آنکه در کجا زندگی کنند. آنها در این کشور هویت ملی و فرهنگی خود را پرورش می دهند و از برابری کامل حقوق، آزادی عقیده، وجدان و اعتقاد مذهبی برخوردارند. حکومت فلسطین از عقاید سیاسی و شرف انسانی فرد فرد اشخاص در چارچوب سیستم دموکراتیک پارلمانی، آزادی تشکیل احزاب و عدالت اجتماعی حمایت می کند. هر گونه تبعیضی بجهت منشاء اجتماعی، مذهبی، نژادی و جنسی مظلوم است طبق قانون اساسی که حاکمیت حق و قانون، میراث ملی - فرهنگی و همزیستی مسالمت آمیز از یان گوناگون را برسمیت می شناسد.

ما تأسیس چنین حکومتی را کمک چشمگیری به تکامل تمدن خلقهای منطقه خود می دانیم. این حکومت در تمایز با کشور همسایه، اسرائیل، که در آن تبعیض حاکم است و رژیم های مستبد، به تمام فلسطینی ها امکان می دهد فردیت ملی و میهن ملی خود را بدست آورند. قرارهای نوزدهمین اجلاس شورای عالی فلسطین بر اصول زیر مبتنی هستند:

— از تکرار فاجعه ملی سال ۱۹۴۸ باید جلوگیری شود؛

— باید به ندای قیام در سرزمینهای اشغالی بدقت گوش فراداد؛

— به پند دوستان توجه کرد.

در جریان بحثهای جدی تدوین این اصول بود که دشمنان مجبور شدند امید خود را مبنی بر اینکه وحدت ملی، که در آپریل ۱۹۸۷ بدست آمده بود در هم خواهد شکست و در جنبش مقاومت فلسطین تضاد های جدیدی بروز خواهد کرد، باطل شده بیایند. باید اشاره کرد که مطبوعات سلطنتی اردن و مطبوعات چند رژیم دیگر عربی همزمان با اجلاس مواضعی بسیار منفی با افراطگرایانه اختیار کرده بودند و با صدای بلند اعلام می کردند که "انفعال و تسلیم طلبی" شاخص اجلاس ما خواهد بود. ولی پیشرفت روند دموکراتیزه کردن در "ساف" ممکن ساخت که پیش بینی های منفی باطل و تصمیمات تاریخی گرفته شود. احزاب و سازمانهای عضو "ساف" و نیز نمایندگان مستقل با احساس مسئولیت عمل می کردند و این اعتقاد را راهنما کرده بودند که اختلاف نظرهای داخلی را باید بنحوی حل و فصل کرد که وحدت ملی بخطر نیافتد.

اجلاس ماهیت مستقل تصمیم گیری فلسطینی ها را تقویت کرد و تکامل بخشید. نتایج آن که بحکم ضروریات مرحله فعلی مبارزه آزاد بیخشن حاصل گردید حاکی از احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت ملت است و به تحکیم وحدت فلسطینی ها کمک می کند و رابطه خلق و رهبری آن "ساف" را هماهنگ می سازد.

اجلاس شورای عالی فلسطین نشاندهنده اعتلای کیفی تفکر سیاسی فلسطینی ها است و آن را به درجه بالاتری رسانده است که باشدت قیام توده ای در سرزمینهای اشغالی متناسب است. این اجلاس هدفهای واقعا دست یافتنی را در برابر خلق نهاد، شور و شوق و بسیج توده ها را بالا برد و به دوستان ما انگیزه و دلائل جدیدی داد تا از امر ملی ما و تأمین صلحی پایدار و منصفانه در منطقه حمایت کنند. درین حال دشمنان خلق فلسطین در این بین سلاحی را از دست دادند. تصمیمات شورای عالی فلسطین در زمانی اتخاذ گردید که تنها صلح بی مثالی در جهان است و چنین الملی رویه گرما می رود و این امر در محافل حکومت گرای اسرائیل و حامیان نشان دروازشگتن موجب ناآرامی و نگرانی بزرگی شده است. تشنه آن اینکه وزارت خارجه ایالات متحده از دادن ویزای ورود به پاسر فرقات خود داری ویزا تا مانع شود که او در مجمع عمومی سازمان ملل متحد و در مقابل افکار عمومی جهان تصمیمات "اجلاس الانفاضه" را اعلام دارد، اجلاسی که پیروزی امر برحق ما را نزد یک تر از هر زمان دیگری آورده است.

ارتجاع توانستند مواضع خود را محکم کنند. جای تأسف است که انشعاب با دشمنی های شخصی اهانت ها، دعاها، جاه طلبی ها و تلاشهایی همراه بودند تا نقش و اهمیت طرف دیگر کم شود. این وضع حزب را ضعیف تر کرد. از اعتبار و نفوذ کمونیستها کاست و اعتماد متحدان بالفعل و بالقوه ای که بسیاری شان از ما می خواستند مجدداً وحدت کنیم، نسبت بپاسست شد.

در کنگره یازدهم حزب کمونیست هند در ۱۹۷۸ در بهاتند واحدت جنبش کمونیستی در کشور ما یکی از وظایف اصلی تعیین گردید. در جلسه کنگره اظهار شده که ما به هدف سیاسی خود یعنی ایجاد ائتلاف نیروهای دموکرات و چپ نخواهیم رسید اگر که در همین حال بخاطر وحدت کمونیستها مبارزه نکنیم. تا زمانیکه کمونیستها وحدت نکنند این نیروها و توده های مردم به چنین ائتلافی اعتقاد نمی یابند.

اخیراً وضع بنحو چشمگیری بهبود یافته است. ما تصمیم گرفته ایم در حل مسائل سیاسی و اقتصادی عاجل همکاری کنیم. اینک کمیته هماهنگی د حزب کمونیست در سطح کشوری بطور منظم تشکیل می شود. ما به تبادل نظرات می پردازیم، اوضاع سیاسی و نیز مسائل فوری را بررسی می کنیم، می کوشیم به نظر مشترکی برسیم و تصمیم می گیریم که کدام حرکتها توده ای و اقدامات را مشترکاً می توانیم سازمان دهیم. حزب کمونیست هند پیشنهاد کرده است چنین کمیته هایی در سطح ایالات و ولایات نیز تشکیل شود. هنوز در این باره بحث ادامه دارد، اما در همین حال ما به این توافق رسیده ایم که در صورتیکه کمونیستهای يك ایالت لازم بدانند می توان چنین کمیته ای را تشکیل داد.

به ابتکار حزب کمونیست هند و حزب کمونیست هند (م) که سایر احزاب چپ و روشنفکران مترقی از آن حمایت کردند، يك کنگره ملی در دهلی نو علیه فرقه پرستی و تلاشهایی که برای تکه تکه کردن کشور می شود، تشکیل شد. شرکت کنندگان در کنگره فرقه های مردم را به آشتی، کنار گذاشتن تعصب مذهبی و روی آوری به مدنیّت و جامعیت ملی فراخواندند و بر لزوم مبارزه با عناصر فرقه انداز تأکید نمودند.

سازمانهای توده ای که تحت رهبری چهار حزب از مهمترین احزاب چپ یعنی ج. ک. ه.، ج. ک. ه. (م)، حزب انقلابی سوسیالیستی و قزوارد بلوک - فعالیت می کنند، برنامه مشترکی پیشنهاد کردند تا در کشور بیکار وسیعی بخاطر دستیابی به هدفهای دموکراتیک سازمان داده شود. نقطه اوج این بیکار تظاهراتی بود که در ۱۹ دسامبر ۱۹۸۷ در دهلی انجام شد و در آن بیش از يك میلیون نفر از مردم شرکت جستند. حتی مطبوعات بورژوازی مجبور به اعتراف شدند که این ریزدادی بی نظیر بود. پس از آن اعتصابی در سراسر کشور انجام شد که طی آن از دولت هند خواسته می شد سیاست خود را تغییر دهد، مسائل حاد جامعه را حل کند و انتخابات را به

چگونه می توان انشعابها را فیصل داد؟

تاچندی پیش موضوع انشعاب در احزاب کمونیستی برای بسیاری در جنبشها حرام بود. اما زندگی حکم می کند که ما در این باره بحث کنیم. ماهم در این زمانه طنبت و روشنگری چندی است در مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" این بحث را پیش گرفته ایم. درباره ماهیت انشعابها، موجبات آنها و طرق فیصل دادن آنها عقاید متفاوت است.

آیا اختلاف عقیده ها، ولو بسیار شدید باشند، می توانند توجه کنند و ایجاد دو یا چندین سازمان کمونیستی باشند که حتی گاه به رقابت و دشمنی با یکدیگر برخیزند؟ ظل صنی و ذهنی انشعابها کدامند؟ بطور می توان آنها را پیشگیری کرد و چگونه می توان انشعابهای موجود را فیصل داد؟

تحریریه مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" از نمایندگان احزاب پسرا در خواسته است به این مسئله و به دیگر مسائل مربوط به این بحث پاسخ گویند.

همگرائی

آوتار سنگ مال هوتری

در جریان مبارزه مشترک

عضو کمیته اجرایی مرکزی و
دبیر شورای ملی حزب کمونیست هند

ما، پس از تجربیات تلخ از زمان انشعاب کمونیستهای هند* که اینک قریب يك ربع قرن از آن می گذرد، به این نتیجه رسیده ایم که این واقعه به جنبش کمونیستی، به نیروهای ضد امپریالیست و دموکرات زبان سنگینی وارد ساخته است. در نتیجه نیروهای دست راستی افراطی و نیروهای

* در نوامبر ۱۹۶۴ بر اثر انشعاب در حزب کمونیست هند، حزب کمونیست هند (مارکسیستی) بوجود آمد. (تحریریه)

جلو اندازد .

علاوه بر عملیات مشترک بحث ها و تبادل نظر ها نیز به همگرائی دو حزب کمک می کنند . در اینجا اصل بر آن است که از مناقشات علنی تا جائیکه ممکن است پرهیز شود . ما می خواهیم در جریان بحث به نظر مشترکی برسیم و برنامه هائی جهت فعالیت مشترک تدوین کنیم . کوشش طرفین بر این است که در مواردی که تضاد های شدید به جدل می انجامند بحث را در جوی رفیقانه پیش ببرند تا تنش های موجود در روابط دو حزب تشدید نگردد . متأسفانه امروزه هم کار بدون کشمکش از پیش نمی رود هر چند که تکرار آنها بمراتب کمتر شده است . در ح . ک . ه . و ح . ک . ه . (م) مسئله ائتلاف پیگیرانه بحث می شود . حزب ما موضع خود را در این زمینه اعلام کرده است : ما هرگز و بهیچوجه از آن دسته فعالیتهای سیاسی که متعصبان فرقه پرست و عناصر تفرقه جو خواهند و سیک یا مسلمان - در آن شرکت دارند حمایت نمی کنیم . هر دو حزب در این موضوع توافق کرده اند و باین اصل آزمونده پایبند می مانند .

اما درباره آینده وحدت مجدد جنبش کمونیستی در کشور ما ، ما عقیده داریم که قدم های عملی زیر را می توان در اینتره برداشت : اولاً ایجاد هماهنگی بیشتر در عملیات و مبارزات سیاسی ؛ ثانیاً تشکیل کمیته های سازماندهی و هماهنگی در تمام سطوح ؛ ثالثاً برداشتن گامهای بیشتری در جهت وحدت سازمانهای دموکراتیک توده ای مثل سندیکاها ، اتحادیه های دهقانان ، کارگران کشاورزی ، سازمانهای جوانان و دانشجویان و تشکیلات زنان بخصوص که این سازمانها تجربیات چندی از همکاریهای قبلی بدست آورده اند . اما تاکنون کاری در جهت وحدت تشکیلات این سازمانها صورت نگرفته است . حتی گاه کار به کشمکش می انجامد ، بویژه در سندیکاها . همکاری نیروهای چپ در ولتهائی که زیر کنترل آنها هستند بسیار اهمیت دارد . اینسک کمونیست ها در ایالت های بنگال غربی و کرالا در راس ائتلاف دولتی قرار دارند .

ح . ک . ه . (م) در جبهه چپ بنگال غربی که ح . ک . ه . و فوروارد بلوک و حزب سوسیالیستی انقلابی هم در آن شرکت کرده اند ، تفوق دارد . این احزاب در دولت ایالتی همکاری می کنند که باید در مقابل تضحیقات حکومت مرکزی و شعبه ایالتی کنگره ملی هند (ای) ، ایستادگی کند . هنوز هم میان احزاب عضو جبهه اختلاف عقیده و مسئله وجود دارد . ما امید داریم که این مسائل حل شوند و دولت دست چپی باتوان بیشتر به استفاده سازنده از قدرت محدود خود بپردازد . فعلاً موفقیت آمیز این احزاب علاقمندی توده ها را به جنبش کمونیستی برمی انگیزد و برای تمام نیروهای چپ و دموکراتیک کشور مفید خواهد بود .

در کرالا ح . ک . ه . (م) ، ح . ک . ه . ، حزب سوسیالیستی انقلابی ، بخشی از کنگره ملی هند (سوسیالیستی) ، شعبه های محلی حزب جاناتا و لوک دال در دولت ائتلافی شرکت دارند .

این دولت چپ دموکراتیک در سال ۱۹۸۷ در نتیجه انتخابات روی کار آمد . هر دو حزب کمونیست فرقه پرستان ، تفرقه جویان و طرفداران حفظ کاست ها را طرد کردند . کنگره ملی هند (ای) که قبل از انتخابات در راس دولت قرار داشت در سطح ایالت با این نیروها همکاری داشت . بهمین علت مبارزه این دو جبهه رویداد پس مبعی در زندگی کشور بشمار می آید . چپها ، هر چند با اکثریت ضعیف ، پیروز شدند .

مردم هند به فعالیت دولت کرالا که در سال ۱۹۵۷ هم بدست کمونیستها اداره می شد ، امید هائی بسته اند . سیستم آموزش و پرورش در این ایالت بخواهی کار می کند . توده مردم آگاهی سیاسی قابل ملاحظه ای دارند . همه با علاقمندی فعالیت جبهه چپ دموکراتیک را دنبال میکنند که چطور مسائل زندگی مردم را حل می کند ، سیاست اعلام شده جبهه را در انتخابات چگونه پیاده می کند و در عین حال مواضع سیاست دنیائگرائی را تحکیم می بخشد و عناصر تفرقه جو را در ایالت پس می راند .

همکاری ما در ولتهای ایالات بخش با برجائی از مبارزه مشترک ما را تشکیل می دهد . بنا بعقیده ما مهمترین آن است که در سازماندهی عملیات واحد همکاری کنیم تا اینکه در این فکر باشیم که چطور در انتخابات آینده باز بهم نزدیک شویم . در این فعالیتهای باید سندیکاها ، طبقه کارگر ، کارمندان ، دهقانان ، کارگران کشاورزی و سایر نیروهای مردمی دخالت داده شوند . ما در سال های گذشته با سازماندهی مبارزات توده ای که در آنها مردم عادی شرکت داشتند موفقیت های چشمگیری کسب کردیم . این موضوع ما را خوشبین و امیدوار می کند .

یکی از علل انشعاب حزب اختلاف نظر شدید در مسائل بین المللی بود . اما در سالهای اخیر نظرات ما دیگر با چنان شدتی متفاوت نیست . اما اختلافات هنوز تماماً از میان نرفته است . ح . ک . ه . (م) می کوشد روابط محکمی با حزب کمونیست اتحاد شوروی و احزاب کمونیست سایر کشورهای سوسیالیستی برقرار کند . ما در مورد مسائل افغانستان ، ویتنام و کامبوج نظرات کم یا بیش مشابهی داریم .

موضوعگیری های ح . ک . ه . (م) در مورد این مسائل تا چند سال پیش با نظرات حزب کمونیست چین منطبق بود . ولی سپس وضع تغییر کرد . مناسبات حزب ما و حزب کمونیست چین عادی شد . هیئت نمایندگان ح . ک . ه . در سال ۱۹۸۸ به دعوت حزب کمونیست چین به این کشور سفر کرد . بعقیده من در جنبش بین المللی کمونیستی تحولی رو به بهبود بچشم می خورد ، حرکت عمومی همگرائی قوت می گیرد و این به سود کمونیستهای هند است .

در حالیکه ح . ک . ه . (م) سابقاً در جنبش سازمان یافته صلح شرکت نمی جست ولی امروزه از All India Peace and Solidarity Organisation حمایت می کند . ح . ک . ه . (م)

سابقا در برنامه های انجمن روابط فرهنگی هند و شوروی همکاری نمی کرد ولی امروز اعضای این حزب در برنامه های گوناگون این انجمن شرکت می کنند . در اینجا نیز پیشرفت‌هایی چشم میخورد . تاکنون دو حزب بکرات میتینگ ها و تظاهرات انبوهی را در دفاع از صلح ، تقلیل تسلیحات ، همبستگی با خلقهایی که بخاطر آزادی مبارزه می کنند ، سازمان داده اند . در مجموع میان ما ، هرچند هنوز هم اختلاف نظرهای چندی موجود است ، تفاهم بیشتری برقرار است .

روند دگرگونسازی و تعمیق دموکراسی سوسیالیستی در اتحاد شوروی باعث می شود که جذابیت سوسیالیسم افزایش یابد . این وضع کمک می کند که طبقه کارگر توجه بیشتری به کمونیستها نشان دهد ، مواضع ایدئولوژیکی ما تقویت شود و همکاری میان احزاب چپ و نیز میان آنها و سایر نیروهای دموکرات و ضد امپریالیست توسعه یابد .

تاثیر مثبت اندیشه سیاسی نوین در سطح بین المللی محسوس است . ما اطمینان داریم که این تاثیر به روند وحدت جنبش کمونیستی هند نیز کمک خواهد کرد .

مسئله زنان مقوله ای اجتماعی است

ماده ۸ از صفحه ۸

طرز تفکر را ، هر چند شدید تر سازد .

لنین راجع به نقش مرد ها نوشت : " پرولتاریا نمی تواند به رهایی کامل دست یابد مگر آن که بخاطر آزادی کامل زنان مبارزه کند " . چه سخن درستی ! کار منزل به این یا آن شکل همیشه وجود خواهد داشت ، همیشه بجههائی خواهند بود که نیاز مند و مشتاق پرستاری والدین هستند . بنابراین این نمی توان از برابری واقعی زن و مرد سخن گفت اگر که هر دوی آنها تحت شرایط مساوی سهم برابری در انجام امور منزل و تربیت فرزند بمعهد نگیرند .

• همانجا (روسی) جلد ۴۰ ص ۱۵۸ (آلمانی) جلد ۳۰ ص ۳۶۴

جرا میان همزمان جدال افتاد؟

تحریریه مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " نامه ای از ماریا کوچوارووا اهل پراگ دریافت داشته است که در آن آمده است : " اخیرا در اتحاد شوروی ، در سایر کشورهای سوسیالیستی و در واقع در تمام دنیا علاقمندی به تاریخ قوت گرفته است . آنهم علاقه ویژه ای که شاید بتوان آن را بیرحمانه نامید . بنظر من علت آن این است که انسانها توجه عمیق تری به درک این نکته می کنند که چه خطراتی از اشتباهات گذشته ناشی می شود اگر که بوقوع اصلاح نگردند .

من بعنوان کمونیست بخصوص از این بابت دل چرکینم که در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی " لکهای سفید " کم نیست ، این مسائل محسوس گداشته شده و تحلیل عینی راه پیموه شده را دشوار می سازند . بحقیقه من حق پاکسانی است که لازم می دانند تاریخ را طوری بنویسند که باز نویسی بعدی آن الزامی نباشد . عقیده دارم که نشریه شما هم می توانست در این کار پرداخته شرکت جود . امروزه برای همه ما و بجزه برای جوانان سوئد مند است که تصویر حقیقی رویداد های گذشته باز نگاری شود ، بدون هیچ ملاحظاتی و در تمهیت از روح گفته لنین : ما حقیقت را لازم داریم ، هر چند هم که تلخ باشد .

خواهش می کنم در صورت امکان ابتدا بحران مناسبات احزاب کمونیست یوگسلاوی و اتحاد شوروی را آنطور که حقیقتا بوده تشریح کنید . بسیار مهم است که علل وضع حادی که در سال ۱۹۴۸ پیش آمد دانسته شود .

ما بنا به خواهش خواننده نشریه مان به موضوعی که نام بردماند می پردازیم و دو مطلبی را که به خواهش کیسیون اطلاعات علمی و اسنادی تحریریه توسط یک تاریخ دان شوروی و یک دانشمند یوگسلاوی تهیه شده است درج می کنیم .

تجربه ای تلخ ولی آموزنده

تا سال ۱۹۴۸ هیچ کس بر اساس رویداد های علمی در جامعه ، دلیلی نداشت گمان برد که در مناسبات احزاب کمونیست اتحاد شوروی و یوگسلاوی وضع بحرانی حادی بوجود آید . دو حزب در سالهای جنگ همزیم بودند و سپس بینشان روابط بسیار تنگاتنگی بوجود آمده بود که کمک متقابل ، اعتماد و همبستگی برادرانه انترناسیونالیستی نشانه آن بود .

سیاست عملی حزب کمونیست یوگسلاوی برای نو سازی کشور که در راه بنای سوسیالیسم قدم گذاشته بود در اتحاد شوروی با همدلی بسیار دنبال می شد. نشریه "بلشویک" در مارس ۱۹۶۶ نوشت: در یوگسلاوی "که حتی در سالهای جنبش آزادپخش ملی تحولات دموکراتیک آغاز شده بود روند دموکراتیزه کردن بیش از سایر کشورها پیش رفته است."^{***}

در آوریل ۱۹۶۵ یوزپ بروز تیتو به مسکو آمد تا قرار داد دوستی و کمک متقابل و همکاری یوگسلاوی - شوروی را امضا کند. او بار دیگر اواسط ماه ژوئن سال بعد به اتحاد شوروی آمد و مذاکراتی با استالین انجام داد. به نوشته "پراودا" این ملاقاتها "در جوی صمیمانه و تفاهم کامل متقابل" صورت گرفته بود.^{***}

ح. ک. یو. همراه با سایر احزاب برادر فعالانه در هماهنگ سازی های سیاسی شرکت داشت و مناسبات خود را با دیگر احزاب کمونیستی و به ویژه با احزاب کمونیستی کشورهای دموکراتیک خلق توسعه می داد. او وارد کاردل و میلوان جیلان بعنوان نمایندگان ح. ک. یو. در مذاکرات ۹ حزب کمونیستی در سپتامبر ۱۹۶۷ در لهستان شرکت کردند که طی آن دفتر اطلاعاتی احزاب کمونیستی و کارگری بنیانگذاری شد که ارگانهای فعال آن ابتدا در بلگراد دایر بود.

طبیعتا این بدان معنا نیست که میان دو کشور و دو حزب برخی اختلاف نظرها در پارامی مسائل وجود نداشت. اختلافاتی که بروز می کرد طی مذاکرات سازنده، بدون های و هوی بیجا. فیصل می یافت و در مجموع اصطکاک وجود نمی آورد. در "تاریخ اتحادیه کمونیست های یوگسلاوی" که در سال ۱۹۸۵ منتشر شده، آمده است: "تضادها و سوء تفاهماتی در روابط یوگسلاوی-اتحاد شوروی هم قبل از ۱۹۶۷ و هم در زمان جنگ پدیدار می گشت اما همکاریهای دو جانبه در مجموع با موفقیت توسعه می یافت."^{***}

اما به تدریج در مناسبات دو حزب و دو کشور عدم اعتماد متقابل و آزدگی هائی انباشته می شد اما اگر در این میان جرقه های در نی گرفت کار به بحران نمی کشید. این نقش را رویدادهائی بازی کردند که در رابطه با قرارداد دوستی و همکاری و کمک متقابل بین یوگسلاوی و بلغارستان و ایده ایجاد اتحادیه یا اتحادیه کلی از چند کشور اروپای مرکزی و جنوب شرقی اروپا، بوجود آمد. استالین حتی در ماه اوت ۱۹۶۷ با توجه به ایرادات دولت انگلیس نسبت به بروز تیتو عدم تفاهم خود را ابراز کرد که قرارداد مذکور بین یوگسلاوی و بلغارستان قبل از اجرای قرارداد صلح با بلغارستان پاراف شده بود و این تصمیم راشتاهزدگی غیر مجازی نامید که ممکن است اقدامات

*** "بلشویک" ۱۹۶۶، شماره ۶، ص ۱۰۵

*** "پراودا" ۱۲ ژوئن ۱۹۶۶

*** "تاریخ اتحادیه کمونیستهای یوگسلاوی" ۵ بلگراد، ص ۳۵۵ (به زبان صربی - کروآتی)

تجاجی امپریالیسم را برانگیزد. روزنامه "پراودا" اواخر ژانویه ۱۹۶۸ از طرح مذکور اتحادیه بنا اتحادیه کل روی گرداند و آنرا "مسئله آفرین و غیر طبیعی" خواند.

استالین آشکار از این بابت آزده شده بود که بدون توافق با او اقداماتی در زمینه سیاست خارجی صورت گرفته است و عدم رضایت خود را بطرزی آمرانه در جلسهای باحضور نمایندگان رهبری اتحاد شوروی، بلغارستان و یوگسلاوی که به پیشنهاد او در ۱۰ فوریه ۱۹۶۸ در مسکو تشکیل شد، ابراز داشت. او بالحنی بسیار خشن و تند صحبت می کرد و نمایندگان یوگسلاوی و بلغارستان را متهم می ساخت که اتحاد شوروی را در مقابل عمل انجام شده قرار داد ماند.

کاردل که رئیس هیات نمایندگی یوگسلاوی بود قبول کرد که: "شاید عقد قرار داد بلغارستان - یوگسلاوی عهولانه بوده است" ولی در عین حال گفت که طرح قرار داد بیرون در اختیار دولت شوروی گذاشته شده است و در سیاست خارجی بین اتحاد شوروی و یوگسلاوی اختلاف نظری وجود ندارد. استالین جواب داد: "صحت ندارد، شما ابتدا مشورت نمی کنید." و با اشاره به جملهای که در قرار داد یوگسلاوی - بلغارستان آمده مبنی بر دفع "هرگونه تجاوزی از هر جانب که باشد" گفت: "این یک جمله پردازی معمولی پر صدائی است که فقط آب بسه آسیاب دشمن می ریزد."^{***}

دفتر سیاسی کمیته مرکزی ح. ک. یو. در یک اجلاس وسیع مورخ ۱ مارس ۱۹۶۸ گزارشی هیات نمایندگی بازگشته از مسکو را استماع کرد. کاردل در گزارش خود از محتوای گفته های متکبرانسه استالین سخن گفت و به لحن خشن اظهارات انتقادی در مقابل یوگسلاوی اشاره کرد. ملامت در این جلسه گفته شد که مسکو تصمیم گرفته است امضای پروتکل تجاری جدید را به پایان سال ۱۹۶۸ موکول کند. بروز تیتو اظهار داشت: "روابط جمهوری فدراتیو خلق یوگسلاوی و اتحاد جماهیر شوروی به بن بست رسیده است. او چندی بعد اظهار داشت: "ما را زیر فشار اقتصادی گذاشتند. ما باید جلو این فشار بایستیم. حرف پر سر استقلال کشور ما است. ما پیاده شطرنج نیستیم. ما باید منحصر به نیروی خود تکیه کنیم."^{***}

طبق روایات منتشره در یوگسلاوی یکی از شرکت کنندگان در این جلسه - س. ژهروویچ، عضو دفتر سیاسی و وزیرائی، مذاکرات مربوط به مسائل مطرح شده در ملاقات مسکو را به اطلاع سفیر شوروی در یوگسلاوی می رساند. همین طور که، بوفا، دانشمند اپتالیائی عقیده دارد که "استالین توسط ژهروویچ که در جلسه شرکت داشته است از جریان وقایع اطلاع می یابد و در

*** "پراودا" ۲۸ ژانویه ۱۹۶۸

*** V. Dedijer, Novi prilozzi za biografiju J. Briza Tita, Bd. III, Belgrad 1984, S. 292,293

*** همانجا، ص ۳۰۷ - ۳۰۳

نتیجه به این اقدام دست می‌زند: کلیه مشاوران نظامی و غیر نظامی از یوگسلاوی مسراخوانده می‌شوند.*

دولت شوروی با این ادعا تصمیم خود را توجیه می‌کرد که مشاوران را برخوردارهای "خصمانه" احاطه کرده بود. استالین و مولوتوف در پاسخ به خواهش تیتو از مولوتوف مبنی بر این که علل واقعی این رفتار روشن شود، نامه‌ای به کمیته مرکزی ح.ک.یو. مورخ ۲۷ مارس ۱۹۴۸ فرستادند که در آن به بنا بر خود متن "واقعیتهائی (مطرح شده اند) که موجب ناراضی دولت اتحاد شوروی و ح.ک.یو. (ب) گشته است." از جمله نکات زیر برشمرده می‌شود: ابراز عقاید شوروی ستیزانه "مخفیانه" پشت پرده در میان رفقای رهبری یوگسلاوی" به سبک تروتسکی در باره "انحراف ذاتی ح.ک.یو. (ب)" "کشور گشائی" در سیاست اتحاد شوروی و از این قبیل و وضعیتی نیست

مشروع در ح.ک.یو. که در آن خبری از دموکراسی درون حزبی نیست و اثری از انتقاد و انتقاد از خود بچشم نمی‌خورد. به همین دلیل هم نمی‌توان سازمان شما را مارکسیستی-لنینیستی و بلشویستی خواند و فقدان روحیه مبارزه طبقاتی در ح.ک.یو. و تحلیل رفتن آن در جبهه خلق و قوت گرفتن عناصر سرمایه داری در روستا و شهر و نائید "تئوری فاسد فرصت طلبانه تحلیل رفتن تدریجی عناصر سرمایه داری در سوسیالیسم بطور صلح آمیز که از برنشتاین، فولمار و بوخارین بهار به گرفته شده است" به علاوه تذکر می‌دادند که "ولایت و جاسوس انگلیسی، معاون و زیر خارجه یوگسلاوی است و در نتیجه دولت شوروی نمی‌تواند از طریق وزارت خارجه یوگسلاوی مکاتبات علنی خود را بسا دولت یوگسلاوی انجام دهد."**

کمیته مرکزی ح.ک.یو. در جلسه مورخ ۱۳ آوریل ۱۹۴۸ نامه جوابیه به ح.ک.یو. (ب) را تأیید کرد. کمیته مرکزی در این نامه تعجب خود را از لحن و محتوای نامه استالین و مولوتوف و اهانت های مندیج در آن نسبت به کادرهای رهبری ح.ک.یو. اظهار می‌داشت. تیتو و کاردل بنام کمیته مرکزی ح.ک.یو. اتهامات مقامات شوروی را "غیر دقیق و مغرضانه" خواندند. در عین حال در این نامه اظهار اطمینان می‌شد که "یوگسلاوی امروز و رهبری فعلی اش و فادارترین دست و متحد اتحاد شوروی هستند که آوردماند تا در روز آزمون در غم و شادی خلق های اتحاد شوروی شریک باشند." به کمیته مرکزی ح.ک.یو. (ب) پیشنهاد شد نمایندگانی به یوگسلاوی بفرستد تا در محل یا وضع واقعی آشنا شود.

* G. Boffa, Storia Dell'Unione Sovietica, Mailand 1979, S. 114.

** S. Krzavac, D. Markovic, Informbiro: Sta je to? Jugoslavija je rekla "ne", Belgrad 1976, S. 48-52; Sukob s Informbiroom, Priredili M. Mihovilovic, M. Bosniak, S. Saracevic, Zagreb 1976, S. 13/14; Geschichte des BdKJ, S. 356/357; Jugoslavia and the Soviet Union, 1939-1973. A Documentary Surevey. Ed. by S. Clissold, London/new York/Toronto 1975, S. 170-174.

تنها ژوویچ با متن جوابیه مخالف بود و می‌خواست که انتقادات استالین پذیرفته شود. طبق صورت جلسه این پنجم علاوه بر ژوویچ که متهم می‌شد بدون اطلاع رهبری ح.ک.یو. اطلاعات "غیر دقیق افترا آمیزی" در باره وضع درون حزب و کشور به سفیر شوروی در یوگسلاوی داده است. از آن‌ها هیرانگه بعنوان "مفسر اصلی ایجاد بی‌اعتمادی نسبت به کمیته مرکزی" نیز نام برده شد که در ماه آوریل ۱۹۴۶ بحالت فعالیت فراکسیونیه فرمانبری از اتحاد شوروی در مسائل اقتصادی و زیر پا گذاشتن منافع یوگسلاوی از هیات سیاسی کمیته مرکزی ح.ک.یو. اخراج شده بود.

استالین در همان زمان و بدون آن که منتظر جواب کمیته مرکزی ح.ک.یو. شود در ۲۷ مارس ۱۹۴۸ نامه‌ای از طرف کمیته مرکزی ح.ک.یو. (ب) به کمیته‌های مرکزی احزابی که در دفتر اطلاعاتی عضویت داشتند فرستاد. این احزاب در ماههای آوریل و مه قطعنامه‌هایی را به کمیته مرکزی ح.ک.یو. فرستادند که در آنها موافقت خود را با موضعگیری ح.ک.یو. (ب) بی‌سازمان می‌داشتند. این عمل موجب اعتراض رهبری یوگسلاوی شد و روابط پیچیده تر از پیش شد. فسخ عملی پر و تکل تبادل نظر و مشورت اتحاد شوروی و یوگسلاوی مورخ ۱۱ فوریه ۱۹۴۸ از جانب شوروی در ۲۴ آوریل اقدامی بود که بی‌تردید به تشدید تشنج افزود.

استالین برای این که یوگسلاوی را بجزیم "نافرمانی" مجازات کند لحن نامه‌های خود را تندتر کرد. استالین در نامه دوم خود مورخ ۴ مه ۱۹۴۸ رهبری یوگسلاوی را به "جاه طلبی بی‌اندازه" و "بهبانه‌های کودکانه برای نفی بی‌دلیل واقعیت‌ها" متهم ساخت. حملات توهین آمیزی به تیتو و هم‌زمان نزدیک او کرد. استالین پیشنهاد فرستادن نماینده ح.ک.یو. (ب) را به یوگسلاوی جهت مذاکره رد کرد و اعلام داشت که باید در اجلاس بعدی دفتر اطلاعاتی مسئله "اختلاف نظرهای اصلی" بررسی شود.*

کمیته مرکزی ح.ک.یو. در جواب خود مورخ ۱۷ مه ۱۹۴۸ بحث پیشنهادی را رد نمود زیرا بموجب آنکه تمام احزاب عضو دفتر اطلاعاتی قبلا نامه مورخ ۲۷ مارس کمیته مرکزی ح.ک.یو. (ب) را دریافت داشته‌اند و در مقابل یوگسلاوی موضع انتقاد آمیزی اختیار کرده‌اند خود را در وضعی نابرابر می‌دید. این اشتناح بعنوان "گذار به جاده انشعاب جبهه واحد کشورهای سوسیالیستی دموکراسی‌ها خلقی و اتحاد شوروی" ارزیابی شد.

دفتر اطلاعاتی در نوزدهم ژوئن به اطلاع کمیته مرکزی ح.ک.یو. رسانید که هیات نمایندگی یوگسلاوی در صورتی که ح.ک.یو. حاضر به شرکت در جلسه مشورتی باشد، باید حداکثر تا ۲۱ ژوئن وارد بخارست شود. کمیته مرکزی ح.ک.یو. در تأیید نظر خود اعلام نمود که: کلیه اهانت‌های

* S. Krzavac, S. Markovic, Informbiro..., S. 90-109; V. Dedijer, Izgubljeni bitka. J.W. Stalina, Zarajewo 1969, S. 109, 120 / 121; Jugoslavia and the Soviet Union. 1939-1973, S. 170-174

گذشته نسبت جمهوری فدراتیو دموکراتیک یوگسلاوی و سر آغاز آن نامه کمیته مرکزی ح.ك.۰ا.۰ش(ب) نشان می دهند که نمی توان در بخارست بحث برابر حقوقی را تأمین کرد و این با روح تفاهم و موازنه تأمین آزادی و اصل داوطلبی بودن که دفتر اطلاعاتی متکی به آن است مغایرت دارد . بنا براین پیشنهاد گردید مسائل مورد اختلاف در تماس مستقیم دو کمیته مرکزی ح.ك.۰ا.۰ش(ب) و ح.ك.۰یو. در یوگسلاوی بررسی شود .

جلسه دفتر اطلاعاتی اواخر ژوئن در رومانی بدون حضور نماینده یوگسلاوی تشکیل شد . در قطعنامه مصوبه این اجلاس که در ۲۹ ژوئن تحت عنوان " در باره وضعیت حزب کمونیست یوگسلاوی " منتشر گردید ، رهبری ح.ك.۰یو. متهم می شد که : سیاست خارجی اتحاد شوروی را با سیاست خارجی کشورهای سرمایه داری برابر می داند و در نهان از ح.ك.۰ا.۰ش(ب) و اتحاد شوروی بملت " انحراف " انتقاد می کند و تئوری مارکسیستی طبقات و مبارزه طبقاتی را در مرحله گذار نمی پذیرد و در روستا سیاست غلطی را دنبال می کند ، از ملی کردن زمین و نابود کردن کولاکها بعنوان طبقه خود داری می ورزد و نقش طبقه کارگر را پائین می آورد و در ح.ك.۰یو. به تمایلات انحلال طلبانه میدان می دهد و در آموزش مارکسیسم در مورد حزب تجدید نظر می کند و آن را در جهه خلق مستحیل می سازد و دموکراسی درون حزبی ، انتخابی بودن و انتقاد از خود برقرار نمی کند و یک رژیم تروریستی خالصاً ترکی مقتضی " را بوجود می آورد . ح.ك.۰یو. قدم در راه ناسیونالیستی و جدائی از سنتهای انترناسیونالیستی خود گذاشته است .

قطعنامه که با لحن خشن انشاء شده بود و حاوی عبارات فوق العاده توهین آمیزی بود با فراخوانی از " نیروهای سالم و وفادار به مارکسیسم - لنینیسم در حزب کمونیست یوگسلاوی " پایان می یافت که " رهبری فعلی را سرنگون کنند و یک رهبری جدید انترناسیونالیستی را سرکار آورند " . کنگره پنجم ح.ك.۰یو. (۲۸-۲۱ ژوئن ۱۹۴۸) این قطعنامه دفتر اطلاعاتی را " غیر دقیق ، غلط و غیر عادلانه " خواند و اعلام کرد که یوگسلاوی کشور سوسیالیستی است که به " اردوگاه سوسیالیستی که اتحاد شوروی در راس آن قرار گرفته " تعلق دارد . در کنگره تأکید شد که ح.ك.۰یو. عضو دفتر اطلاعاتی خواهد ماند ، به اصول همبستگی بین المللی پرولتری و وحدت جبهه ضد امپریالیستی همچنان وفادار است و نقش رهبری ح.ك.۰ا.۰ش(ب) را در جنبش بین المللی کارگری برسیست می شناسد و نیز معتقد به این ضرورت است که تجربیات آن را در سیاست داخلی و خارجی راهنمای خود قرار دهد . کنگره کمیته مرکزی را موظف می دارد تمام کوشش خود را بکسار برد تا اختلاف عقیده ها از میان برود تا روابط دو حزب مجدداً بهبود یابد .

■ " پراودا " ، ۲۹ ژوئن ۱۹۴۸
 ■ استاد کنگره پنجم ح.ك.۰یو. ، بلگراد ۱۹۴۸ ، ص ۱۵۹-۱۴۸

استالین پس از گسست روابط حزبی شروع به قطع همکاری با یوگسلاوی در سطح حکومت نمود . علامت تشدید تبلیغات علیه یوگسلاوی مقاله ای بود که در ۸ سپتامبر ۱۹۴۸ تحت عنوان " ناسیونالیسم گروه تیتو در یوگسلاوی به کجا می انجامد " که با امضای کمیته مرکزی در " پراودا " چاپ شد . از این نکته و لحن خشنی که حق اعتراض به کسی نمی داد پیدای بود که نویسنده استالین است . در این مقاله صحبت از فراقسیون تیتو می رفت و گفته می شد که این فراقسیون اقلیتی است که با جذب خود در حال جنگ است ، راه بند و بست با امپریالیسم را در پیش گرفته است و به " جرگه ای از قاتلان سیاسی مبدل شده است " .

این مقاله پیش در آمد قطعنامه دوم دفتر اطلاعاتی راجع به مسئله یوگسلاوی بود که تحت عنوان " حزب کمونیست یوگسلاوی در دست قاتلان و جاسوسان " در نوامبر ۱۹۴۹ در تصمصب رسید . در این قطعنامه ادعا می شد که ح.ك.۰یو. به دست " دشمنان خلق ، قاتلان و جاسوسانی " افتاده است که " در قیافه دوستان اتحاد شوروی قدرت را غصب کرده اند " . بدست " جیره خواران امپریالیسم " که خود را " یا محافل امپریالیستی کاملاً پیوند داده اند " و از " ناسیونالیسم بورژوازی به فاشیسم " در غلطیده اند .

معلوم شد که درگیری دراز مدتی در پیش است . یوگسلاوی هم حملات سیاسی و تبلیغاتی وسیعی را آغاز کرد . ح.ك.۰ا.۰ش(ب) را به " ناهنجار کردن سوسیالیسم در اتحاد شوروی " ، بوجود آوردن سیستم سرمایه داری دولتی ، تجدید نظر دکماتیستی در مارکسیسم - لنینیسم ، رایج کردن فرستاروای اداری در حزب و کشور ، کشور گشایی ، سیاست خارجی سلطه گرانه و اعمال فشار تجاوز گرانه بر یوگسلاوی ، متهم کرد .

پس از مرگ استالین کمیته مرکزی ح.ك.۰ا.۰ش. و دولت شوروی با دیدی نقادانه به بررسی اوضاعی پرداختند که منجر به درگیری با یوگسلاوی شده بود . کنگره بیستم استبداد خشن را نسبت به یوگسلاوی محکوم کرد و کمیته مرکزی را موظف ساخت " دوستی و همکاری را با خلق های بمراد ، یوگسلاوی تحکیم بخشد " . حزب در بیانه های تحت عنوان " در باره " غلبه بر کیش شخصیت و عواقب آن " که در تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۵۶ توسط کمیته مرکزی ح.ك.۰ا.۰ش پذیرفته شد ** از سیاست موهن استالین نسبت به یوگسلاوی تبری جست .

رهبری یوگسلاوی از تصمیم گیرهای مذکور استقبال کرد . به دنبال مذاکرات شوروی-یوگسلاوی که در سطح سران دو کشور در سالهای ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ در بلگراد و مسکو انجام گرفت اسناد

■ " بلشویک " ۱۹۴۹ ، شماره ۲۲ ، ص ۲۲-۱۲
 ■ قطعنامه ها ، قرارهای کنگره ها ، کنفرانس ها و پلنوم های کمیته مرکزی ح.ك.۰ا.۰ش. جلد ۷
 مسکو ۱۹۷۱ ، ص ۲۱۱-۲۱۰

مشترکی به تصویب رسید: بیانیه بلگراد دولت‌های اتحاد شوروی و یوگسلاوی و بیانیه مسکو در باره مناسبات اتحادیه کمونیست‌های یوگسلاوی و حزب کمونیست اتحاد شوروی. این اسناد امروز هم زمینه مستحکم جهت رشد همکاری میان دو کشور و دو حزب بر اساس تساوی حقوق و عدم وابستگی و استقلال و عدم دخالت متقابل در امور داخلی یکدیگر به شمار می‌آید.

مسائلی که حول و حوش این درگیری بوجود آمده بود در پی رشد پر تحرک بعدی مناسبات شوروی - یوگسلاوی به بطور عمده بنحوتها شد. هر دو حزب از گذشته درس گرفتند و مناسبات خود را بر اساس احترام متقابل سامان می‌دهند یا توجه به این نکته که جایی برای تذکر و اخطار و آزادی نماند که در آینده دیگر هیچگاه کار به بی‌احتمادی و سوءظن نکشد.

شوروی گبرنگو
نامزد علوم تاریخ

موجبات، ماهیت و اهمیت درگیری

درگیری حزب کمونیستی ما با استالینیسم در تاریخ یوگسلاوی، در جریان تکامل مردمی و سوسیالیستی آن جای مهمی را اشغال می‌کند. در عین حال این درگیری تنها برای کشور ما مهم نبود. میان آن و روند نو سازی جنبش کمونیستی و سوسیالیسم رابطهای موجود است.

امروزه آشکار شده است که رویدادهای سالهای ۱۹۵۳ - ۱۹۴۸ ریشه‌هایی عمیق داشتند. استالین بزودی تشخیص داد که برای او همراه با انقلاب یوگسلاوی جریانهای خطرناکی پدیدار می‌گردد. او با سوء استفاده از مناسبات نزدیک دست به اعمال فشار زد تا این نیروی بالقوه چشم گیر را خنثی سازد و آن را در انقیاد سیاست سلطه جویانه خود در آورد. استالین می‌خواست بلوک یکپارچهای را زیر انضباط آهنین بگیرد تا تمام نیروهای گریزنده از مرکز را که منبع اصلی شان به زعم او یوگسلاوی بود، خنثی کند. او پس از آن که سایر شیوه‌ها اثر بخشی نیافتاد، به درگیری آشکار مصمم شد.

در مرحله اول یعنی از فوریه تا ژوئن ۱۹۴۸ عمده درگیریها میان رهبری ح.ک.ی.ا. (ش.ب) و ح.ک.ی. جریبان داشت و ابتکار عمومی چندان اطلاعی از آن نداشت. سپس استالین بقصد اعمال فشار دفتر اطلاعاتی را وارد قضیه کرد. او در آغاز علل پیش آمدن این وضع را در انحصار

ایدئولوژیکی و سیاسی ح.ک.ی.ا. از خط خاکم در جنبش کمونیستی می‌دید و کوشید با توسل به همه وسایل، حزب و کشور را "به راه راست" بیاورد. دست به هر عملی زدند تا مگر یوگسلاوی را به زانو در آورند. هر چه درگیری شدت بیشتری می‌گرفت و ماهیت آن آشکار می‌شد همانقدر هم خط مبارزه کمونیست‌های یوگسلاوی علیه سیاست سلطه گرانه استالین بیشتر تغییر می‌کرد.

قطعه نامه "دفتر اطلاعاتی" در باره وضعیت در ح.ک.ی.ا. در میان تمام شیوه‌های اعمال فشار نقش ویژه‌ای بازی کرد. این آغاز جنگ آشکار رهبری استالینی و دفتر اطلاعاتی علیه حزب یوگسلاوی علیه کشور ما و انقلاب ما بود. در این سند تمام اتهامات بی‌دلیلی که استالین در نامه‌هایی که در ماهها مارس تا مه ۱۹۴۸ به رهبری یوگسلاوی نوشته بود، تکرار شده بود. راهی که یوگسلاوی در ساختمان سوسیالیسم برگزیده بود جلوه‌ای از ناسیونالیسم و فرمایش قلمداد می‌شد. ح.ک.ی.ا. از جنبش کمونیستی اخراج شد و نیروهای با اصطلاح سالم فراخوانده می‌شدند که رهبری حسرت را سرنگون کنند و رهبری جدیدی که پیرو راه استالین باشد تشکیل دهند.

قطعه نامه "در باره وضعیت در ح.ک.ی.ا." که در ضدیت با راه رشد سوسیالیستی مستقل و علیه مناسبات برابر حقوق میان کشورهای سوسیالیستی به تصویب رسید نه تنها به آن خاطر بود که یوگسلاوی نافرمان را مطیع سازد بلکه در مبارزه با جریانهای مشابه در دیگر احزاب و کشورها نیز بکار آمد. مفاد این قطعه نامه بعنوان اساس تئوریک، برنامه، بی‌چون و چرا و خط مشی عمومی سیاسی تمام احزاب به جنبش کمونیستی تحمیل شد و از جمله به احزابی هم که عضو دفتر اطلاعاتی نبودند. فراخوان سرنگونسازی سیستم یوگسلاوی و تهدید اخراج ح.ک.ی.ا. از جنبش کمونیستی در شش قطعه نامه و نیز تدابیر شدیدی که پس از آن علیه یوگسلاوی اتخاذ شد، اخطاری بود به دیگر احزاب تا از بروز پدیده‌هایی که در سند تحت عنوان ناسیونالیستی و ریزنیستی خوانده می‌شده جلوگیری کنند.

بخصوص این موضوع به احزابی مربوط می‌شد که در دموکراسی‌های خلقی حکومت می‌کردند. در ماهیت امر مبرانه به آنها توصیه می‌شد که از ساختمان سوسیالیسم در اشکال خاص و با شیوه‌ها ویژه‌ای در تناسب با شرایط ملی، دست بردارند. پس از تصویب قطعه نامه "در باره وضعیت در ح.ک.ی.ا." تعمیم مطلق، چشم بسته و خشن تجربیات تاریخی اتحاد شوروی آغاز شد که سر مشق عمومی و لازم الاجرای ساختمان سوسیالیسم برای همه گردید. بنا به عقیده حزب انتقال بی‌کم و کاست مدل استالینی و شیوه عمل او به کشورهای دیگری که شرایط تاریخی دیگری داشتند موجب تصادمات شدید در تکامل تعدادی از کشورهای سوسیالیستی شد.

دفتر اطلاعاتی پس از ۱۹۴۸ نه فقط عملاً بلکه دیگر رسماً هم ارگان مشورتی متکی بر اصل داوطلبی جهت تبادل تجربه میان احزاب عضو آن، نبود. مرکز رهبری جنبش کمونیستی بود که

رهنمود می داد و به نوبی "کمینترن کوچک" مبدل شده بود. در واقع دفتر اطلاعاتی همان شد که بنیان گذار آن استالین در اصل می خواست - دستگاہی برای تأمین سلطه در جنبش کمونیستی و وسیله‌ای جهت سلب اراده مستقل و شخصیت از کشورهای سوسیالیستی و مطیع سازی آنها.

نخست کمیته مرکزی ح.ک.یو. در بیانیهای به تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۴۸ و یک ماه سپس از آن پنجمین کنگره حزب ثابت کردند که اتهامات وارد شده به حزب ما بی اساس است. در عین حال حزب آمادگی خود را اعلام داشت که به درگیری از طریق احیاء حقیقت تاریخی پایان داده شود. به تلاش‌هایی که می شد تا ما را به تبعیت مطلق از الگوهای مشخصی جهت ساختمان سوسیالیسم ملزم کنند، قاطعانه جواب رد داده شد. حزب ما، کمونیستها، طبقه کارگر و خلقهای یوگسلاوی را فراخواند تا به کوشش و پویش جهت یافتن راههای جدید در ساختمان سوسیالیسم ادامه دهند.

درگیری رهبری استالینی با یوگسلاوی سوسیالیستی در اواخر سال ۱۹۴۸ به نوبی بن بست رسید. استالین قادر نبود با اعمال فشار ایدئولوژیکی و سیاسی رای مستبدانه خود را مبنی بر در هم شکستن انقلاب یوگسلاوی و کشاندن آن به بند سیاست سلطه گرانه حاکم کند. و نیز نتوانستند بکک عوامل استالینی نیروهای باصطلاح سالم را در کشور ما گرد هم آورند تا رهبری یوگسلاوی را ساقط کنند، پیوند این رهبری با مردم در سالهای انقلاب محکم شده بود و هرتلاشی از این قبیل از آغاز محکوم به شکست بود. در این جا دیگر نه وجهه اقتدار حزب بلشویکی و نه اعتبار اولین کشور سوسیالیستی جهان که استالین مورد سوء استفاده قرار داده بود می توانست چاره گر باشد، چه رسد به اعمال قهری که بوضوح به اطلاع یوگسلاوهای نافرمان رسانده بودند.

پیشنهاد های ح.ک.یو. مبنی بر اینکه اختلاف نظرهای شوروی - یوگسلاوی را طی مذاکرات مستقیم فیصل دهند و نگذارند که مناسبات به بن بست برسد، مورد قبول واقع نشد زیرا (برعکس آنچه استالین در ابتدا می خواست و انمود کند) اصلاً اختلاف نظر مطرح نبود بلکه دعوا بر سر سلطه گری و دیکتاتوری بود. ولی استالین حاضر نبود به شکست خود اعتراف کند. در نتیجه او در اواخر سال ۱۹۴۸ استراتژی جنگی خود را علیه یوگسلاوی سوسیالیستی و انقلاب ما تغییر داد و کار را به قطع کامل مناسبات رسانید. در مبارزه علیه یوگسلاوی از هر وسیله‌ای استفاده شد بجز از امکانات حکومتی و باستانهای مداخله نظامی آشکار. ولی حتی این امکان هم می بایست پیوسته مد نظر قرار می گرفت.

جریان رویدادها و منطق عینی آنها خطر از دست رفتن استقلال کشور سوسیالیستی ما را بوجود می آورد. این امر در چارچوب استراتژی استالینی از دو جهت ممکن بود صورت گیرد: اولاً در آن مورد که مقاومت یوگسلاوی شکسته شود و استقلال، حاکمیت و بداعت تحولات انقلابی

سوسیالیستی از میان برود، و ثانیاً این خطر وجود داشت که اردوگاه امپریالیستی ما را بیلعد. (هرچند به بهانه حمایت از ما در مقابل فشار استالین) که خود به بازسازی مواضع سرمایه داری به تبدیل یوگسلاوی به زائده و دست افزار امپریالیسم می انجامید.

از آنجا که معلوم شد نمایشنامه اول راه چندانی به صحنه باز نکرده است سیاست استالینی هر چه بیشتر به امکان دیگر روی می آورد. در واقع کافی بود "به اثبات رسد" - آنهم بهر وسیله‌ای - که هر تلاشی برای ساختن سوسیالیسم بدون تبعیت از الگوی واحد، ناکام می ماند.

نیروهای استالینی طی سال ۱۹۴۹ کوشیدند بهر نحو شده وضع بوجود آمده را توجیه سیاسی کنند و مستدل بودن تئوریک آن را به اثبات رسانند. در این جا نظرم معطوف به محاکمه هائسی است که در کشورهای دموکراتیک خلقی سازمان یافت و به "افادات تئوریک" که قطعنامه مورخ نوامبر ۱۹۴۹ دفتر اطلاعاتی در باره یوگسلاوی در برداشت. در این قطعنامه از جمله اعلام می شد که رهبری یوگسلاوی بطور کامل از "ناسیونالیسم بورژوازی به فاشیسم و خیانت به منافع ملی یوگسلاوی" روی آورده است. به عبارت دیگر یوگسلاوی به تغییر ماهیت سیاسی، نفی سوسیالیسم و نظام دموکراسی توده‌های، بازسازی سرمایه داری در کشور و ایجاد رژیم پلیس فاشیستی ضد کمونیستی متهم شده بود.

قطعنامه از لحاظ سیاست خارجی یوگسلاوی را چون کشوری ارزیابی می کرد که در وابستگی کامل محافل امپریالیستی خارجی افتاده و به ابزار سیاست تجاوز گرانه آنها مبدل گشته است و در نتیجه حاکمیت و استقلال جمهوری یوگسلاوی از دست رفته است. و در دنباله مطلب نوشته بودند که "کمیته مرکزی حزب کمونیست و دولت یوگسلاوی با محافل امپریالیستی علیه کل اردوگاه سوسیالیسم و دموکراسی علیه کشورهای دموکراتیک توده‌ای و علیه اتحاد جماهیر شوروی، پیوندی همه جانبه بسته اند". تمام کمونیست های یوگسلاوی متروک شده می شدند: "حزب کمونیست یوگسلاوی در ترکیب فعلی خود... حق این که خود را کمونیست بنامد، از دست داده است". در این قطعنامه دیگر از "نیروهای سالم" دعوت نمی شد رهبری یوگسلاوی را سرنگون کنند. در قطعنامه نوشته شده بود که: "لذا دفتر اطلاعاتی احزاب کمونیستی و کارگری معتقد است که مبارزه علیه دارودسته تیتو - این جاسوسان و آدم کشان مزدور - وظیفه بین المللی تمام احزاب کمونیستی و کارگری است".

این اظهار نظر توجیه مغلطه آمیزی بود برای تشدید فشار از جانب استالین که در نتیجه به جنگ سرد روانی علیه یوگسلاوی سوسیالیستی انجامید.

* "بلشویک" ۱۹۴۹، شماره ۲۲، ص ۱۹

** همانجا، ص ۲۱

حزب تحت رهبری یوزپ برروز تیتو، علی‌رغم درگیری شدیدی که گریبانگیرش شده بود و تا سال ۱۹۵۳ ادامه یافت، با وجود فشار و تهدید به اعمال قهر و نیز اتهامات بهتان آمیزه استقامت و همداری انقلابی، در براندازی سیاسی و سنجیدگی تاکتیکی و نیز شخصیت و شرف خود را حفظ کرد. جنگ افزار اصلی حزب حقیقت بود و این هر چند به کندی ولی با اطمینان حاکم می‌شد.

کمونیستها، طبقه کارگر و مردم یوگسلاوی به زانو در نمی‌آمدند. استمداد های سازمانگری تیتو و خطی که او هم‌زمانش ساخته و پرداخته و عملی می‌کردند، تحولات انقلابی سوسیالیسم را به شیوه یوگسلاوی پیشتر می‌برد. این شیوه در مسیر تقویت اختیارات و اتکاء بخود، توسعه بیشتر دموکراسی و آزادیها و از جمله موازین خود گردانی تکامل می‌یافت. یوگسلاوی در زمینه اقتصاد زاه رفاه‌های اقتصادی در عرصه بازار و سیستم برنامه‌ای را پیش گرفت. درگیری، انگیزه و موجب تدوین سیاست عدم تعهد شد و نقش معتبر و موقعیت بین‌المللی مستحکم را برای یوگسلاوی فراهم آورد.

لذا به این ترتیب هیچ یک از عناصر مهم انقلاب یوگسلاوی در کش مکش با استالینسم دچار ضعف و کاستی نشد بلکه برعکس تقویت گردید. اهمیت آن در تکامل سوسیالیسم در کشور ما در همین است. این درگیری که ۱۹۴۸ شروع شد، اهمیت بین‌المللی بسیاری هم داشت. ما عقیده داریم که کمونیستهای یوگسلاوی با مبارزه خود و نتایج آن کمک مؤثری به روند استالین زدائی و نوسازی جنبش کمونیستها و نیز به تکامل سوسیالیسم در جهان کرده‌اند. بعقیده ما جنبه بین‌المللی این مبارزه علیه استالینسم سه نکته مهم دارد.

۱ - برای اولین بار در تاریخ، یک حزب کمونیستی توانسته بود خلاف رای دفتر اطلاعاتی که وسیله اعمال سیاست سلطه جویانه استالین شده بود عمل کند و آنهم در زمانی که وجهه اقتدار و نفوذ استالین به اوج خود رسیده بود. حزب کمونیست یوگسلاوی توانست از برکت هیستنگی با مردم در این درگیری پایداری کند هر چند که جنبش بین‌المللی کمونیستی به تهاجم پررور ایدئولوژیکی و سیاسی علیه حزب ما پیوست و کشورهای سوسیالیستی در تحریم اقتصادی شرکت کردند و یوگسلاوی را در فشار نظامی و سیاسی قرار دادند. شکست سیاست سلطه جویانه علیه یوگسلاوی موجب تشویق نیروهای ضد استالینی موجود و بالقوه در سایر کشورها گردید.

۲ - کمونیست های یوگسلاوی در جدال سالهای ۵۳ - ۱۹۴۸ تحلیل نقادانه‌ای نخست از سیاست خارجی و سپس از ماهیت سیستم اجتماعی شوروی که بر اثر کیش شخص پرستی ناهنجار شده بود بدست داد. آنها ایدئولوژی و سیاست عملی استالینسم را مردود دانستند و مهمترین و تعیین کننده ترین مسائل سوسیالیسم را پیش کشیدند که حل آنها چندی بعد و هم اکنون نیزه

محتوای جریان استالین زدائی را تشکیل داده است.

۳ - کمونیست های یوگسلاوی که بواسطه استالینسم به مخیمه افتاده بودند در جستجوی مفری از بحران تکیه گاه خود را در آموزشهای مارکس، انگلس و لنین یافتند و بر تکامل و غنای آن افزودند. آنها به تدوین طرحهای جدیدی برای نظام اقتصادی و سیاسی سوسیالیسم و نیروهای محرکه آن آغاز کردند و از اصول برابری حقوق و اراده، مستقل و عدم وابستگی در مناسبات مپسان احزاب کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی دفاع نمودند. امکانات و دورنماهایی در عرصه رشد و تکامل سیستمی که برقوانین اقتصادی و انسانی خود گردانی سوسیالیستی متکی بود، پدیدار گشت. روند آزادی کار انگیزه‌های تازه‌ای گرفت و محتوای واقم یافت و معنای سوسیالیسم بعنوان نظام اجتماعی که تامین کننده منافع انسانها است، در نظر طبقه کارگر و تمام نیروهای مترقی زمان مسا باز جذابیتی بخود گرفت. اینها همه کمک کرد که بسیاری از اسطوره‌ها و دگم‌های استالینسم از جلوه و جلا افتادند، کمک عملی به مبارزه با آن و غلبه بر آن بود، کمکی بود به نوسازی نظام عمیقاً انسانی و آزادی پرور سوسیالیسم.

پس از مرگ استالین (۱۹۵۳) به ابتکار رهبری شوروی حل تد ریحی بخش اعظم مسائل موجود شروع شده مناسبات بین دو کشور و دو حزب بحال عادی بازگشت و تجدید گشت. در عین حال در شیوه برخورد به قضیه عادی کردن مناسبات و در برداشتها از ماهیت آنها اختلاف نظرهای فاحشی وجود داشت. بعقیده ما در موضع اتحاد شوروی تمایلی بچشم می‌خورد (هر چند که شاید نه چندان بارز) که دو وجه در آن شاخص بود. اولاً تمایل براین بود که بخش اعظم درگیری بحسب خطاهای استالین نوشته شود که موجب آن عدم درک جریاناتی که در یوگسلاوی بوقوع می‌پیوست بود، اما مابقی قضیه نتیجه اشتباهات هم رهبری شوروی و هم رهبری یوگسلاوی شمرده می‌شود. ثانیاً عادی شدن مناسبات را در بازگشت یوگسلاوی به ارد و گاه سوسیالیستی پس از محکوم کردن خطاهای مرتکب شده، می‌دیدند. در این حال شرط بر آن بود که یوگسلاوی در سیاست خارجی و داخلی همان مواضع سالهای اول پس از جنگ را که در جریان درگیری از آنها روی گردانده بوده باز اتخاذ کند.

رهبری یوگسلاوی در آن زمان نیز همین موضع امروز را داشت: حرف بر سر خطاهای استالین نبود بلکه مسئله تصادم و برداشت از مناسبات کشورهای سوسیالیستی و راههای تکامل سوسیالیسم مطرح بود. بنابراین درگیری هنگامی فیصل می‌یابد که اصولی که در خور الزامات رشد سوسیالیسم در جهان است و یوگسلاوی در جریان درگیری بخاطر آنها مجبور به مبارزه شده پذیرفته و تحقق یابند. بعلاوه عادی کردن مناسبات نه بمعنای بازگشت به مواضعی است که پیش از درگیری برقرار بوده و نه وارد کردن یوگسلاوی به ارد و گاه سوسیالیستی. بلکه عادی کردن مناسبات

مشروط به شناخت و قبول تغییراتی است که در وضع داخلی و در سیاست خارجی بوجود آمده است. در عمل هم مناسبات در همین راستا رومه عادی شدن گذاشت و به الگوی يك سیاست همزیستی نین در جامعه بین المللی شبیه شد.

امضای بیانیه بلگراد در سال ۱۹۵۵ و بیانیه مسکو در سال ۱۹۵۶ گام مهمی در این راه بود. این بیانیه ها رسماً و عملاً صحت نظراتی را که کمیونستهای یوگسلاوی در جدال سخت خود با استالینیسیم از آنها دفاع می کردند، به تأیید رسانید. مطالبه مناسبات برابر حقوق کشور های سوسیالیستی و احزاب کمیونستی، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و مطالبه (برسیت شناختن) راه های مختلف در تکامل سوسیالیسم، به پیروزی رسید.

به این ترتیب عادی سازی مناسبات میان ح.ک.ا.ش و اتحادیه کمیونستهای یوگسلاوی و نیز مناسبات ح.ک.ا.ش و یو.سایر احزاب کمیونستی عملاً آغاز شد. ولی این روندی پریپیچ و تاب بود. میراث نامیمون جدال از تاثیر نیافتاده بود و دردهای بعدی آن را در بیانیه دوازده حزب کمیونستی در مسکو ۱۹۵۷، در بیانیه ۸۱ حزب ۱۹۶۰ و در برنامه ح.ک.ا.ش که در سال ۱۹۶۱ به تصویب رسید، می توان یافت. بهر حال جهت کلی شکل گیری مناسبات میان احزاب و کشورها مثبت بود؛ این امر بر اساس اصول مندوب در بیانیه بلگراد و مسکو صورت گرفت. این اصول فقط در چارچوب روابط شوروی - یوگسلاوی مقبول نیافتاد. بعنوان مثال اصولی که در کنفرانس برلن احزاب کمیونستی و کارگری در ۱۹۷۶ جهت تنظیم روابط احزاب و نیروهای مترقی تدوین گردید در واقع منعکس کننده مفاد اسناد شوروی - یوگسلاوی بود.

اما با وجود اینها همه، شرایط واقعی برای دور ریختن قطعی میراث گذشته در رابطه با دگرگون سازی در اتحاد شوروی و اندیشه سیاسی نین بوجود آمد. در بیانیه شوروی - یوگسلاوی که در سال ۱۹۸۸ در جریان دیدار میخائیل گورباچف از یوگسلاوی به امضا رسید تأکید می شود که احترام به استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی، برابری حقوق و عدم دخالت در امور دیگری اهمیت تاریخی و ارزش زوال ناپذیر دارد. در این بیانیه باز بر اهمیت جهان شمول این اصول و دیگر موازین دموکراسی در مناسبات میان احزاب و جنبش ها تأکید می شود " که مبتنی بر حق انکار ناپذیر آنها است که مستقلاً در باره راه های تکامل اجتماعی تصمیم بگیرند". این اصول " نه تنها در مناسبات ح.ک.ا.ش و ح.ک.ا.یو. بلکه برای تکامل و قوام و دوام روند جهانی سوسیالیسم اهمیت فراوان دارند.

پژشور سارا ژوانوف

دانشکده علوم سیاسی دانشگاه بلگراد

درباره اوضاع کردستان

تعدادی از خوانندگان ما خواسته اند در باره مسئله کردها و رویداد های اخیر در مناطق کردنشین بنویسیم. از جمله آقای محمود کرم اعلو عبدالایف از منطقه کراسنایارسک اتحاد شوروی می نویسند: " آنطور که از منابع مختلف شنیده می شود در کردستان عراق و ایران وضع وخیمی بوجود آمده است که منجر به عملیات جنگی شده است. همین طور منطقه کردنشین ترکیه نیز ناآرام است. می خواستم بدانم که مسئله کردها چیست و منشاء رویداد های اسفناک کردستان کدام است." ضیامنند خلیل عضو حزب کمیونست عراق و صلاح امین، نماینده نیروهای ملی کرد مطالب زیر را در توضیح مسئله در اختیار ما گذاشته اند.

خلق کرد مصمم به تحصیل آزادی است

کرد های عراق (بیش از ۳ میلیون نفر) همواره در صف مقدم مبارزه در راه آزادی و استقلال خلق جای داشته اند اما چنانکه مشهور است پیشاهنگان سرنوشتی بهره د شواری دارند. مبارزه کردها تاکنون بیرحمانه سرکوب گردیده است ولی نیروهای دموکراتیک کشور به حمایت آنها برخاستند بهره کمیونست ها که حق کردها را بر خود مختاری برسیت شناختند (این مطلب بلافاصله پس از تأسیس حزب کمیونست عراقی در سال ۱۹۳۴ اعلام گردید).

کمیونستها یا تمام نیرو از مبارزه کردها دفاع می کنند. ما عقیده داریم که تا این حقوق ملی کردها و تحصیل آزادی و دموکراسی برای کل مردم عراق بهم مربوطند. این مبارزه که دهها سال ادامه یافته است درستی شعار حزب کمیونست را یعنی بر این که " اتحاد اعراب و کردها سبب مقاومی است در برابر ارتجاع و استعمار" به ثبوت رسانده است. کلیه نیروهای مترقی و دموکرات جامعه ما این شمار را از آن خود ساخته اند.

حکام وقت عراق نظر به انقلاب کردها و تحت فشار نیروهای مردمی و به ملاحظات تاکتیکی مجبور شدند حق خلق کرد را بر خود مختاری برسیت پیشنهاد کنند. اما بنیاد های قانونگذاری و اجرایی آن را در عمل از محتوای دموکراتیک تهی ساختند. آنها با شمارهای مردم فریب و اعمال فشار و اختناق را علیه کردها باز از سر گرفتند و سیاست هایی را جهت تغییر ترکیب سکنه منطقه کردستان عراق به اجرا در آوردند. بخصوص بسیاری از کردها را از مناطق ثروتمند نفت خیز به وادیهای جنوب کوچاندند و در عین حال اعراب را در مناطق شمالی اسکان می دهند. اعراب کردها را از موطن خود می رانند.

رژیم تلاش می کند تا به زور و تطبیع کردها را به انقیاد حزب بعث در آورد. تضيیقات کهنه های که باز در پی مصالحه ایران و عراق در سال ۱۹۷۲ شروع گردید رهبران خلق کرد را

در مؤقتنامه ای که در ماه مارس ۱۹۷۵ در الجزایر بین رئیس جمهور عراق و شاه ایران به امضا رسید آمده است که منازعات ارضی فیصله یابد و حمایت از نیروهای مخالف کشور دیگر موقوف گردد. (تحریریه)

و ادار ساخت مردم را به قیام مسلحانه فراخوانند که توده‌های وسیع از آن استقبال کردند. در رأس این قیام نیروهای ملی و از جمله کمونیستها قرار داشتند.

بموجب خشونت سیاست رژیم بردارنده مخالفت در داخل کشور افزوده می‌شد. انقلابیون کرد و کمونیست‌ها و سایر مبارزان راه دموکراسی و محافل مترقی هسته جنبشی را بوجود آورده‌اند که تحت شعار "دموکراسی برای عراق و خودمختاری واقعی برای کردستان" همواره روبه رشد می‌رود. میهن پرستان در کوهستانهای کردستان عراق در مقابل رژیم مسلحانه مقاومت می‌کنند. قیام‌های تودم‌های در شهرهای کردنشین حکایت از مقاومت سرسختانه‌ای دارد. محافل حاکم می‌خواهند این مقاومت را در خون خفه کنند و هر دم اعمال ترور را شدت می‌دهند.

در بغداد بیم از آن دارند که مبارزه کرد‌ها عملیاتی را در سایر نقاط کشور علیه دولت برانگیزاند. چنین رویدادی چندان بعید نمی‌نماید زیرا علی‌رغم سرکوب‌های وحشتناک بر فعالیت نیروهای مردمی افزوده می‌شود. حاکمان رژیم چنان نفرتی از انقلابیون دارند که کار برد سلاحهای شیمیایی را هم مجاز می‌دانند. آنها هزاران نفر از اهالی را از خانه‌هاشان بیرون راندند و روستاها را ویران ساختند و به قتل عام مردم دست زدند. ارتش عراق بلافاصله پس از توقف عملیات جنگی در جبهه ایران حملات جدیدی را با کار برد انواع سلاح‌ها در کردستان آغاز کرد.

تمام انسانهای خیرخواه که از اعراب و کردها در تلاششان بخاطر دموکراسی حمایت می‌کنند می‌توانند خاطر جمع باشند که این موج جدید اعمال ترور و سرکوب نیز راهی جز به شکست نخواهد برد. امید و مبارزه خلق در راه آزادی نیرومند تر از سلاح است.

ضمایم
خلیل

ما می‌خواهیم در صلح و صفا زندگی کنیم

رژیم‌های ناسیونالیستی دست راستی نمی‌خواهند حقانیت مبارزه خلق کرد را برای دستیابی به آزادی ملی برسمیت بشناسند و حتی حاضر نیستند از حق آنها بر تعیین سرنوشت خویش صحبتی به میان آید. رژیم حاکم در بغداد جد و جهد ویژه‌ای بکار می‌برد تا سیاست تجاوزگرانه‌ای را علیه خلق کرد عملی سازد. دولت عراق در ماه مارس ۱۹۸۸ در منطقه حلبه با استفاده از گازسمی دست به حملات نظامی زد. طی این عملیات ۵۰۰۰ انسان کشته یا زخمی شدند. دولت در ۲۵ اوت بار دیگر سلاح شیمیایی علیه سکنه غیرنظامی کردستان عراق بکار برد. این بار نیز هزاران زن و کودک کشته یا زخمی شدند. ده‌ها هزار از مردم به ترکیه و ایران فرار کردند. نواحی مجاور نیز که پناهگاه فراریان گردید جزو منطقه قدیمی کردنشین است. در آنجاها نیز فرزندان خلق کرد زندگی می‌کنند. اگر دولت ترکیه به فراریان کردستان عراق پناه نمی‌داد آنوقت بی‌شک کرد‌های ترکیه به یاری می‌آمدند. اما مراجع دولتی از ایجاد چنین تماسهایی جلوگیری می‌کنند. واحدهای مسلح نیروهای انتظامی ترکیه اردوگاه فراریان را محصور و آن را از روستاهای اطراف جدا کردند. بنابراین اخبار منتشر شده از طرف مراجع ترکیه و نیز منابع غربی مبنی بر رفتار بشردوستانه با فراریان و تخصیص اردوگاه و خیمه و خرگاه برای آنها گویای دقیق اوضاع نیست.

همانطور که می‌دانیم در قرارداد امنیتی عراق و ترکیه که چند سال پیش منعقد گردید همکاری و هماهنگی عملیات علیه مبارزه رهایی‌مندی کردها منظور شده است. هر چند دولت ترکیه اردوگاه و چادر در اختیار فراریان گذاشته است و آذوقه آنها را تامین می‌کند ولی آنکارا در مقابل خلق کرد

موضوعی فوق‌العاده خصمانه دارد. گزارش‌هایی که از تحویل کردها به عراق می‌رسد حکایت از این دشمنی دارد و نیز خدماتی که دولت ترکیه به رژیم عراق می‌کند و کار را بجای رسانده که استعمال سلاحهای شیمیایی را توسط عراق انکار می‌کند در حالی که افکار عمومی جهان از این بابت برآشفته است، خود گویای این خصوصیت است.

از رویدادها چنین بر می‌آید که: علیه جنبش رهایی بخش ملی کرد برنامه‌ای با شرکت ارتجاع داخلی، امپریالیسم و صهیونیسم پیاده می‌شود با این هدف که جنبش کرد را زیر نفوذ و کنترل خود بگیرد. آنها از محتوای مردمی این تپه‌سازد، آنها از نیروهای مترقی و میهن دوست ناحیه جدا کند و از آن چیزی شبیه سازمان‌های ضدانقلابی افغانی که به دست محافل ناتو و عمال محلی آمریکا می‌گردند و بسازد تا مناسبات خوبی که در طول تاریخ میان کردها و اعراب بوجود آمده است در هم بریزد و آتش دشمنی را میانشان روشن کند.

اعلامیه دولت عراق مبنی بر "عفو عمومی" که عبارات توهین آمیزی نسبت به کردها در آن هست و تاریخ و اصول مبارزه آنها را مشمول بهتان می‌کند و میهن پرستان کرد را "آدمکشان مزد بگیر" می‌نامد و نیز همین برنامه را دنبال می‌کند. در این جا باید از صدهای هم که سیاست برخی گروه‌های دست راستی کرد به جنبش آزادپخش می‌زند سخن به میان آورد.

نیروهای مترقی و ظایف زهر را برای جنبش آزادپخش کرد قایلند: تعقیب خط مشی مستقل ملی - میهنی و قطع رابطه با ارتجاع و پرهیز از اینکه خلق کرد آلت دست رژیم‌های حاکم شود و بهیچ وجه در دعوی آنها بر سر مسائل ارضی دخالت نکنند زیرا این کار خلاف منافع کردها است و تمرکز قوا روی مهمترین مسئله - بسیج تمام نیروها برای تحصیل خودمختاری.

ما مصرانه دوستانانمان را در سراسر دنیا و بویژه دوستانانمان را در جنبشهای آزادپخش ملی کشورهای عربی و تمام کسانی را که هوادار دموکراسی و عدالت هستند فراموش نمی‌کنیم و برای کمک‌های کردستان را بگوش افکار عمومی جهان برسانند و همبستگی خود را با خلق کرد و خلقهای عرب تحکیم بخشند.

صلح امین

... و چند نکته دانستی

جستجوی نام کردستان در نقشه‌های جغرافیای سیاسی کاری بیهوده است. کردستان واژه‌ای از مقوله قوم شناسی است که به منطقه کوهستانی عمدتاً کردنشین در آسیای غربی اطلاق می‌شود. بخش بزرگی از این سرزمین در نواحی کوهستانی ارمنستان و عراق واقع است. کردستان در سال ۱۵۱۴ میلادی در نتیجه جنگی بین امپراتوری عثمانی و ایران تقسیم شد. پس از جنگ اول جهانی و اضحلال امپراتوری عثمانی، منطقه کردنشین آن میان ترکیه، عراق و سوریه تقسیم گردید. کردها که خلق کهن صاحب فرهنگی هستند - اینک در ایران، عراق، ترکیه و سوریه و نیز در چند کشور دیگر زندگی می‌کنند (اتحاد شوروی، لبنان، افغانستان). جمعیت این خلق امروز حدود ۲۵ - ۳۰ میلیون نفر است. زبان کردی متعلق به گروه زبانهای ایرانی است و چندین لهجه دارد از جمله: کرمانجی، گورانی، بهدینانی و غیره.

کردها سرگذشتی پرفراز و نشیب و مرارت بار دارند. آنها بکرات علیه شاه ایران و سلطان عثمانی و سایر ستیزگران قیام کرده‌اند.

امروز جنبش کردها که خواهان خودمختاری است محتوایی بسیار گوناگون دارد. چندین

حزب و سازمان سیاسی وجود دارد که با مسئله ملی برخورد های متفاوتی دارند . رژیم عراق در اواخر سالهای پنجاه جنگی را علیه خلق کرد به راه انداخت . پس از آن که حزب بعث در سال ۱۹۶۸ در عراق حکومت را بدست گرفت اقداماتی را جهت حل مسائل آغاز کرد . در سال ۱۹۷۰ قراردادی جهت فیصله صلح آمیز مسئله کرد ها به ایضا رسید . با انتشار بیانیه دولت مورخ ۱۱ مارس ۱۹۷۰ جنگی که نزدیک به ده سال به درازا کشیده بود پایان یافت . پراساس این بیانیه در ماه مارس ۱۹۷۴ قانون خود مختاری کردستان عراق تصویب گردید که طبق آن ارگانهای قانونگذاری و اجرایی منطقه خود مختار کردستان تشکیل شد . اواخر سالهای هفتاد اوضاع مجدد آهسته و خاست رفت و به درگیریهای مسلحانه بین واحدهای نظامی دولتی و قیام کنندگان کرد انجامید . جنگ ایران و عراق مسئله را دشوارتر و پیچیدتر از آنچه بود کرد . این واقعیت که مسئله ملی در ایران لاینحل ماند و دولت جمهوری اسلامی مطالبه کرد ها و دیگر اقلیت های ملی را مبنی بر خود مختاری فرهنگی و اداری رد کرد منجر به درگیریهای مسلحانه بین نیروهای کرد و ارتش رژیم ایران در کردستان ایران گردید . بنابر اخبار جراید بین المللی ارتش ترکیه در سالهای اخیر در نواحی جنوب شرقی کشور دست به عملیات تنبیهی علیه سکنه کرده است . افکار عمومی مترقی جهان خواستار حل عادلانه مسئله کردستان و تأمین حق تعیین سرنوشت برای این ملت ستندیده می باشد .

عدنان الاصل

همکار تحریریه مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم"

مجله "مسائل بین المللی" که هر دو ماه یکبار انتشار می یابد ، به تشریح مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد . مندرجات این مجله از میان مقالات مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری و منعکس کننده نظریات و اندیشه های آنانست ، انتخاب و ترجمه می شود . در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۱ و ۲ ، ژانویه و فوریه سال ۱۹۸۹ مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" به چاپ رسیده است .

مجله "مسائل صلح و سوسیالیسم" می کوشد محیط آزادی باشد برای تبادل نظر و تجربه میان کمونیستها و نیز سایر نیروهای که از تحکیم مانی صلح و پیشرفت اجتماعی دفاع می کنند . بی شک این سیاست در مندرجات "مسائل بین المللی" نیز بازتاب می یابد . بدیهی است خوانندگان برای آگاهی از مواضع هر حزب در هر مورد باید به ارگانها و اسناد همان حزب رجوع کنند .

PROBLEMS OF
PEACE AND SOCIALISM
Theoretical and information journal of Communist
and Workers' Parties throughout the world

آدرس پستی: No. 1/2 1989 بها ۲ مارک یا معادل آن
Price: 2 DM or its equivalent P.B.49034
10028 Stockholm 49
S W E D E N